

# بعد اندیشه

مجموعه مقالات

مجموعه مقالاتی که در سال 1388 از این قلم انتشار یافته است

چیزی که اصل انسان را میسازد همان اندیشه است ورنه استخوان و پوست و گوشت چیزی جز این که به اجزای خاک  
علاوه می‌گردد نمیباشد

خنک آن کسی که همه چیزش را در راه تفکر و اندیشه قربانی میکند

عبدالواحد سیدی

# مشخصات کتاب:

نام کتاب: بُعد اندیشه

نویسنده: عبدالواحد سیدی

انتشار توسط: تارنماهای آریایی-خاوران-آزمون ملی

سال انتشار: 1388

تایپ و کامپیوتر: نویسنده

اصلاح متن: نویسنده

صفحه آریایی: نویسنده

محل انتشار کتاب: سایت آریایی بمدیریت آقای عزیز جرئت

حق چاپ: برای نویسنده محفوظ است

تذکر: با ذکر مأخذ استفاده از این کتاب آزاد است

## فهرست مطالب

- 2 - سوال یا صدا یا سکوت (فصلی برای کشایش يك مقدمه به دریچه اندیشه ها)
- 5 - آینده باید چگونه باشد - مسایلی که گذشته کشور را به آینده دیموکراسی نوین در کشور مرتبت میسازد
- 13 - بازیهای امریکایی در افغانستان
- 17 - امریکا در افغانستان و جنگ با تروریزم
- 24 - افغانستان سرزمینیکه از خدعه و فساد رنج میبرد
- 30 - افغانستان در دام جنگ سرد (1)
- 38 - افغانستان در دام جنگ سرد - امریکا در افغانستان بذری برای آینده میکار (2)
- 42 - افغانستان در دام جنگ سرد - از جهان بینی مارکس تا دکورین بازار در کارزار افغانستان (3)
- 45 - سقوط افغانستان در چاله فساد و نومیدی
- - افغانستان در دام جنگ سرد - تاثیر گذاری موسسات بین الممالک و ضعف مدیریتی در دولت افغانستان (3)
- 48
- 64 - مردم افغانستان بعد از هر غسل خون پیراهن چرکین گذشته را به تن می کد
- 67 - سخن درست و نا درست
- ؟ - افغانستان و نظم نوین تمدنی
- 82 - افغانستان بستر جنگ بی پایان
- 82 - پیش درآمدی بر نوشته اسحاق نگارگر
- 95 - اشتیاق به آزادی
- 101 - انسجام دهندگان
- 107 - تفکر نهاد های فرهنگی افغانستان در يك دایره بسته نظام خشونت

- 112 نقدی بر مقاله آقای اکادمیسیون دستگیر پنجشیری
- 123 -نقدی بر نوشته لینا روزبه
- 130 - سخن درست و نا درست
- 137 - کلپ قلم افغانها

## سوال یا صدا یا سکوت یا چه؟

### فصلی برای گشایش يك مقدمه

#### 1

قبل از آنکه دیباچه اوراق مرا آتش زنند در آن خوانده بودم که چه شراره جانکاهی باعث شد تا در طول تاریخ بن (انسان) دروغ گفته شود، و این فتنه از آنی آغاز شد که حضرت هاییل حضرت قابیل را در یک تنگنا از حیات عاری گردانید. در آن آوانیکه دشت ها پر از مرغزار بود و در دمن ها گلهای لاله روپیده بود و من گفتم اینهمه کل سرخ برای چه؟ گفتم مگر نمی بینی جشن آتش بر پا کرده اند تا مگر زرتشت بیاری موبدان در آتشکده گرشسپ اهریمن را در آتش سوزاند. سپس دشتی از انواع جانوران را دیدم که قوی تر ها ضعیفترها را تکه تکه میکنند و می بلعند؛ گفتم این برای چه است؟ گفتند: این را تنازع بقا می گویند تا نظام آفتاب و مهتاب پا بر جا بماند این رسم را با بیداد بخون نبشته اند تا کسی گرسنه نماند؛ گفتم این دریا ها که روان اند بکجا می روند؟ گفت آنها بدون آنکه بعقب بنگرند همچنان روان اند، اگر نروند کام شان تلخ گردد و رنگ و روی شان مکدر؛ گفتم این درختکان که هر روز سر بر میزنند و اینسو و آنسو نظاره میکنند، به چه می خواهند بنگرند؟ گفت آنها از شاخ به برگ و از برگ به گل و از گل به ثمر نشسته اند و در انتظار آن اند که مسافری خسته و گرسنه بیاید و میوه اش را برچیند. گفتم مسافر کیست؟ گفت آنکه راه از چاه گم کرده است و کوله بار اندوه خود را می جوید اما نمی یابد؛ گفتم چرا مگر او خودش نیست؟ گفت هست اما تن او را آنقدر خوار و خست کرده اند که شب را از روز نمیشناسد. گفتم آن را که خستو کرد؟ گفت آنکس که پرنده آزادی را بال و پر کند تا پیغام مروت را به بندگان خدا نرسانند، گفتم این بندگان چه کرده اند که از همه چیز محروم شان گردانند؟ گفت جبیره سکوت خود را می پردازند؛ گفتم جبیره برای چه؟ گفت آزادی اش را گرفتند و نانش ندادند و

بخطریکه صدایش گم شود و هویتش طرد و نابود شود به جنگش فرستادند، گفتم برای چه و از چه کس این جفا سرزد؟ گفتم بخطریکه فرعونى اهرام میسازد تا جسد خود را در آن نبش کند و پنهان بدارد. گفتم چرا در آن تاریکی و در آن ژرفا؟ گفتم بخطریکه دگر آرزو ندارد یکبار دیگر این دنیایی را که نهایت زمانند و کوتاه بوده است با جلوه های فریبگر و هولناک خود نفریبد و گور وی را نکشاید. گفتم آن کیست که عسا بدست و با محاسن سفید و قدی بر افراشته با مردمی که دور خود جمع کرده کلنجار رفته است؟ گفتم نمی فهمی او ابراهیم است، شاه و امام پیامبران. او از ناراستی اقوام شان که خدا را نمی شناسند و بهم از ناروا شهوت می رانند و هر روز از روی کبر و حرس با هم دگر در نبرد میشوند و خانواده های شان نیز، یعنی زنان شان در دو شهر بزرگ سدوم و گامورا نمی گنجند آمده است که همه شان را از شرق تا به غرب پراکنده سازد تا توانند به همدگر از پشت حمله کنند. گفتم چرا این آدم ها شرق و غرب را در نوردند؟ گفتم بخطر حرصی که در نهاد دارند. گفتم حرص؟ گفتم اری همه بشر در این تب ملتهب است و همه را می سوزاند و از همه زندگی می ستاند. این حرص است که آزادی را نابود میسازد. شکم ها را گرسنه نگاه میدارد. چه بسا عروسان تازه زفاف شده را از هجله می ربایند تا خشم و شهوات خویش را با او رفع سازند. گفتم این خشم چیست؟ گفتم نیدانی از روز اول خانه دنیا توسط آن بدست تخریب پست شده است. مگر نشنیدی که چنگیز و هلاکو و اسکندر و کوروش و سزار و قیصر و همسان شان، با خشم خود چه جویبار های خون را پیا کردند تا در قصر های غرور شان دانه های زیرجد و الماس را زینت دهند. گفتم مگر اینها هادی ای ندارند تا راه راست برای شان بکشاید؟ گفتم نوح و ابراهیم، موسی و هارون، یحیی و ذکریا، عیسی، با محمد مصطفی صلوات علیهم آمدند و آنها را به حجت های روشن راه نمودند ولی این ابنا راه گذاشتند و به بی دینی و بی قاعدگی گذر کردند و قوانین الهی و زمینی را زیر پا کردند تا در ریشه دواندین بفساد، خود شان را همیشه مطرح داشته باشند تا هر

چه خواستند بکنند و این ملجاء این جهان است؛ پسرم دیگر سوال و پرسش بس کن و آنرا بند ساز که اگر باز هم پرسسی و باز هم بگویم و اگر هزار سال پرسسی و ده هزار سال جواب تو را از این مقوله گویم باز نگفته ام و توانسته ام در مورد این ادمی که همه جهان را در خدمت خود مصروف ساخته است چیزی نگفته آمدم؛ من خجل از بیخبریم خجلت زده از بی دانشی خود سر در گریبان سکوت فرو بردم تا شب برای عنودن بیاسایم.

آینده باید چگونه باشد

## مسائلی که گذشته کشور را در ایجاد آینده دیموکراسی نوین کشور مرتبط میسازد

### 2

اگر آغاز حیات انسانی و مراحل پیشرفت آن درك نشود و به سخن دیگر ندانیم که چگونه زیست کنیم؟ و اینکه ندانیم چگونه دنیایی می‌خواهیم هرگز بجواب صحیح دسترسی یافته نمی‌توانیم. ما باید بفهمیم که انقلابیون ما و کسانی که در کشور ما حیات مادی خود را وقف اندیشه و تبارزان از راه دفاع سرسخت و ایثار جان انجام داده اند کی ها بوده اند؟ و در سر چه می‌پروانیده اند؟ مفهوم و آیدای زندگی شان را چه نوع ارزشها میساخته است؟ آیا آن ارزشها امروز هم مطرح است؟ آیا امروز هم کسی حاضر خواهد بود بخاطر عقیده و ارمان خود بجنگد؟ و یا اینکه خواهند توانست با افکار و خیالات گسترده خود چنانیکه گذشته را برای مردمان خود تجلیل و متحول ساختند در آینده ما نیز موثر و تاثیر پذیر باشند؟ اینها دسته و یا گروه‌سوالاتی هست که ذهن انسان قرن بیست و یکم را مشحون میسازد؟

ما ناگزیر خواهیم بود برای پیدایی نتیجه‌سوالات فوق و قناعت نسل جوان کشور مان گذشته‌ها را مورد دقت قرار دهیم. رویدادها را با عاملها و پدیده‌های یکسانی که جهان گذشته را با حال بهم پیوستگی می‌بخشید شنا سایی کنیم. مثلاً این را بسنجیم که شاه امان الله زمانیکه به اروپا رفت چه تغییراتی ژرف در ساختمان نظامهای فکری و عقیده‌تی وی شکل گرفت و با دیدن آنهمه ماشین و کارخانه و ترین و کشتیهای بحر پیمای و هوا پیمای که در آن زمان نظر به پیشرفت تکنالوژی در آن عصر بی همتا بودند، در ذهن این شاه جوان و فاقد تجربه چه خطوطی را تداعی نمود؟ ما جواب این سوال را در بازگشت شاه از اروپا و رویکرد های که در کابل در آن سالها بملاحظه رسید می‌توانیم بیابیم. شاه همان مدل جهان قرن بیستم اروپا را در کابل در حالی پیاده کرد که افکار مردم در یکصد سال قبل از آن قرار داشتند و شاید هم پیشتر از آن، او قانون اساسی مبتنی به آزادیهای فردی دیموکراسی و آزادی بانوان و رشد معارف کشور و ساختارهای نظامهای پیچیده دولتی



در چوکات ملکی و نظامی را با تقلید از افکار اندیشمندان اروپایی در نظر داشت و اکثر آنها را خواست تا عملاً انجام دهد . نظامنامه یا قانون اساسی کشور که در پغمان با اشتراك حدوداً نهصد نفر از اراکین ملت از سراسر افغانستان تدوین گردیده بود منحیث عالیترین شکل تفکر و حسن آرزوی يك شاه انهم در يك کشوری که به سیستم قبیلوی استبدادی، اداره میشد و استبداد واقعا در آن بیداد میکرد حرف نوی از زبان يك شاه بود . به این لحاظ يك تعداد از نوجوانان و روشنفکرانیکه از زیر ساتور پدرش امیر حبیب الله خان جان سالم بدر برده بودند او را بدرقه کردند . اما روحانیون بشمول حضرت . . . . او را پذیرفتند . زیرا من در يك بحث گذشته خود نوشته بودم که دولت مردان و گردانندگان کشور که نخبگان ان کشور را میسازند ضرورت دارند تا بخاطر انکشاف جامعه و نظام مشاغل و وظایف را تخصصی بسازند و مدیران و کارفرمایان وظیفه دارند تا اجزای این ماشین را بهم پیوست ساخته توسط نیروی محرکه حاصل از آن جامعه را در حرکت و پهبش بیاورند . قسمیکه آقای غبار در تاریخ وزین خود «افغانستان در مسر تاریخ» رویداد های شاه امان الله رادر این مورد ثبت کرده است حاکی از آن است که اعضای کابینیت شاه اشخاص فعال کار شناس و صادق نبوده اند چنانچه زمانیکه محمد ولی خان را به هند بریتانوی روان کرد تا سند استقلال افغانستان را از مقامات رسمی بریتانیا دال به آزادی کامل افغانستان بیاورد او در نتیجه نشست راولپندی يك توافقنامه ناقص را که هرگز استقلال افغانستان را تضمین کرده نمیتوانست با خود آورد . و این عدم مدیریت و کار آیی اعضای دولت که همچون دولت جناب کرزی به فساد اداری نیز آلوده بودند به زودی سقوط آن دولت را با تبانی سایر عملها که یکجای دست بدست هم داده بودند آماده ساخته شاه را خلع و از کشور زمینة اخراج وی را فراهم ساختند . این يك مثال کوچکی از دیموکراسی ایست که در يك شکل نا مناسب آن در يك موقع نا مساعد تمام امید های مردم را بیاد داد . در این جا سوال چگونه زیستن از رهگذر داده های تاریخی طوری مطرح میگردد که با داشته ها و داده های جامعه وفق ندارند .

مثلا در تاریخ نوشتاری کشور ما و یا اینکه انسان بودن و به زیستن و به فکر کردن را مربوط به آن بدانیم بر عکس میبینیم که در تاریخ کشور ما هرگز انقلاب توانست مانند صد ها انقلاب در دنیا، مانند انقلاب صنعتی اوائل قرن نوزده، انقلاب کبیر فرانسه که نظام فئودالی و رژیم سلطنتی را برانداخت انقلاب اکبر روسیه که حدود یک قرن نظامهای فئودالی و سرمایه داری را در روسیه و ماورای آن حذف کرد و انقلاب مدرن که در زمینه های ایجاد اصلاحات اساسی در ساحات اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و آموزشی، تربیتی، اداری و سیاسی با استفاده از روش های علمی و تکنالوژی در المان، در امریکا، در اتریش، در اسپانیا، در الجزایر، در ایتالیا، در ترکیه، در چین، و انقلاب در شبه جزیره عربستان که منجر به سقوط زعامت عثمانیها گردید.

اما در تاریخ نوشتاری کشور ما بر عکس سایر مناطق جهان، به جواب صحیح نمی رسیم چرا که انقلاباتی که در کشور ما در طی دو سه صد سال رخ داده اساساً در مجموع تاریخ نامه جنگهای بوده است که با يك ارمان مقدس و ملی شروع شده و به پیروزی رسیده و اما قبل از آن که ملت در سایه دیوار این دست آورد ها توفقی داشته باشند همه آن به بی امنی و بد امنی، چپاول، بی قانونی و زندگی فاقد ارزشهای عقیدتی و اجتماعی تبدیل شده است. چنانچه زمانی که ما در هر مرحله کسب استقلال از انگلیسها انقلاب کردیم پیوست به آن در دام فتنه ها و آشوبهای بند ماندیم که دستهای نابکار همان استعمارگران با معامله گران داخلی که يك وقتی در انقلاب سهمیم بوده اند دست های ملت را از پشت بسته اند. پس در کشور ما تاریخ نوشتاری تاریخ جنگها، ویرانیا و دوره حاکمیت يك فرد بر کل ملت بوده است. ما باید بدانیم که انسانیت چرا در شرایط زندگی آزاد، عادلانه و برابر و شکل گرفته بدون فشار یکبار حقیقت زندگی واقعی و هویتش را گم میکند.

و اما در روزگار خود مان در افغانستان:

چنانچه در واقعات بعد از بن در کشور ما یکسلسله ارزشهای واقعی رونما گردید که نتیجه آن تساوی حقوق زن و مرد ، با آمدن قانون اساسی کشور حقوق اتباع افغانستان تثبیت شد . اقوام ساکن در کشور ظاهراً از مساوات در حقوق شهروندی برخوردار شدند ، جوامع و نهاد های حقوق شهری در هر گوشه و کنار به جمع آوری ارقام و رویکرد های غیر قانونی گذشته پرداختند و سیستم های اداری و نظام مملکتی تحت سرپرستی ملل متحد و بانک جهانی از نوشکل گرفتند و امید واری به نظام اولین انتخابات را به ارمغان داد ولی پیوست به آن مانند تاریخ نوشتاری کشور ما که در فوق از آن یاد کردم همه چیز از بین رفت و بی رنگ شد و رونق خود را از دست داد ، که عامل اینهمه بی سامانی همان مردمان و مدیرانی بودند که تا گلو غرق در فتنه و فساد بودند که همه زحمات کشیده شده در این راه را تباہ ساختند . طالبانی که بکلی در ظرف يك هفته از کل کشور رخت بسته بود همه با وجود موجودیت حدود قوای نظامی چهل کشور دوباره ظاهر شدند و حومه شهرها را در تسلط خود گرفتند در ظرف همین چندین سال حدوداً به هزاران وقایع تخریبگرانه انتحاری جانهای زیادی از اتباع این کشور را گرفت و پاکستان بی شرمانه در مورد مسایل داخلی و امنیت عامه افغانستان مداخله کرد . رئیس جمهور کرزی بخاطر تامین امنیت در کشور بهر دری سرزد ولی نتیجه بعکس بود و امنیت خرابتر میشد . قوای خارجی که با دکورین تباہ ساختن تروریزم و مواد مخدر به افغانستان آمدند و افغانستان را بهمین نام کشادند ، حالا هر روز در فکر این هستند که با طالبان و نیروهای شورشی که ظاهراً اشخاص آزاده از رژیم است آشتی نمایند که این موضع جدید قوای کمک به صلح دفاع از تروریزم و قاچاق مواد مخدر وجه بودن آنها را در افغانستان سخت آسیب میرساند و به دنیا این پیام را پخش خواهد کرد که تروریزمی در افغانستان وجود ندارد ، برعکس صرفاً عناصر ناراضی و میانه رو هستند که باید با دولت کنار بیایند .

این دغدغه‌ها فکر کردن در مورد آینده افغانستان را به چالش‌های جدی و ویرانگر مواجهه میسازد. زیرا انقلابات و تغییرات اجتماعی باعث آن می‌گردد تا جامعه بطرف رفاهی پیش برود. که میتوان این اصول را در انقلاباتی که در اعصار و قرون بسیار دوری در زندگی انسانها رخ داده که موجودیت هر کدام آن جوامع انسانی را در يك مرحله روشنتری از پیوستگیهای زندگی قرار داده است چنانچه در دوره نوسنگی یعنی 12 هزار سال قبل انقلاب روستا نشینی گام بزرگی در روستا نشینی و اجتماعی شدن انسانها برداشته است که باعث بمیان آمدن عواطف نیرومند مادری، برابری زن و مرد و وسایل و دست آورد های زراعت و رام کردن حیوانات که هنوز تمدن اروپا از آن استفاده مینماید که در نتیجه باعث ایجاد و انکشاف مفاهیم فکری و زبان باعث کشف معادن همگی از حاصل این انقلاب بوده است.

ولی حالا که آن انقلابیون و جنگ آوران و ناصحان بشر و متفکرینی که جامعه را با عقل و تدبیر اداره میکردند زیر خروارهای خاک مدفون هستند. انانیکه با مشکلات و نثار جانهای شان کشور ما را از اجنبیان شوروی واپس گرفتند و قدمهای شان را در کشور کوتاه ساختند و آن انسانهای که در نشست بن جمع شدند تا آینده من و تو را رقم زنند، آتانی که قانون اساسی جدید ما را ساختند و تدوین و توشیح کردند تا ما بتوانیم در زیر سایه آن آینده ای داشته باشیم که حال من و تو را میسازد. زیرا این قانون اساسی کشور ما که در يك برحه خطرناك و شکنند تدوین گردید یکی از حیرت انگیز ترین دست آوردهای در تاریخ کشور ما میباشد که من بالشخصه در تمام دوره های گذشته و در دوره عمرم نظیر آن را ندیده ام و نه شنیده ام. این مردمان توانستند از میان صدها آشوب، رنج های اجتماعی و اقتصادی و فشار بر خیزند و این همه آگاهی نسبت به آینده در حال پیدایی ابراز دارند آنان بر علاوه اینکه قانونگذاران ماهر بوده اند مردان صالح و با تقوی و شجاعی نیز بوده اند. زیرا این قانونمداران صدای آینده را که از فاصله های دور می آمد احساس کردند و شنیدند که تمدنی در

حال مرگ است و تمدنی هم در حال شدن است که بجای آن با بعرضه حیات میگذارند . . فکر میکردم که نیروی حوادث این کشور را با مردم آن بجلو میبرد ، زیرا ما حکومت های نا کارا و قوانین ناقص آنرا بدستان خود با ساختار های نامناسب آن فلج و منسوخ کردیم . در تاریخ ما به ندرت واقع شده است که کاری به این شگرفی و شکوه از مردانی به این خوبی سر زده باشد ، مردانی برجسته هم ستیز و مردانیکه شور و علاقه خود را وقف منابع گوناگون ناحیه بی و اقتصادی کردند . ولی حالا همان مردان از عدم ترتیب و مدیریت حکومت وقت آنچنان منقلب شده و بخشم آمده اند که میخواهند نظام حکومت جدیدی به اساس اصول حیرت آور و تکانهنده در انتخابات نزدیک اعمار نمایند . آنها به مردم صادقانه در پشتازی خویش در موج عظیمی از توده های امید وار وعده میدهند تا به عنوان شهروند اصیل این کشور که هرگز کشور خود را ترك نگفته اند اصولی را بر قرار سازند که قانون اساسی کشور از آن سر بلندی بی نظیری را در کره زمین کمایی کند . . با زندگی کردن این ذوات مصمم که نیم قرن در این کشور جهاد کرده اند ، اراده دارند حکومتی تحت لوای قانون را ایجاد کنند نه حکومت تك فردی اشخاصی که قانون و جامعه را اینطوری بیرنگ کرده است . زیرا قانون اساسی کشور و آزادیهای را که در خود تضمین کرده است هر شهروند افغان را به تفکر و سپاسگزاری وا میدارد تا آزادانه در مورد تعیین زعيم آینده شان که متضمن حیات سیاسی و اقتصادی این کشور خواهد بود اندیشه و تصمیم سالم بگیرند . شاید نزد کسانی که امکان اندیشیدن را نداشته باشند ممکن است حرفهای من ابلحانه و احمقانه باشد اما همینکه با آزادی بیان نامحدود میتوانم همه اندیشه هایم را روی کاغذ بدون دلهره و ترس بنویسم از حالت موجود بسیار احساس رضایت و ممنونیت دارم . و البته این چیزی نیست که آن را دست کم شمرد . زیرا چیز های را که مینویسم ممکن است در معاصرانم بدون شك سوء تفاهم ایجاد کند و برخی نیز این نوشتارها را که تعداد آن روزانه در مطبوعات و جراید و روزنامه ها و تارنما ها کم نیست فتنه انگیز تلقی کنند ولی این واقعیتی است که هر فرد افغان به آن اذعان دارند و بجوبی آن را درك میکنند . زیرا ما مینویسیم نظام حکومتی را

که گذشتگان طرح آنرا ریختند و اصولی را که با آن حکومت و خود کامگی خویش را در چوکات همچو قانونهای اساسی دخیل ساختند، اکنون در بهیوجه این انتخابات جدید با افکار و نظریات جدید آن چیز های کهنه را که سعادت افراد جامعه ما را بخطر افگنده است، منسوخ و این نظام را با نظام حکومتی جدیدی تعویض میکند به عباره دیگر برای قرن بیست و یکم مردم ما دیموکراسی جدیدی را ایجاد خواهند کرد که در آن در کشور ما نه جایگاهی برای نمایش اقوام، زبانها و تبارها وجود داشته باشد، و نه کسی بتواند گروپهای زورگویی مافیایی ایجاد کند. این اولین قدمهای دیموکراسی را صرف مردم ما با تفکر عمیق خویش میتوانند در سایه بینش خردمندانه استوار و ایجاد کنند.

## بازنهای امریکایی در افغانستان

### 3

آغاز جهاد افغانستان با استقرار حزب کمونیسم خلق افغانستان با سقوط دولت جمهوری محمد داوود خان از طریق يك کودتای خونین که منجر به کشته شدن اکثریت خانواده داوود خان گردید نقطه چرخشی بود در راه تغییرات اساسی در افغانستان و پا گرفتن جهاد این کشور بر علیه رژیم کمونستی افغان و قوای اشغالگر افغانستان که در پاکستان و ایران اوج گرفت و توسط کمک های پیدایی و پنهانی ایالات متحده امریکا و کشور های غربی در حالی تمویل میگردد که این کمک ها از طریق پاکستان بدست مجاهدین افغان از گاو غدود میرسید .

در اینجا امریکا از روز اول دو هدف بزرگ داشت :

1 . استقرار و بالقوه سازی نیرو های مجاهدین افغان که از اثر اشغال خاک شان توسط يك قوای الهادی که از روح ایمان و شجاعت معنوی برخوردار بودند . و انهدام بدنه های قوی کشور های بلوک کمونیسم توسط مجاهدین افغان که دارای شجاعت و بالقوه و مهارت های ابتکاری جنگی نیز بودند که توسط آنها میخواست تا سرنوشت جنگ سرد را یکطرفه کند .

2. امریکا تلاش دائمی بخرج میداد تا این نیروها دارای یک ستراتیژی طول مدت سیاسی و اقتصادی که باعث ایجاد یک قدرت عظیم اسلامی که دارای قابلیت های بالقوه نظامی نشوند. روی این اصل امریکا و سایر حامیان جهاد افغانستان هرگز نخواستند تا نیروهای پر قدرت جهاد افغانستان دارای افکار و اندیشه های سازندگی برای فردای مرفع کشورشان نشوند و به این مناسبت ضیاء الحق و بعداً نواز شریف و دیگران را ترغیب کردند تا تمام فعل و انفعالات مجاهدین را در یک دایره بسته نگاه دارند. از این سبب بود که وقتی مجاهدین داخل کابل شدند قبلاً سبغت الله مجددی را در یک دوره دو ماهه بصفه رئیس جمهور مثل در نشست را ولپندی تعیین و به کابل اعزام داشتند که فاقد برنامه های کاری و سیاسی و قدرت نظامی بود که در نتیجه در مدت کمی اوضاع از کنترل خارج ساخته شد و کابل و سایر شهر های افغانستان در دام جنگ های داخلی خانه به خانه و شهر بشهر شدند. این وضعیت بیش از یک دهه طول نکشید که امریکا با تباری پاکستان طلبه های را که در حین جهاد افغانستان از مهاجرین داخل مدرسه های تعلیمات اسلامی بودند به علاوه طالبانی که از تبار طرف جنوب خط سرحدی دیورند بود، یکجا ساخته و آنها را بعد از انسجام داخل افغانستان ساختند تا توسط آنها زعامت افغانستان را که در دست پروفیسور برهان الدین ربانی بود از قدرت خلع سازند که اینکار هم به طالبان و هم به جنبش مقاومت شمال خیلی گران تمام شد. نتیجه آن خونهای زیادی از هر دو جانب ریخته شد تا اینکه به بهانه ای رئیس جمهور بوش قوای خود را بدون مجوز قانونی که عرف بین المللی هست مانند جنگ آوران قرون اوستایی و حکومت انگلیس که نیروهای خود را بخاطر بست و توسعه اراضی اشغالی خود داخل مناطق جدید میکردند قوای خود را داخل افغانستان ساخت و بعداً سایر کشورها مخصوصاً ناتورا ترغیب کرد تا آنها نیز در افغانستان نیرو بفرستند و در ساحه دیپلوماسی و سیاست های روز یک تعداد مردم های معلوم الحال را بشمول پادشاه افغانستان که آخرین روز های زندگی خود را می گذرانید با تعداد خیلی از داخل افغانستان در



نستست بن دعوت کردند که در نتیجه يك سلسله توافقاتی روی نحوه حکومت آینده صورت گرفت که ملل متحد و کشور های ناظر از این پروسه جانب داری کردند و با يك برنامه عاجل لویه جرگه ها دایر و قانون اساسی افغانستان و حکومت موقت و انتقالی و انتخابی پشت هم تشکیل و پا گرفتند که غرب آقای حامد کرزی را که در افغانستان شناخته نبود توسط پیش کشیدن وی در چند کانفرانس مطبوعاتی و مصاحبه های خاص و پیوست بهم از وی شخصیت سیاسی ساختند و او را بالای گرده مردم افغانستان بار کردند تا زعیم آینده کشور شان باشد که افواهات و سرو صدا های زیادی در مورد تقلب در انتخابات 1384 بارها عنوان شد اما گوش شنوایی به فریاد ملت پاسخ نگفت . در مدت هشت سال از گرفتن قدرت افغانستان و در مدت چهار سال به سفت رئیس جمهور منتخب افغانستان وی توانست تمام زیر بنا های اقتصادی کشور را به بهانه تقویه روش های بازار آزاد به لیلام برابر سازد یا بحالت فلج نگهدارد . این شیوه تا فروش املاکات ملی ، فاییکات ، شرکت ها تصدی ها و بانك ها مزارع کشاورزی و غیره را در بر گرفت . بر علاوه مبالغ هنگفتی که از این رهگذر نصیب دولت شد به علاوه کمک های چندین ده میلیاردی که اعداد کیهانی را میسازد در باز سازی افغانستان به ترتیبی مصرف شد که بیشتر از برنامه های دولتی پروژه های اشخاص قدرتمند به گل نشست .

آمریکا در ابتدای وحله به بهانه اینکه طالبان رژیم مطلوب نیست و با القاعده و شبکه تروریزم بین المللی به رهبری اسامه بن لادن در انفجارات مرکز تجارت جهانی در شهر نیویارک و عمارت پنتاگون دست داشته است با اجرای مانور های بی نظیر نظامی که توسط راکت های رهبری شده کرووز و هوا پیمای های بمب افکن بی 52 تمام ساحات کشور را از طالبان پاک و خون ده ها هزار طالب توسط جنگنده های امریکایی ریختانده شد و تمام کشور های دنیا را ترغیب کرد تا در این مبارزه بی امان علیه تروریزم و قاچاق مواد مخدر اشتراك کنند .

اما بالاخره بعد از سپری شدن يك دهه امريكا متوجه ميشود كه پاهایش در لجن زار جنگ در افغانستان گیر مانده است و میخواهد تا راهی بیابد كه پاهای خود را از این لجن كه تا حلق همه چیز را در خود فرو میبرد بكشد ولی بقول سیاستمداران كهنه كار كه همه مسایل و فعل و انفعالاتی از این دست را زیر نظر دارند كار آسان و ساده نیست . شروع این كار از اندازه تمام عمر رئیس جمهور موجوده امريكا طولانی تر است بر میگردد به سازمان سیا و دولتمردان امريكایی كه هر شب خواب حملات موشکی زروی شوروی را میدیدند .

بیشتر جنگجویان جنگ افغانستان مجاهدان تحت پشتیبانی پاکستان و چريك های وابسته به چهار جناح مجاهدین افغانستان بودند . یکی از گردانندگان پیشین عملیات پنهان سیا می گوید : "نزدیک به ۳۰۰ هزار جنگجو در افغانستان بودند كه همگی مگر ۱۵ هزار نفر از آنها كه میانه رو بودند ، در زمره ی اسلامگرایان افراطی بودند" . بیشتر آنها افغان تبار بودند اما شماری از جهادیون ، از دیگر نقاط جهان همچون مصر ، اردن ، عربستان سعودی و کشورهای حاشیه ی خلیج آورده شده بودند . این همه ، نطفه ی آغازین **اسامه بن لادن** و پیدایش سازمان القاعده شد كه در خلال جنگ رخ می نمایانند . آن به اصطلاح عرب افغان های شركت كنده در جنگ ، اسامه بن لادن ، ایمن الظواهری ، رهبر جهاد اسلامی مصر و مرد شماره دو القاعده و دهها هزار جهادی از کشورهای عربی ، اندونزی ، فیلیپین ، چین و دیگر نقاط دوردست جهان اسلام بودند .

آنها چريكهایی بودند كه پس از جنگ به خانه هایشان در الجزایر ، مصر ، لبنان ، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و آنجا جنگ را ادامه دادند . بسیاری از آنها مهارت های تروریستی مانند ترور ، خرابکاری ، و بمب گذاری را زیر دست ایالات متحده و متحدانش ، فرا گرفته بودند .

امريكا در افغانستان و تروریزم

پی آمد های نشست بن تغییرات ژرفی را در نحو، سکون . آرامش و برعکس آن را به بار آورد که اکثراً توقع برده  
میشد تا باعث سکون و امنیت در کشور نیز گردد . رقابت های امریکا با کشورهای اروپای غربی بر این شد  
تا این تجمع قدرت سیاسی برای ثبات افغانستان مبارزه بین المللی و بدون حد و حسر و مرز خود برای ریشه کن  
کردن تروریزم پردازند تا نتیجه این شود که هم جهان غرب از شر تروریزم رهایی یابد و هم امریکا بتواند بیشتر از  
پیشتر نفوذ خود را در مقابل روسیه بعد از شوروی که مانند اژدهای خفته است در کشورهای نزدیک به آن از  
قبیل افغانستان ، و کشورهای آسیای میانه و در اخیر ایران پهن کند تا توانسته باشد در میدان نبرد نظامی روسیه  
را هر گز مجال ندهد که پا از گلیم خود فرا تر گذارد . با این هدف امریکا فراموش کرد که بخاطر بر  
آورده شدن استمراری این هدف خود به يك افغانستان با ثبات ضرورت دارد تا توسط آن همواره همکاریهای  
منطوقی را جلب و ستراتیژیهای خود را بدون نقصان پیش برده و توسعه بخشند . اما بر خلاف تصور رایزن های  
ایالات متحده در زمان حکومت بوش ، همیشه به این باور بوده اند که در صورتی ایالات متحده امریکا میتواند در  
منطقه حضور نظامی و سیاسی داشته باشد که کشور به اعتشاش و نا آرامی ها گرفتار باشد تا مردم  
ضرورت موجودیت قوای امریکا را بپذیرند؛ البته که این يك طرز فکر و تلقی بیهوده و خارج از دایره عقل میباشد  
. چه در صورتی که در افغانستان ثبات برقرار باشد میتواند يك حکومتی داشته باشد که از پشتیبانی قاطبه  
مردم برخوردار باشد و در آن صورت است که دولت میتواند مطابق به میل خود همکاریهای منطقه وی را با  
دوستان ستراتیژیک خود گسترش دهد .

افغانستان که خود در يك جنگ سی ساله که ماحصل تقابل آن با جنگ سرد بود، همه دار و ندار خود را از دست  
داده است و بنیاد های اجتماعی و سیاسی آن سخت آسیب دیده و یا کلاً ویران گردیده است ، در این  
صورت دولت و مردم افغانستان همیشه تمایل دارد تا خود را بهر بهانه ای که مقدور باشد از وضعیت کنونی بیرون  
آورده و اولتر از همه ثبات سیاسی خود را در مقابله با کشورهای همسایه مخصوصاً پاکستان که همواره سیاست

مداخله‌گرانه فعال را در پیش دارد بیشتر از هر وقتی به کمک و توأمیت ایالات متحده آمریکا نیاز دارد . حالا اگر کشور افغانستان دارای ثبات سیاسی گردد بهتر میتواند از این امتیاز بهره ور گردد که این در انکشاف کشور از يك سو و در ستراتیژیهای دراز مدت منطقوی ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر مشر واقع میگردد که پیشرفت در این عرصه به رشد و توسعه منطقوی از هر لحاظ متأثر خواهد بود که میتواند در دراز مدت باعث رشد اقتصادی بمنظور جلو گیری از عقب ماندگی خواهد شد . و این بهترین راهی برای افغانستان خواهد بود تا از عقب ماندگی اقتصادی که باعث واپس ماندگی کشور شده است جلو گیری شود .

در شرایط موجود این بهترین پیامد های را میان توسعه و ثبات در افغانستان از طریق همکاریهای ستراتیژیک در منطقه نیز میباشد که در نتیجه کشور افغانستان میتواند با کم کردن هزینه های مصرفی مشمولین همکاری امنیت افغانستان با باز سازی ثبات آن پوالمای را که صرف هزینه های نظامی هم از طریق خودش و هم از طریق دوستان حافظ صلحش میشود بکاهند و در عوض برای فقر زدایی و ثبات و انکشاف سیستم بازار که تازه به آن گام نهاده است گردند .

در جامعه افغانستان به این ضرورت احساس میگردد تا نظریه پردازان در مورد توسعه به معنی رواج ارزشهای که غرب با ارتباط جهانی سازی کشور های جهان سومی نظیر افغانستان به آن اتکا دارد پردازند . و این در حالی پیوستگی میباشد که رسانه های گروهی از هر نوع آن در طیف های داخلی و خارجی اطلاعات و معلوماتی را در مورد بکار اندازی تکنالوژیهای پیشرفته به شکل ذهنی شخصیت ها را که خود مهمترین عامل توسعه در جامعه است مدد میرساند و از سوی دیگر دولت و جوامع ایکه در این راستا کار میکنند راه های پذیرش ارزشهای تازه را با دست بدست هم دادن این ارزشها را در دگر گونی وسعت بیشتری بخشیده و در ارزشهای فرهنگی ، زیست شهری و زیست روستایی برابر ساخته و با تغییر هر چند سالی که در نظام

حاکم در عرصه انتخاب رئیس جمهور جدید در کشور رونما میگردد دولت های جدید نیز از اشتباهات دولت های سابقه پند گرفته راه را برای توأمیت يك نظام ملی در چارچوب همکاریهای توسعه بین المللی ایجاد خواهند نمود .

در کشور های جهان سومی نظیر افغانستان استعمار به معنی مترادف کلمه عبارت از اشتراك آنده از کشور های خواهند بود که در چارچوب نظام بین المللی ظاهراً بخاطر احمای تروریزم و آنچه بی قانونی و یا بد قانونی خوانده میشود عرض اندام کرده اند این نهاد ها بر علاوه اینکه مسایل نظامی را پیش خواهند برد در اصل دولت داری نیز حکومت افغانستان را از طریق انسجام دهی امور دفاتر مالیاتی ، گمرکی ، قضات ، سارنوالیها و شعبات مربوط به اصلاحات اداری از رهگذر کیفی و کمی کار میکنند حتی در بسی موارد توسط موسسات بین المللی از قبیل بانک جهانی و صندوق وجهی بین المللی پول معاشات کارمندان دولت را می پردازند که در روش و توسعه همکاریهای منطقی گامی به جلو محسوب میشود ، صرف نظر از اینکه عده ای این فعل و فعالات را ناشی از دست اندازی خارجی ها در امور ذاتی و داخلی کشور میدانند باید اذعان داشت که اگر چنین کار های و اصلاحات در دفاتر و سکور های انسجامی جامعه که مردم و دولت را بطرف قانونمند شدن توانا میسازد گامهای استواری بحساب میرود . که مطالعه موضوعی ما را قادر میسازد تا در ادامه این روند به مطالب ارزنده و مهمی نظیر انکشاف صنایع ارتباطات ، اقتصاد جامعه شناسی ، توسعه و مدیریت و علاقه مندی بمسایل اجتماعی قرار گیرد .

همچنان مردم از نتیجه فعل در این عرصه ها توانایی یاد کرد ها و یادداشت ها را در مورد رشد و توسعه ساحات مختلف زندگی را همواره به مخیله خود ثابت نگه میدارند و متوجه این نکات میگرددند که در کدام عرصه ها به چه پیمانانه پیشرفتهای صورت گرفت و یا هم عکس آن . در مجموع جامعه را در يك صورت بیداری دوامدار قرار داده تمام نیرو های انکشاف و پیشرفت را در حالت آماده باش قرار خواهد داد .

حالا اگر جامعه بطرف ثبات امنیتی پیشرفت نکند تمام کارهای صورت گرفته و آنهایی که باید صورت بگیرد در حالتی از مشکلات و سردرگمی و بی‌اطمنانی به شکست مواجه خواهد شد که این وسیله میشود برای تقسیمات مردم به دو دسته مخالف و موافق و این دستجات در فرصت‌های مساعد هر کدام میکوشند تا عناصر مقابل خود را یا ناکام بسازند و یا کمرنگ جلوه دهند که در نتیجه قوای عامل و توسعه در چنین حالات بعوض اینکه در میدان‌های توسعه بمصرف برسد در خرابی، جنگ، و ویرانی کشانیده شده و آنوقتی است که برنامه‌های کاری بسوی آینده به ناکامی کشانیده میشود که هم برای عملهای داخلی دردناک است و هم به همکاران خارجی مایوس‌کننده خواهد بود.

در این فرصتی که ظرف چند ماه قبل دولت جمهوری ایالات متحده امریکا از اثریک انتخابات تجدید نفر، قوا و ستراتیژیها داده است و دولت افغانستان هم امید می‌رود که در نتیجه یک انتخابات دیموکراتیک دارای افکار و اندیشه‌های جدید گردد؛ مردم افغانستان آرزو می‌برند که هر دو دولت جدید در محل خرابه‌های ناشی از بد برنامه‌گی دولت‌های سابقه یک چیز نو فکر کرده و بکوشند تا در جامعه افغانستان صلح و امنیت و صداقت در کلیه شئون توسعه‌وی را ایجاد کرده واقعاً با عناصری که در بالا از آن نام بردیم زمینه‌ها و بسترهای مناسبی را برای صلح و آشتی و انکشاف مهیا بسازند.

## حقه بازیهای امریکایی در افغانستان

این نوشته در مورد نظام حاکم در افغانستان و دوستان سیاست پردازان که میخواهند جامعه جنگ زده و تخریب شده ما را که به عمد توسط عمال همسایه شرقی جنوبی ما یعنی طالبان بدست تخریب پست گردانیده شده بود با تغییر و کمک در قلمرو سیاسی نظامی در نظام آزاد بین المللی پرداخته و بازیهای خرد مندانه یی را در شکست مودل این دیموکراسی که در افغانستان به فساد و انارشی انجامید با عوامل و ریشه یابی اسباب آن اختصاص دهیم تا مردم ما مدلی از دیموکراسی جهان آزاد را که هنوز قسمت زیادی از این سناریو نا دیده و نا خوانده مانده را درک کنند .

ما مجبور خواهیم بود تا در فاصله 1360 تا سال 1388 یعنی این سالهای که در جامعه ما متناظر با دوره اوج بحران در جامعه افغانی شناسایی شده، که طبیعتاً نقطه نظرها و محدودیتها و نکات قابل بحث آن دوره را منحیث يك كوله بار ناجور حمل کنیم و شاید هم نقدی باشد در درون نگری و درسهای باشد از شجاعت این قوم که ناگهان در هوای سرمایه داری جهانی بهدر شد.

اکنون در شروع قرن بیست و یکم بهتر میتوان دید که به چه ترتیب بسیاری از ارزشها و بدیهاتی را که جامعه اسلامی ما با آن سروکار داشتند بتوسط با تمدن ترین کشورها در ظرف همین چند سال چقدر نا معقول و ظالمانه از دست ما گرفته شد. در پی این مدت ارزشها و باورهای را که ملت ما نسل بنسل از نیاکان خود به ارث برده بودند همه را در این دگرگونی در حاله از ابهام و سردرگمی ای که نظام های حاکم حامل آن بوده است، جهان ما را بجهان نا معقول و غیر تحمل تبدیل ساخته و حالا هم آمده اند تا از خونهای ریخته شده ما حساب بگیرند و باز هم گرگ و گوسفند را بنام صلح و آشتی در يك آبشخور استاده نمایند تا در آینده ما مدل تازه ای از خدعه و نیرنگ جدید را تجربه کرده باشیم. ما در این سلسله نوشته ها میکوشیم تا علل و اسباب اینهمه بد بختی ها را که کی مقصرونا رساست؟ اگر با ما باشید باز شناسی خواهیم کرد.

آغاز جهاد افغانستان با استقرار حزب کمونستی خلق افغانستان با سقوط دولت جمهوری محمد داوود خان از طریق يك کودتای خونین که منجر به کشته شدن اکثریت خانواده داوود خان گردید نقطه چرخشی بود در راه تغییرات اساسی در افغانستان و پا گرفتن جهاد این کشور بر علیه رژیم کمونستی افغان و قوای اشغالگر شوروی که در پاکستان و ایران اوج گرفت و توسط کمک های پیدایی و پنهانی ایالات متحده امریکا و کشور های غربی در حالی تمویل میگردد که این کمک ها از طریق پاکستان بدست مجاهدین افغان از گاو غدود میرسید.

در اینجا امریکا از روز اول دو هدف بزرگ داشت:



3. استقرار و بالقوه سازی نیروهای مجاهدین افغان که از اثر اشغال خاک شان توسط يك قوای الهادی ، نیروی تازه ایمان که روح شجاعت معنوی را در بین صفوف مجاهدین تقویت و از اعتقاد و نیروی کامل ایمان برخوردار بودند . که توسط این روح ایمان ، انهدام بدنه های قوی کشور های بلوک کمونیزم توسط مجاهدین افغان قابل پیشبینی بود که این گروه با ایمان ، دارای شجاعت بالقوه و مهارتهای ابتکاری جنگی نیز بودند که امریکا با استفاده از این توانایی ها میخواست توسط آنها سرنوشت جنگ سرد را که جهان سرمایه داری را بخطر نیستی تحدید میکرد یکطرفه کند .

4. امریکا تلاش دائمی بخرج میداد تا این نیروها دارای يك ستراتیژی طویل مدت سیاسی و اقتصادی که باعث ایجاد يك قدرت عظیم اسلامی و دارای قابلیت های بالقوه نظامی در منطقه نشوند . روی این اصل امریکا و سایر حامیان جهاد افغانستان هرگز نخواستند تا نیروهای پر قدرت جهاد افغانستان دارای افکار و اندیشه های سازندگی برای بقای فردای خود باشند . و به این مناسبت بصد ها ترفند و حیل متوصل گردیده ضیاء الحق و بعداً نواز شریف و دیگر حکمرانان نظامی پاکستان را ترغیب کردند تا تمام فعل و انفعالات مجاهدین را در يك دایره بسته نگاه دارند و از اتحاد و پیشرفت شان بهر ذریعه ممکنه جلو گیری کنند . و شرط بدست آوردن سلاح و کمک های مالی را برای مجاهدین منوط به پیروی از آی اس آی و دولت پاکستان قرار دهند از این قرار بود که زمانیکه مجاهدین داخل کابل شدند قبلاً سبغت الله مجددی را که از رهگذر سن و سال و قوای نظامی شایستگی رهبری را نداشت در نشست راولپندی وی را در يك دوره دو ماهه بصف رئیس جمهور مثل تعیین و به کابل اعزام داشتند که فاقد هرگونه برنامه های کاری و سیاسی و قدرت نظامی بود که در نتیجه در همان آغاز اوضاع کشور از کنترل خارج شد و کابل و سایر شهر های افغانستان یکی بعد دیگر در دام جنگ های داخلی خانه به خانه و شهر بشهر گردید ، که این رخداد را نمیتوان يك امر تصادفی و یا کم مایگی مجاهدین تلقی کرد ، بلکه حاصل فعل و

کش های شیطانی دست های پشت پرده بود که هر آن افغانستان را بطرف بی ثباتی قصدی می کشانید که این وضعیت حدوداً بیش از یک دهه طول نکشید که امریکا با تبارانی پاکستان طلبه های را که در حین جهاد افغانستان از مهاجرین داخل مدرسه های تعلیمات دینی در پاکستان بودند به علاوه طالبانی که از تبار طرف جنوب حط سرحدی دیورند بود یکجا ساخته و آنها را بعد از انسجام به یک نیروی بالقوه تبدیل و داخل افغانستان ساختند تا توسط آنها زعامت افغانستان را که در دست پروفیسور برهان الدین ربانی و از تبار تاجک بود از قدرت خلع سازند که اینکار هم به طالبان و هم به جنبش مقاومت شمال خیلی گران تمام شد . نتیجه آن رویکرد خونهای زیادی از هر دو جانب هم مردم و هم طالبان ریخته شد و طالبان بعد طلفات زیاد قدرت را در افغانستان در حالی تصاحب گردیدند که احمد شاه مسعود یکی از شجاع ترین فرمانده جهاد افغانستان تا دم مرگ مبارزه خود را در مقابل طالبان پاکستانی دوام داد . بعد از تروروی واقعه شگفت انگیز یازدهم سپتامبر 2001 در امریکا بوقوع پیوست که با مرگ این رهبر بزرگ جهادی افغان بی ارتباط نبود چرا که بعد از آن رئیس جمهور بوش به بهانه ای اینکه طالبان و القاعده بی ها در این حملات دست داشته اند قوای خود را بدون مجوز قانونی که عرف بین المللی هست مانند اشغالگران قرون اوستایی و حکومت انگلیس که نیروهای خود را بخاطر بست و توسعه اراضی اشغالی خود داخل مناطق جدید می کردند قوای خود را داخل افغانستان در حالی ساختند که مانور های نظامی از زمین بحر و هوا بالای افغانستان طالبان بشدت سرسام آور و مرگبار شروع و بعداً سایر کشور ها مخصوصاً ناتورا ترغیب کرد تا آنها نیز در افغانستان نیرو بفرستند و بوش به اصطلاح خود کانگره امریکا را به این متقاعد ساخت تا امریکا عملاً داخل یک نبرد جدی بخاطر احیای دهشت افگنی که افغانستان نقطه شروع آن بود گردد .

امریکا ضرورت به آن داشت تا در ساحات دولت داری افغانستان بعد از آنهمه قتل و ویرانی نظام اداری کشور تخریب شده از جنگ افغانستان را بازسازی نماید معهذا در ساحه دیپلوماسی و سیاست های روزیک تعداد مردم های معلوم الحال را که بنا بر علتی خاک افغانستان را ترك گفته بودند ، بشمول پادشاه افغانستان که آخرین روزهای عمر خود را می گذرانید با تعدادی از شخصیت های از داخل افغانستان همه را وا داشت تا در يك نشست بین المللی که از طریق اداره سازمان جهانی ملل متحد برنامه ریزی میشد گردد هم جمع آیند که فر آیند آن نشست بن بود . که در نتیجه این نشست يك سلسله توافقاتی روی نحوه حکومت آینده صورت گرفت که ملل متحد و کشور های ناظر از این پروسه جانب داری کردند و با يك برنامه عاجل لویه جرگه ها دایر و قانون اساسی افغانستان و حکومت موقت و انتقالی و انتخابی پشت هم تشکیل و پا گرفتند که غرب آقای حامد کرزی را که در افغانستان شناخته نبود نمیدانم از کجا وی را پیش کشید و بخاطر شناساندن او، وی را در چند کانفرانس مطبوعاتی و مصاحبه های خاص و پیوست بهم از او شخصیت سیاسی ساختند تا زعیم آینده این کشور باشد که وی در میان افواها و سرو صدا های زیادی ناشی از تقلب در انتخابات 1384 که بارها عنوان شد اما گوش شنوایی به خاطر شنیدن اعتراضات فریاد ملت پاسخ نگفت . حامد کرزی در مدت هشت سال از گرفتن قدرت افغانستان که چهار سال آن را به صفت رئیس جمهور منتخب افغانستان سپری کرد توانست تمام زیر بنا های اقتصادی کشور را به بهانه تقویه روش های بازار آزاد که بزعم خودش در قانون اساسی مسجل گردیده بود در معرض لیلام برابرسازد یا بحالت فلج نگهدارد . این شیوه تا فروش املاکات ملی ، فابریکات ، شرکت های تولیدی و خدماتی تصدی ها و بانک ها مزارع کشاورزی معدنیات و غیره را در بر گرفت . بر علاوه مبالغ هنگفتی که از این رهگذر نصیب دولت شد و این به علاوه کمک های چندین ده میلیاردی که اعداد کیهانی را میسازد در باز سازی افغانستان به ترتیبی مصرف شد که بیشتر از انکشاف برنامه

های دولتی پروژه‌های اشخاص قدرتمند که با این پولها سروکار داشتند به علاوه موسسات غیر دولتی خارجی که شامل هیچ گونه مالیه پردازی و حسابدهی حقوقی نبودند به گل و ثمر نشست .

آمریکا در ابتدای وحله به بهانه اینکه طالبان رژیم مطلوبی نیست و با القاعده و شبکه تروریزم بین المللی به رهبری اسامه بن لادن در انفجارات مرکز تجارت جهانی در شهر نیویارک و عمارت پنتاگون دست داشته است با اجرای مانورهای بی نظیر نظامی که توسط راکت های رهبری شده کرووز و هواپیما های بمب افکن بی 52 تمام ساحات کشور را از طالبان پاک و خون دهها هزار طالب بدون تفکیک و توجه توسط جنگنده های امریکایی به امر فرماندهان نظامی امریکا ریختاند شد و علاوه تا تمام کشورهای دنیا را ترغیب کرد تا در این مبارزه بی امان علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر اشتراک داشته باشند .

اما بالاخره بعد از سپری شدن يك دهه امریکا متوجه میشود که پای او و دوستان شريك در سنگرش در لجن زار جنگ در افغانستان گیر مانده است و حالا که رهبری و طرز دید و یقین در امریکا با تبدیل زعامت آن کشور از بوش به اوباما تغییر یافته است، امریکا سعی دارد تا راهی بیابد که پاهای خود را از این لجن که تا حلق همه چیز را در خود فرو میبرد بکشد و لی بقول سیاستمداران کهنه کار که همه مسایل و فعل و انفعالاتی از این دست را زیر نظر دارند کار آسان و ساده بی نیست . شروع این کارزار از اندازه تمام عمر رئیس جمهور موجوده امریکا طولانی تر است و بر میگرود به سازمان سیا و دولتمردان امریکایی که هر شب خواب هراس ناک موجودیت موشک های بالستیک زروی را در زراد خانه های شوروی میدیدند، به این شدند تا جنگ سرد را توسط همین نیروهای سر بکف و جان فدای مجاهدین افغان پیش ببرند و شوروی را توسط آنها نابود سازند که اینکار از ادرس اسلام سوژه دلنشینی برای دولت مردان و نظامیگران امریکا و دستگاه های استخباراتی آن و معاونین آن در پاکستان و اسرائیل و حتی مصر آماده ساخته بود .

بیشتر جنگجویان جنگ افغانستان مجاهدان تحت پشتیبانی پاکستان و چریک های وابسته به چهار جناح مجاهدین افغانستان بودند. یکی از گردانندگان پیشین عملیات پنهانی سیا می گوید :  
"نزدیک به ۳۰۰ هزار جنگجو در افغانستان موجود بودند که میانه رو بودند مگر از جمله ۱۵ هزار نفر از آنها در زمره ی اسلامگرایان افراطی بودند". بیشتر آنها افغان تبار بودند اما شماری از جهادیون، از دیگر نقاط جهان همچون مصر، اردن، عربستان سعودی و کشورهای حاشیه ی خلیج آورده شده بودند. این همه، نطفه ی آغازین **اسامه بن لادن** و پیدایش سازمان القاعده شد که در خلال جنگ رخ می نمایانند. آنان به اصطلاح عرب های افغان شده شرکت کننده در جنگ، اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و مرد شماره دو القاعده و دهها هزار جهادی از کشورهای عربی، اندونزی، فیلیپین، چین و دیگر نقاط دوردست جهان اسلام بودند.  
آنها چریکهای بودند که پس از جنگ به خانه هایشان در الجزایر، مصر، لبنان، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و در آنجاها نیز جنگ را ادامه دادند. بسیاری از آنها مهارت های تروریستی مانند ترور، خرابکاری، و بمب گذاری را زیر دست ایالات متحده و متحدانش در مکتب سی ای ای و آی اس ای آموخته بودند □

## افغانستان در دام جنگ سرد

### 1

کسانیکه با تاریخ گذشته کشور شان و اینکه در سر زمین شان در گذشته ها چه واقع شده و غور و آگاهی در مورد اینکه حال بالای آنان به چه منوال میگردد ، هرگز قار نخواهند بود تله های را که بیگانگان برای بدام اندازی آنان آماده ساخته است بشناسند و آنرا تفکیک دهند . باید تذکر دهیم که در اکثر رویداد های که متصل به تاریخ معاصر در افغانستان وقوع یافته است ما حاصل ذوق و کار روشنفکرانی است که آرزو داشتند با تفکری که در دید جدید دارند و با قدمهای که در این میدان میگذارند این طور فکر

میکنند که محیط و ماحول خود را به دنیایی که در آن تمام خواستها و آرزوهای شان بر آورده میشود تبدیل نمایند، غافل از اینکه خود شناخت از خود، دنیا و مردمان جور و ناجور دور و نزدیک آن ندارند. روشنفکران این اندیشه را تا زمانی با خود يدك میکشند تا متوجه شوند که خود و محیط خود را در يك گورستان پر از سیاهی ژرفی دفن کرده اند.

من در این نوشتار میکوشم تا علل وانگیزه های که سبب میشود تا روشنفکران ما در مجموع از محصول تفکر بدون تدبر خود چیزی جز باد بدست نیاورند؛ زیرا بفرموده حافظ «کین جا همیشه باد بدست است دام را» و همین بینش روشنفکر ما بانه است که علل و انگیزه این اسباب را که نیمه آخر زندگی انسانهای به اصطلاح جهان سومی ها را بخصوص افغانستان رادست خوش بجرانهای هولناك بدون جبران کرده است بطور موجز روشن سازم.

در 1919 که انقلاب یا کودتای کمونیستی به سرکردگی لنین در روسیه کامیاب شد تقریباً همزمان با آن افغانستان نیز استقلال سیاسی کامل خود را طی يك جنگ مسلحانه از بریتانیای کبیر گرفت امان الله شاه افغان در سدد آن شد تا این تحول را به نهضت کامل عیار در نیم قاره هند تحویل نماید. هندوستان که مردم آن طبیعتاً نرم مزاج اند، با حوصله مندی طبیعی، بوغ اسارت برتانیای کبیر را شکیب مندانه تحمل مینمود و آن کشور توسط يك قدرت استعماری در يك جونا جور و ستمگرانه اداره میشد.

هند بریتانوی در مجاورت افغانستان در جستجوی راه های تازه برای شکست دولت افغانستان بود لذا از حيله های سابقه خود کار گرفته کوشش میکرد توسط عمال خود مانند "امروزه" افغانستان را به آشوف و نا آرامی بکشاند که با ترفند های سیاسی و معامله گریهای مخفیانه خویش با قبایل پشتون دو طرف خط دیورند و مناطق همجوار آن مردمی را آماده آشوب می ساختند. این آشوبها با بهم اندازی اقوام از جنوبی شروع و به موازات غزنی، کابل، کاپیسا و لوگر کشانیده میشد و اشخاصی مانند ملای لنگ و ملای جور، لورنس

عربستان و غیره دام گستران، مردم را بشولانید تا دولت را در نزد مردم ضعیف و بی اعتبار سازند و بمنظور برهم سازی، دولت امان الله خان را در نظر مردم يك دولت غیر اسلامی جلوه دادند که در این کار بعضی از روحانیون در کابل و تگاب و غیره جاها قوی های مبنی بر کافر بودن امان الله خان را صادر کردند. در نتیجه این فعل و انفعالات حبیب الله کلکانی که از همه نزدیکتر بکابل بود توانست به کمک مردم کوهدامن حکومت کابل را اشغال و ساقط و تا نواحی پغمان میدان وردک و صفحات شمال را زیر تاثیر خود در آورد که جنگ های در این ارتباط در مزار شریف و کابل به طرفداری امان الله خان نیز بوقوع پیوست که با خارج شدن امان الله خان از افغانستان این جنگ ها فروکش کرد و حبیب الله کلکانی که شخصیت رشید و پراز شجاعت بود توانست در دل مردم کابل و حومه آن جاه باز کند او که از افکار روشنگرانه زمان خود بهره ای نداشت و يك دهقان زاده عادی و عاری از سودا های روشنفکرانه بود، توانست صرفاً با صداقت و جوانمردی خود مردم تحت فرمان خود را مجودگر و دیده سازد که نظیر آنرا در تاریخ خراسان زیاد دیده شده است، او طی مدت فرمانروایی اش با کمال رشادت و تدبیر جشن استقلال افغانستان را بصورت شان دار تجلیل کرد. و همچنان از امنیت نمایندگی های سیاسی دول خارجی که در کابل حضور داشتند بخوبی حراست نمود انگلیس که دید در اینجا يك حکومت مستحکم و ملی ای که از پشتیبانی عمیق مردم مسلمان بر خوردار است و هرگز بهیچوجه این حکمران تاجک تبار اهل معامله و سازش با اجنبیان نیست و مانند شاهان گذشته انعطاف را نمی پذیرد فکر کرد که اگر در مقابل این شخص مقتدر، ضد عمل را بکار نبندد بسیار زود پای انگلیس از منطقه جنوب اسیا قطع خواهد شد و این انقلاب به شکل جنبش فرا ملی تا فزانه های بنگال شرقی را خواهد نوردید و این آبی که فعلاً در کابل استاده است راهی هند خواهد شد.

روی این محاسبه انگلیس ها با نادر خان که در فرانسه بسر میبرد و به سیاست های انگلیس آشنایی کامل داشت و اهل خدعه و معامله نیز بود در پاریس ملاقات و آنرا از راه پشاور و جنوبی وارد کابل ساخته و در آنجا



بكمك عمال انگلیس و قبایل پکتیا نصب و حبیب الله کلکانی را بتوسط يك بد عهدی کامل عیار و خدعه و فریب بقتل رسانید و در این زمان شخصیت های دیگری را که از امان الله خان طرفداری میکردند، نظیر خانواده چرخ را در ارگ کابل چنواری کرد . دیری نگذشت که نادر خان خود توسط يك طلبه افغان بقتل رسید و ظاهر شاه که سن پایان تر بیست سال داشت توسط کاکایش شاه محمود خان غازی به پادشاهی جلوس داده شد و توسط کاکا هایش سردار محمد هاشم خان که مرد مقتدر و با تدبیری بود و شاه محمود خان و يك پسر کاکای خود سردار محمد داوود خان مدت چهل سال این کشور را بحالت بی خبری و دور از فعل و انفعالات سیاسی با رهبری نسبتاً آرام و با ثباتی اداره کرد . اما در جریان سلطنت وی گروه های سیاسی زیرزمینی از قبیل ویش زلمیان که افکار پشتون والی داشتند و گروه محمودی و غبار تاریخ نویس شهیر کشور و گروه خلق و سایر روشنفکران دارای اندیشه های مختلف به مبارزات پنهانی شان در يك بعد روشنفکرانه دوام میدادند که افکار شان، در جامعه افغانی صرف نزد قلبی از مردمان روشنفکر قابل درك بود . بعداً در دهه 1340 تا 1350 که کشور دارای قانون اساسی جدید شد و این دوره در تاریخ بنام دهه قانون اساسی مسمی گردید که در این حین پادشاهی مشروطه اعلان گردید و سیستم پارلمانی در کشور نافذ و به این ترتیب مردم چشم و گوش بسته کور کورانه همه در راه روشنگری گام برداشتند و جوانانی که تازه با بعرضه سیاست های انقلابی گذاشته بودند از قبیل غبار ، انگار ، محمودی ، نور محمد ترکی و غیره که از نسل اول نیروهای چپی بودند خود شان را در صحنه های سیاست ظاهر و بعداً طی يك دهه بعدد نسل جدید تری از این تفکر بمیان آمد .

با تغییرات در جو سیاسی حاکم تغییرات جدیدی نیز در ساحه روابط بین المللی رویکار گرفته شد به این معنی که روابط تدریجی جدید بین افغانستان و شوروی ظاهراً بيك عصر جدید همکاری منتهی شد ولی متعاقب آن شوروی تمام تمایلات و آرزوهای نیک زعمای افانستان را نا دیده گرفته در واقع فعالیتهای ستون پنجم خود

را در برهم انداختن زعامت سلطنتی و بقدرت رساندن طرفداران خود و بالاخره تجاوز ننگین و مسلح آن و به کرسی نشان دادن دست نشانده های خود در افغانستان رول عمده و عظیمی را بازی کردند . این واکنش ها منجر به کودتای سردار محمد داوود خان پسر کاکای محمد ظاهر شاه در 22 سرطان سال 1352 انجامید و دیری نگذشت که حکومت داوود خان توسط یک کودتای نظامی دیگر ساقط و داوود خان با خانواده اش قتل عام و حکومت به گروه های سیاسی خلق و جناح پرچم که هر دو از عمال شوروی بودند تکیه کرد که نور محمد ترکی بچیت اولین زعيم کمونیست افغانستان به مقدسات مارکسیست کینیستی در گسترش مرام نامه حزبش و فغانستان دیموکراتیک حلف یاد کرد .

اشخاصی را که نام برده میشود در کانگروه اول حزب خلق حضور داشتند

این ذوات در کانگروه اول حزب خلق که در سال 1965/1343 دایر گردیده بود حضور داشتند: نور محمد ترکی 2- بېرک کارمل 3- طاهر بدخشی 4- دستگیر پنجشیری 6- شهر الله شهر 6- سلطانعلی کشتند 7- داکتر صالح محمد زیری 8- عبدالوهاب صافی 9- داکتر محمد ظاهر 10- عبداللکریم میثاق 11- داکتر شاه ولی 12- ادم خان زازی 13- اکرم کارگر 14- انجنیر خالیار 15- سلیمان لایق 16- عبدالحکیم شرعی جوزجانی 17- سید نور الله کلالی 17- عبدالله جاجی 19- عبدالحکیم هلالی 20- عبدالقیوم قیوم 21- عبداهادی کریم 22- عطا محمد شیرزی 23- ملاعیسی کارگر 24- غلام محی الدین 25- محمد حسن باریق شفیع 26- محمد ظاهر افق 26- نور احمد نور . که این حزب در 14 ثور 1346 به دو جناح خلق و پرچم از هم جدا شدند که در جناح حزب خلق نور محمد ترکی ، طاهر بدخشی ، داکتر صالح محمد زیری ، داکتر شاه ولی ، کریم میثاق ، اسماعیل دانش ، حفیظ الله امین ، داکتر ظاهر ، داکتر در مانگر و محمد ظاهر افق و در جناح پرچم بېرک کارمل ، دستگیر پنجشیری ، شهر الله شهر ، سلطان علی کشتند ، عبدالحکیم شرعی ، سلیمان لایق ، محمد حسن باریق شفیع ، عبدالوهاب صافی قرار

گرفت که آغاز معاملات روشنفکرانه و زدوبند های که در ظرف ده سال آینده کشور را بیک مستعمره کاملاً عیار و سرزمین اشغال شده تبدیل کرد .

که با استفاده از خود خواهی های جاه طلبانه و سردار منشانه مرحوم محمد داوود خان استفاده و در يك صبح زود اریکه جمهوری داوود خان را برچیدند . نتیجه این شد که واقعاً تمام دارایی های ملی اهم از نظامی و ملکی همه بدست مردم افتاد و حزب خلق حاکم افغانستان شد . چون اکثر اعضای حزب، سقوط همچنان سهل و ساده داوود خان و انتقال قدرت را بخود تصور نمیکردند در میان قدرت پیش از اینکه برنامه ریزی سیاسی و اجتماعی کنند به مسایلی پرداختند که تصادم و برخورد شدیدرا میان مردم و حزب حاکم ایجاد و فاصله های ژرف و هولناکی را بمیان آورد . رژیم حاکم که هر حرکت عادی مردم نزد شان مشکوک بنظر میرسید دست به سلاح بردند و قبل از اینکه به وعده خود که خانه ، نان و لباس بود پردازند آنها را با حرکت های تند و جابرا نه خود راهی زندانها ساخته و شبها بخاطری که جا برای توقیفی های نو خالی شده باشد در میدانهای پلی گونهای پل چرخی و در ولایات به رود خانه های کوچک و امو و در ارتفاعات مرکزی از هوا پیمها مضمونین به ضد انقلاب را سقوط میدادند تا دشمن مردم و انقلاب ریشه کن شود، حتی بالای هندو های که ریش داشتند شك حزب اسلامی را می بردند . چنانچه از قول نور محمد ترکی نقل میکنند که گفته بود برای پیروزی انقلاب صرف دو میلیون نفر کافست تا در افغانستان زنده بمانند . این وضعیت که بسیار بی ثبات و شکننده بود در بطن خود تجاوز قوای شورویها را تولد داد و با پا در میانی آنها شکل و ستراتیژی جنگ به جهاد تبدیل شد سیلی از اوراگان خاك را ترك گفتند و آتش جنگ در تمام ساحات کشور به شدت و ویرانگری بی نظیری ادامه پیدا میکرد و امریکا و قدرتهای غربی از همین مقطع ساز و برگ جنگ سرد را به قوت مجاهدین پی ریزی کردند که در بحث آینده بدان می پردازیم .

## افغانستان در دام جنگ سرد

2

### امریکا در افغانستان بذری برای آینده می‌کارد:

اگر بگوئید سازماندهی جامعه و سلطه ظالمانه و غیر مسؤل به آن یعنی همان چیزی که نا عادلانه و غیر مسؤل با لای کشور های عقب مانده تعمیل شده است که اینبار امریکا میخواهد زیر پوششی از ابر های سیاه که يك رژیم سلطه جو و غاصب دیگر که قبلاً آن را اشغال کرده است اهداف استعمار گرانه اش را که شکل

استمراری دارد در کشور ما با همکاری سازمانهای مشابه به سیاه پیاده نماید. پس در عقب هر حرکت و جنبشی که در افغانستان از پیش رخ میدهد خود جوش و طبعی نبوده، بلکه مستلزم حرکت های حساب شده و سازمان یافته ای است که دستهای قبالا روی آن کار و تجربه کرده است. آنها پدیده های را که کار آهستند بعد از کشف طرح و در قالب های بذری می افشانند که در افغانستان آن بذرها را بثمر نشانده و چاشنی میدهند که این حرکات مورد قبول تعدادی از مردمی باشد که در آینده این روند جدید را با همکاری بی دریغ خود با حرکات سازمان یافته مردمی تبدیل سازند، بعد از بحث و اقدام گزیننه ها را پرورش میدهند و فضای پیشرفت مستمر را برای هر يك از آنها باز جویی و باز خوانی میکنند و بعد از آنکه محك تجارب با کامیابی نتیجه داد آنگاه آنرا در بین مردم می شناسانند و توسط آن پیشرفت خود را حتمی ساخته و اعلام میدارند. ممکن است در تطبیق این تجربیات جنگ های مدهش رخ دهد و توانایی های کشور و مردم زیر سوال برود و عمدتاً باعث قتل يك تعداد افراد و اشخاص زیادی شوند ولی پروژه امریکایی که از این دست کار میکند خم به ابرونی آورد و آن را ماحصل حرکت های نا بخردانه و تند روانه خود مردم تلقی و می شناساند. که ما این مدل لباس را متأسفانه از ادرس اسلام عزیز در جان حزب اسلامی و طالبان می بینیم که اولی کابل و اکثر قسمت های پایتخت را با استعمال راکت های سکر از چار آسیاب و احمد شاه مسعود با ضد حمله از کوه تلویزیون ناظر بودیم و دومی آن حرکت های تند و پر خاشکگرانه طالبان از ادرس سپاهیان اسلام بودیم که در شهر ها بشیوه کهنه تر از قرون اوستایی سر می بریدند و مردم را از حیات محروم میساختند که در پس پرده همان حرکت های نا بخردانه جهانی که توسط عاملترین قدرت یعنی آمریکا صحه گزاریده میشد و مردم هم هر گز بالای عاملین اصلی شك نمیکردند؛ چنانچه این يك طرح دراز مدت است که در صفحات آینده جوامع زیر تجربه نظیر افغانستان این بذری افشانی صورت می بندد و متعاقب آن تجربه ها را مورد آزمایش قرار میدهند و باز از سر میکارند و بگونه جدید تری می دروند و این کار استمرار می یابد و گذشته و آینده را همیشه در يك خط وصل قرار میدهد. و آنچه

انجام داده میشود با شرایط بستگی دارد با تجارب میکوشند تا شرایط بطور زنده به نفع تجارب شان آماده داشته باشند . . در این صورت آنها شرکت ها را از حقوق زیاد برخوردار میسازند تا همه آبروی خود شان را به نفع این سازمانای مستمر کار گذاری کنند . گردانندگان این شرکت ها و سرمایه گذار ها آدمهای خوبی نیستند و برای شرافت ملت کار نمیکنند بلکه میکوشند طی همان بذر افشانیهای صورت گرفته از حاصل رنج دستمزد کار مندان همانقدر را به آنها پردازند که زیاد تر از پرداخت برای بردگان در یک و نیم قرن نخواهد بود . همان قسم که اروپای سرمایه دار هزاران جان را در پای ماشین صنعت از پا در آورد این بذر افشانی جدید میتواند صدها هزار جان را توسط خود مردم از مردم ساقط سازد . در زمانیکه بل کلینگتن رئیس جمهور امریکا بود میگفتند این طالبان ناجیان صلح خواهند بود باید در افغانستان با آنها کمک شود اما پسانترها در زمان بوش دید گاه ها خلاف نظر سابق نشد ، بلکه دید گاه ها را به شیوه های جدید تری رونق دادند و اینبار طالبان را مورد یورش قرار دادند به این بهانه که انها در تخریب مرکز تجارت جهانی همدست و متحد القاعده بودند ، مورد آماج قرار دادند که نیش کشنده این آماج های جدید از طالبان زیاده تر متوجه مردم بود و اگر اینطور نمیبود شاید طالبان نمیتوانستند همزمان با توافقات بن آنها هم در بین جامعه افغانی بقسمی رشد کنند که بتوانند تا بر گزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری قادر به کنترل نیمه از افغانستان باشند و این چیز تصادفی نیست بلکه ما حصل همان بذر سابق است که اکنون درو می شود . چیز های که اینجا در این ستور نوشته شد یک دکترین غیر عادی نیست ، کاملاً با معنی است و حتی دارای ریشه های عمیق در دوران روشنگری ملت امریکا دارد . اگر به ریشه های تفکر سیاسی غرب بازنگری شود ، مبنی آن این است ، که مادامی یک نظام دیموکراتیک نمیتواند باقی بماند ، ونمی تواند وجود داشته باشد ، مگر در صورتی که در آن شرایط عدالت نسبی وجود داشته باشد و این درست مانند سیاستی است که ارسطوارائه کرده بود . ارسطو دلایل خوبی ارائه میکند . و نظرات آدم اسمیت نیز بر این فرض استوار است ؛ او هم معتقد است که میشود برای

قربانی هدف از این نوع بذرها استفاده کرد تا سرمایه و پول در جهان حاکم باشد و ما دارای يك نظام توانمند باشیم که در همه دنیا ما دست مردم را بخوانیم. و برای ما سر فرود آرند. اینک بخاطر اینکه پیش زمینه ای که برای این بذرها ضرورت است از بین نرود توصیه میکنند تا دیموکراسی را در حدی نگه داشت که حقوق هر کدام شان را بتوان به بهانه ای باز خواست کرد چنانچه بعد از تبدیل دولت امریکا از جورج بوش به اوباما با موجودیت خانم هالیری کلینگتن که شوهرش از بنیان و طرفداران رژیم طالبان بود حالا حق زمزمه پرداختن به خونبهای طالبانی که گویا در دشت های حیرتان در گورهای دست جمعی دفن گردیده اند برایش حق میباشد، در حالی که عکس قضیه بر این استوار است که طالبان چندین برابر نفوس خود شان مردم افغانستان را نیز قتل عام کرده اند و این را می گزارند تا در يك فرصت دیگری در يك کشت دیگری از آن استفاده شود. در اینجا نظریه ارسطو کاملاً صدق میکند که در این گونه حالات نیز دیموآراسی میتواند وجود داشته باشد.

همچنین است در مورد بازارها اما هنگامیکه به استدلال برای بازار توجه میکنید، می بینید که مبنی بر يك اصل است، و آن اینکه تحت شرایط آزادی کامل، بازارها باید بسوی برابری کامل حرکت کنند؛ و اگر شرایط آزادی ناقص باشد، منجر به نوعی نابرابری خواهد شد<sup>□□</sup>

بعقیده چامسکی قرن ما قرن وحشتناکی بوده است، یکی از بدترین قرون تاریخ بشر از رهگذر فجایع ساخته دست انسانها، که برخی از بدترین آنها، محصول دوران اوج تمدن غربی بوده اند، اما از بسیاری جنبه های دیگر، خیلی بهتر از گذشته است، وقتی شما اینهمه زشتی را در دور و بر خود میبینید این کار سختی است، اما اگر واقع گرایانه نگاه کنید اوضاع در حال بهتر شدن است.

او در پایان اوضاع و احوال دو رئیس جمهور گذشته امریکا را مورد دقت خود در این مطالعه قرار داده میگوید توسط این دو روسای جمهور امریکا جان اف کندی و رونالد ریگن که اولی به ویتنام حمله کرد و

دومی مرکز امریکای لاتین را مورد حملات محلك و کشنده قرار داد . کندی در 1961 تا 1962 يك حمله اساسی به ویتنام صورت داد که در آن از بمب های ناپالم استفاده کرده مردم را از خانه های شان بی جا و به اردوگاهها راندند ، درست مانند حملاتی که در بعد از یازده سپتمبر امریکا از طریق ناوگانهای مستقر در خلیج فارس و هواپیما های غولپیکر نظامی و موشک های کروز که با لایزر کنترل میشده اند تمامی ساز و برگ نظامی و اقتصادی و حتی خانه های که در ان ظن و گمان موجودیت طالبان می رفت اماج این حملات ساختند که نهایت درد آور بود اما پسانترها متصل بهمین روز های بمباردمان بمردم نوید و وعده دیموکراسی را دادند و از فراز خانه ها توسط چرخبالمهای خود محموله های از غذا ، کمپل و سایر میحتاج را فرو می افگندند تا به اینترتیب بازی جدید خود را بذر افشانی کرده و مردم را بدون چماق پیرو خود گردانند . اینکاری است که رژیم شوروی نیز در افغانستان آنرا بار بار تکرار میکرد . زمانیکه نیرو های شوروی در قریه جات مردم را توسط بامب های ناپالم و خوشه یی نابود میساخت در شهر ها برای مردم شهر توشک و کمپل و گیلان آجوری و لباس و خار و بار مجانی توزیع میکردند . تا این نشانه ای باشد برای موجودیت دیموکراسی . اما ریگن که در مناطق امریکای مرکزی این کار را آغاز کرد با مقاومت سرسخت مردم و نهاد های بین المللی و کلیسا واقع شد که خواست با معذرت خواهی از آنجا عقب نشینی کند اما در ویتنام قضیه بر عکس بود بمب افکن های امریکا هر روز مناطقی را در ویتنام نابود میکرد اما مطبوعات امریکا این نابودی ها را کامیابی یی برای امریکاییان تلقی کرده و هر شب از طریق گزارش های ژورنالیستی حملات امریکا بمردم نشان داده میشد که باعث خوشی و مباهات امریکاییان می شد . زیرا آنهمه ویرانی ها در يك کشور آسیایی رخ میداد که با امریکائیان کدام مناسبی نداشت .

بعد از دهه 1960 در اوضاع دنیا تغییرات چشم گیر رخ میداد و وسایل ارتباط جمعی روز بروز در گسترش بود مردم هر قدر به سالهای زمان ما نزدیک میشدند برنامه های مثبت و منفی را در دنیا درك می



کردند و روی همرفته تاسیس نهاد های مدنی و حقوق بین المللی باعث این شد تا دولت ها کار های اوپراتیفی خود را تکیه بجلو انجام دهند ، حتی مردم در عقب مانده ترین کشور ها نظیر افغانستان از حقوق بشر و سازمانهای حمایت از آن حرف می زدند . آنها توانستند از این آگاهی ها استفاده نموده در محای شوروی ها و قوای اشغالگر که خاک شان را اشغال کرده بود اردگاه های مقاومت را هم در داخل کشور و هم در همسایگی افغانستان تاسس کنند که پسانها این اردگاه های مقاومت را شهر بشهر و کوه بکوه در داخل افغانستان انتقال دادند و ضربه های مهلك تری را بر پیکر نظامیگران شوروی ایجاد میکردند . این درست وقتی بود که امریکائیان عملاً به مجاهدان افغان کمک های خود را چه از رهگذر سلاح و مشاوران نظامی و آگهی های اوپراتیفی و طریقه های جنگی میدادند و ما شاهد و ناظر بودیم که هوا پیما های آواکس ایالات متحده امریکا از خلیج فارس جنگ را در مناطق افغانستان زیر دیده بانی خود قرار داده بود که فصل تازه ای را در کامیابی مجاهدین باز میکرد .

### افغانستان در دام جنگ سرد

#### 3

از جهان بینی مارکس تا دکترین بازار در کارزار افغانستان:

هفتاد و چهارمین سالگرد انقلاب اکتوبر برای آنانی که از پیام این انقلاب الهام گرفته بودند و زیر آن جنگیده بودند فصل غم انگیزی است ، زیرا این انقلاب در زادگاهش مصیبت بزرگی را اعم از فقر بیچارگی مخصوصاً به طبقه ای که حدوداً یک قرن از حقوق آنها از سوی سران حزب کمونیست روسیه حرف زده شده بود و توسط تصامیم این حزب آنها را در خط مقدم جبهات مواجهه به جان باختن کرده بودند . این

فصل برای بقیه جهان که از این ساحت جانب داری میکرد ارمغان شومی از مصائب و درد های اجتماعی و بی ثباتیهای را که بخاطر ثابت نگه داشتن آن بزرگترین سرمایه ها مصرف و عزیز ترین جانها قربانی گردیده است . جوانانی را در کوچه های ماسکومی بینیم که روزی برای اعتلای سوسیالیزم مبارزه میکردند اما امروز با تأسف و پشیمانی بگذشته خود مینگرند ، در آخرین تحلیل انقلاب اکتوبر برای اینها بمظهر تباهی تبدیل شده است . زیرا عملاً دیده شده که فعالیت های حزب کمونیست ممنوع اعلان شد و نام لیننگراد واپس به نام سابقه آن سان پطرس بورگ تبدیل شد که با شاد باش های مردم مواجه گشت . اگر تاریخ اتحاد شوروی را ملاحظه کنید قوی ترین مردانی چون استالین و با حوصله ترین ذواتی چون خروسچف خود را در برنامه های آن ناکام دیده اند . از برژنف نرسید او تمام دوره زمامداری خود را در اغواء و بی خبری که ناشی از خرابی حالت صحی اش بود سپری کرد و حالت حزب کمونیست شوروی بعد از لنین به آن می مانست که توسط يك قوای اختاپوتی اداره شود و بثمر رسانیدن کودتای افغانستان توسط عوامل ضعیف و معلوم الحال و تجاوز سپاهیان شوروی بجاك افغانستان و شکست شان در نتیجه این ایلغار همه دلالت به بی فکری و لالابالی گری طرز عمل سران حزب کمونیست شوروی که هر گز خارج از محدوده خود بخلق شوروی اجازه ورود را در آن دایره قدرت ناهمکن میساختند و تفکر جدید را در راستا اصلاحات درست به نکوهش گرفته و آنرا عملی ضد مارکسستی لنستی قلمداد میکردند و هر گز تفکر نو و مفکوره نو در دایره سران حزب کمونیست راه نداشت و هیچ کس حرف نو را تقویت نمیکرد .

وامادر کارزار افغانستان:

حدود دو نیم میلیون تا اضافه تر از آن کشته و شهید دوالی سه میلیون پناهجو و بیجا شده؛ دو نیم میلیون معیوب و ناتوان ، صد ها هزار بیوه حاصل دست رنج مردم افغانستان در ارتباط با جنگ سرد بوده است نیمی از این مردم

در سنگر های قوی مارکسیزم لنینیسم بخاطر بر آوردن آرمانیکه رهبرشان حلف یاد کرده بودند که "بخاطر رنج های بیگران مردم افغانستان این مبارزه را تا پای آزادی خلقها دوام میدهم." (کلیشه ای از اولین نشریه حزب خلق)

و اما این يك صفحه ای از تاریخ پر بار کشور ماست ، جوانانی که میخواستند از طریق پیشروی در جاده سوسیالیزم جامعه را بسرمنزل خواستهای شان برسانند . ولی در این راه عوامل گوناگونی از قبیل عدم تجربه سیاسی ، نداشتن پیشینه های مدیریتی ، نبودن صداقت در بین بلند پایگان حزب ، عدم استقلالیت و تمرکز به آزادیهای طبیعی ای که حق هر کشور و هر مردمی میتواند باشد . شکستن خورد ساختن و بی مقدار جلوه دادن داده ها و داشته های دینی و ملی مردم و گرفتن نا بجزدانه هر يك از این عناصر که بیشك باعث شکست در هر حرکت انقلابیون افغانستان شده است . با مشاهده این وضعیت که می باید هم مردم افغانستان و هم انقلابیون افغانستان خود را آماده پیکار در يك جاده طولانی از مبارزات زمان مند شده بی امان می کشانید .

مبارزین یا مجاهدین افغان که در وحله اول پنجاه و پنج تن از سران قومی خود را در اولین روز های به پیروزی رسیدن حزب خلق در مزار شریف و مربوطات ولایت بلخ از دست داد بصورت برق آسا ضد حمله خود را از شهر مزار شریف به مناطق دره صوف و چار کینت و چهار محله و شولگره ولایت بلخ سازمان و شروع و سنگر های مستحکم مقاومت را با گذشت کمتر از یکماه حتی در داخل شهر مزار شریف نیز ایجاد کردند . این در حالیست که کارگران فابریکات سپین زردر کندز و و کود و برق در مزار شریف و کارگران سایر نقاط صنعتی ولایات شمال هر روز جوقه جوقه توسط رهبری حزب خلق به لاریها بمحلات به اصطلاح نا آرام از قبیل دره صوف ، دهنه غوری و جا های یاد شده اعزام می گردید که با تاسف قسمت اعظم آن کشته می شدند و يك تعداد اگر مجال فرار می یافتند فرار میکردند و انها نیز خود را در صف مجاهدین جایگاه میکردند . دلچسپ تر از آن اینکه آن تعداد از دهاقینی که به اثر فرمان شماره هفت حزب خلق زمین اخذ

کرده بودند و روزانه از مراکز و دفترهای حزبی باسداری میکردند شبها به همیاری مجاهدین به پوسته های امنیتی حزبها حمله میکردند . این موضوع زمانی فاش شد که در میان کشته شدگان در ولایت بغلان کسانی را یافتند که در جیب های شان کارت های اخذ زمین و کارت عضویت در اتحادیه دهقانان را در آن ولایت حاصل کرده بودند . دیری نگذشت که شرق و غرب و شمال و جنوب افغانستان مخصوصاً از يك کیلومتری شهرها دور تر زیر نفوذ مجاهدین قرار گرفت . من خود شاهد بودم که آنقدر رب و وحشت بر دل های سران حزب و گردانندگان حکومت مستولی بود که هیچ يك از مامورین حکومتی مخصوصاً آنانی که حزبی بودند دم آرام نداشتند چنانچه يك روزی که من در پلخمري بودم والی بغلان عادل ضرمتی که به تانک تی 72 سوار بود از درون تانک صدا بر میداد که «من عادل ضرمتی والی بغلان از درون تانک گپ می زنم ، فکر نکنید که فیه من باشد خود من هستم» در چنین جوی که مجاهدین جز سلاح های کهنه و سیلاوه و پیشقبض و یگان سلاح کلیشنکف که از عساکر حکومتی ولجہ کرده بودند سلاحی بدست نداشتند که واقعاً با شجاعت و صداقت در تصمیمی که داشتند می جنگیدند . با گذشت هر روز ساحه زیست رفقای حزبی تنگ تر میشد و به شمار کشتگان از مردم عادی در پلویگونها زیاد و تعداد کثیری از مردمان در محابس بسر میبردند و از دفاتر دولتی نیز هر روز تعدادی از نخبگان را می بردند که بدون محکمه سر بنیست میکردند که هیچ گونه محاکمه بی در کار شان نبود . **اگسا** در زمان حفیظ الله امین که يك اداره مخوف امنیتی بود هزاران نفر را بدون پرونده و محکمه به جوخه های اعدام می سپردند . اما امروز با وجود اینکه تا بسامانی ها در کشور آنقدر نظم وجود دارد که هیچ محکمه ای یا نهادی تا بحال در مورد محکوم نمودن اسد الله سروری که در بند دولت است با وجود آنکه اسناد و شواهد در موزد اعدام وی تصمیم نگرفته اند که این منتهای احترام محقوق انسان را نشان میدهد .

با گذشت زمان کمی، اوضاع کلاً از کنترل اعضای نالایق حزب خلق که تماماً در سیاست و مردم داری نالایق بودند دیری نگذشت که سپاهیان شوروی نظر به دعوت و تقاضای حکومت خلق از طریق حیرتان و هوا بکابل رسیدند که در شب اول مهمانی شان میزبان خود خفیظ الله امین را با یارانش که در محفل او حضور داشت و جناب دستگیر پنجشیری که ما شالهه در قید حیات میباشند نیز در آن ساحت حضور داشتند، بجز او همه مسموم ساخته شده و به کام مرگ فرستاده شدند. چرا که اولین قدم های حرکت این حزب به اثر خیانت و غدر گذاریده شده بود و ازین راه خونهای زیادی نیز از مردم ریخته شد می بایست چنین میشد. سپاهیان شوروی که توقع داشتند مردم افغانستان چونکه آنها بخاطر نجات شان آمده بودند در گردن های شان حمایل گل خواهند افکند غافل از آن که اولین تانک های شان در منطقه کوه دامن پروان به آتش کشیده شد، جایی که يك صد سال قبل میر مسجیدی خان عساکر مکناتن و کیوناری را نابود ساخته بود.

تازه این شروع جنگ سرد بود و هر روزی که میگذشت به ابعاد این جنگ افزوده میشد و من در بخش گذشته به این نکته اشاره کرده بودم که حدوداً سه صد هزار از مجاهدین در داخل افغانستان که حدوداً پانزده هزار نفر آن از داوطلبهای از کشورهای عربی حاشیه خلیج، پاکستان، عربستان سعودی بودند. که این جنگ از شروع تجاوز شوروی تا انسحاب قوای شوروی هشت سال را در بر گرفت و در حدود این هشت سال صد ها هزار عساکر شوروی که هر کدام آن زیر سن بیست بودند کشته شدند به ده ها هزار وسایل زرهی شان با هوا پیمها و چرخبهاها نابود شدند و بهترین نظامیها و ستراتیژیست های خود را در این جنگ از دست دادند.

همان قدر که مجاهدین در داخل افغانستان از شجاعت و اراده خاص برخوردار بودند بهمان اندازه سران مجاهدین در پشاور از اراده و استقلالیت بی نصیب بودند، چرا که ای اس ای و به تباری آن سی ای آ و حکومت ضیائی الحق که از همان آغاز افکار غدرمندان ای در سر داشتند سران مجاهدین را که بخاطر گرفتن

استحقاقیه سلاح و مهمات و پول به مقامات (آی اس آی) مراجعه میکردند ملزم به اطاعت از خود می نمودند در غیر آن صد ها مشکل را در عرض راه شان می کشودند که رهبرهای مجاهدین در آن برحه خطرناک که با يك ابر قدرت مهیب در گیر جنگ بودند ناگزیر شرایط آنها را می پذیرفتند . و یا لا اقل تحت قیمومیت آنها قرار میگرفتند این در حالیست که از کمک های رسیده از امریکا و غرب و جهان اسلام به مجاهدین افغان از گاو غدود هم نمیرسید . و این بخاطر آن بود که نمیخواستند در افغانستان بعد از جنگ سرد يك دولت پر قدرتی که پشت نیروهای کمونیزم را به زمین زده است وجود داشته باشد ؛ لذا در دایره فعل و انفعالات جنگ بر علاوه اینکه مجاهدین مجبور بودند جنگ را ببرند با مشکلاتی که با دولت پاکستان داشتند سخت در تضاد و حتی معامله بودند . و از ارزو ها و ارمانهای ضیاء الحق حکمران نظامی پاکستان این بود که اولاً تمام کشور افغانستان را بطریقی به آتش بکشد که دیگر نهادی در آن بخاطر پیشرفت وجود نداشته باشد و دیگر اینکه در شام تسخیر کابل در مسجد پل خشتی کابل نماز بگذارد که به آرزوی اول خود کامیاب و در ارمان دوشم وی را مرگ مجال نداد تا در مسجد پلخشتی کابل نماز بگذارد .

مقصد من از ضبط و بست این مسایل يك یاد آوری است تا جوانان کشور ما بفهمند که آنها فرزندان چه قسم پدرانی بوده اند ، پدرانی که از یکسو با امپریالیزم شوروی در جنگ بودند و از جانب دیگر هوشیار بودند ، تا حيله ها و ترفند های محیلانه پاکستان را خنثی بسازند و از همین سبب در این نوشتار از مأخذ ذکر نمی رود . سر انجام مجاهدین این جنگ را بردند و يك سلسله فعل و انفعالات در ساحه دپلوماسی نیز از طریق اداره ملل متحد صورت گرفت که نتیجه مثبت نداد ولی باوجود آن مجاهدین بدون جنگ و خونریزی کابل را تسلیم شدند اما دیری نگذشت که ایادی دشمن که خود را در لباس مجاهدین پنهان کرده بودند تفنگ های خود را در تاریکی شب بجان مردمان کابل و سایر ولایات کشودند . بواقعیت که جنگ های تنظیمی که هیچکس پیش بینی

آن را نکرده بود از نو آغاز شد کابل پایتخت کشور به خمپاره و گلوله بسته شد که ده‌ها هزار نفر از ساکنین کابل  
آواره و روانه غربت شدند که ما در بخش دیگر به نتایج حاصله این جنگ سرد بعد از تسخیر کابل می‌پردازیم.

## سقوط افغانستان در چاله فساد و نومیدی

سال 2001 سال سنجش استراتژیهای فساد بی پایان برای افغانستان و شروع دست بازیهای جهانی بخاطر باز کردن راه لوله های نفتی که می بایست از طریق افغانستان میگذشت که طرح آن بار اول در مستقر ساختن طالبان آرزو برده میشد که اما تا حالا بعد از سیزده و اند سال توانست آن لوله تمدید یابد و از طریق این کشور بگذرد.

و اما تجاوز امریکا به افغانستان نقطه شروع امید های بی بنیاد آن عده خوش باورانی که از دست امریکا و غرب آرزوی بدست آوردن مائده های بهشتی را داشتند و نقطه عطفی برای پر کردن جیب های خالی آن عده از اشخاص و افرادی که در ملازمت امریکا به افغانستان از مدخل نشست بن وارد شدند و خود را با از بین بردن و ذلیل کردن يك ملت سر بلند به سخره های سیاه و سخت های دنیای سرمایه رسانیدند . و اما ملت چه ؟ در این نوشتار حد اکثر کوشیده میشود تا آنچه ما حاصل تداوم فریب و دست کاریهای امریکا بر هبری بوش و قوای ناتو در افغانستان است واضح و واضح از روی آن پرده برداری شود:

قبل از آن که پایه ها و عوامل و موضوعاتی را که باعث مداخله خارجیان در رخداد های این کشور در کوران افغانستان را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم ، چنانیکه انگیزه نگارش این نوشتار ها (افغانستان بستر جنگ های دایمی) ایجاب میکند باید اولاً به رخداد های مداخلات و هجوم بیگانگان قبل از هجوم شوروی ها و آغاز تجاوزات آشکار آنان در افغانستان بطور موجز پرداخته و دلایل شکست شوروی و حاکمان حزب دیموکراتیک خلق را بازتاب داده رول مجاهدین و سایر قدرت های منطقی و فرا منطقی و دلایلی که منجر به کمک داعیه افغانستان تا سقوط شورویها و حاکمان طرفدار آنها شده است پرداخته و بعداً علل و انگیزه



مداخله مستقیم نظامی امریکا را با دلایل و اسباب آن تحت عنوان افغانستان و جایگاه نوین آن در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم مورد تحقیق و ارزیابی قرار داده پایه های مستحکم و یا سست و لرزان دولت افغانستان و گروپ حمایه گر آن را در صداقت و یا عدم آن، از مسایل اینکه به وقوع پیوسته است و یا در آینده ممکن است واقع شود باز شناسی کرده به عوامل و اسبابی پردازیم که باعث سر در گمی اوضاع نامعین در بین این ملت و مهمانان خود آمده شان شده و قبل از اینکه به رنج و آلام همیشگی این ملت پایانی سراغ شود که تا هنوز سراغ هم نشده است، چه تازیانه های بیهوده سیاسی و اجتماعی و سهل انگاری های ملی و بین المللی و اغماض و چشم پوشی از واقعیت های عینی، ذهنی، کلتوری و قانونی اینکه این ملت را دائماً تفرقه نگهداشته است، و راه ها و روش های را که هرگز به این ملت سودمند نیست باز شناسی کرده و عوامل دیر پای استعمار جهانی را یکجای با کامیابی و یا ناکامی افغانستان و شرکای قدرت آن بر ملا ساخته و یک بار دیگر به دنیا و جوامع اینکه ظاهراً طرفدار صلح و امنیت و ترقی کشور هستند فهمانیده شود که ملت فقیری نظیر افغانستان میتواند این حرکت در دایره مسدود جوامع بین المللی را که دائماً در افغانستان، فلسطین، یوگندا، اتوپیا، چات، مغرب، عراق و سایر کشور های گروپ جنوب در داخل این دایره مسدود در چرخش میباشد، را که هیچوقت و بهیچ صورت حرکت در میان آن را که نقطه آغاز و پایانی ندارد بشکنند و این نکته واضح شود که «آیا شرف آبرو و حیثیت کشور افغانستان که، همواره پامال اندیشه ها آرزوها و نقشه های خوب و یا خراب این کشور ها شده، نقطه آغاز و پایانی داشته باشد و یا زور و تسلیحات و تفکرات شان رهنمود و قانونمندی در جامعه افغانستان را همیشه در چالش خواهد کشید؟»

پیشینه مداخلات در تاریخ معاصر:

میر غلام محمد غبار در طلیعه کتاب افغانستان در مسیر تاریخ میگوید: «شرایط تاریخی و اجتماعی مردم افغانستان را همیشه در پیشاپیش سپاه نهضت و جنبشهای نوین، برای تامین زندگی نوین جامعه قرار داده است»<sup>1</sup>

### مشخصات افغانستان در ختم قرن نهم و شروع قرن بیستم

افغانستان با مشخصات پیشینه تاریخی خود با بیشترین مدنیت های تاریخی جهان (از این رو) آشناست (که حلقه وصل میان مدنیتهای هندو چین و ایران و مصر و بابل بوده است). بدین معنی که تمدنهای بین النهرین، سواحل شرقی مدیترانه، مصر و ایران، یونان و روم که با هم مقبوس میباشند در حالیکه تمدن چین و هندوستان هر يك جداگانه و مستقل تر بوده اند، ولی افغانستان نظر به موقعیت جغرافیایی خود هم با مدنیت مدیترانه آشنا بود و هم با مدنیت های هند و چین داخل تماس بود.<sup>2</sup>

بنادولت ابدالی زمینه يك دولت مقتدر را به رهبری و قیادت احمد خان ابدالی در (1747-1773) قایل نمود.

پادشاه با اختیارات فوق العاده در سر(صدر) تمام تشکیلات اجرایی و قضایی و نظامی قرارداد داشت و از آنجائیکه شخص با دیانت و صاحب تقوی بود او را بنام پدر میخواندند.<sup>3</sup> در «25 سال سلطنت احمد شاه، مرکزیت دولت و امنیت عمومی طوری قایل شد که فیودال و ملاک در رفتار خود نسبت به دهقان مسؤلیت خود را در برابر دولت احساس کرد، تجار و پیشه وران نیز زمینه کار و فعالیت بیشتری یافتند.

---

1- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، (ایران، چاپخانه نهضت، سال 1375)، ص. 5.

2- همان...، 106، جزوه اول

3- همان...، جزوه دوم، ص 595.

دولت احمد شاه در داخل شرایط خاص تاریخی ، توانست که برای تشکیل مجدد افغانستان خدمت مهم سیاسی نماید . با وجود آن این دولت صاحب اشتباهاتی نیز بود . هدف ما در این تذکرات این نخواهد بود تا تاریخ مفصل افغانستان را باز گو کنیم فقط هدف ما در رأس این مجمل این است تا مردم ما مخصوصاً طبقه جوان کشور ما این را بیاد داشته باشند که در ساختمان و شکل و استقرار این ملت در حدود جغرافیای پیشینه کنونی آن چه تغییرات و تحولات مسبت و یا منفی تبارز کرده و ملت مظلوم و نهایت با غرور ما چطور توانسته اند پا های اجنبیان پر قدرت را که در افغانستان بخاطر آزمندیها و استیلا ی سیاسی کشور را در نور دیده بودند به باتلاق های مردانگی خویش گیر آورده و آنها را به سرحد خست و تباهی از ملك شان بیرون راندند . این قلم میکوشد تا فهمیده شود که آزادی و حریت این ملت به چه قیمت حمایت و حفظ شده است و ما میراث داران کدام گروه از اقوام در بین ملل و نخل دنیا می باشیم و مروت و مردانگی ما و نیاکان ما چه دست آوردی در بین سایر ملل و نخل داشته است . ازین سبب نا گذیریم تا گوشه های تاریخ پر حماسه این ملت را ورق زده و مورد دقت قرار دهیم و اعمداً به مسائلی پردازیم که توسط آن ما بتوانیم باز مانده های این ملت شکوهمند و پر غرور را در راستای ساختمان يك ملت واحد هدایت کنیم ، و از این سبب است که ما از مسائل از عمده و پیچیده تاریخی صرف نظر نموده صرف به موضوعانی می پردازیم که دانستن آن نهایت ضروری میباشد .

افغانستان در دام جنگ سرد

بخش چهارم

حوادث شتاب گرفته سیاسی که ناشی از غیر اندیشی زعمای موجود بر کرسی افغانستان است میخواهند بار دیگر طالبان را در این کشور برای حوادث آینده علیه افغانستان و کشورهای منطقه پیش کشیده و با مسلط ساختن طالبان ضعف مدیریتی و ناکامی های چندین سال قدرت مداری شان را تحت شعاع قرار دهند، ولی ما میخواهیم در این بخش به موضوعی پردازیم که ریشه های طالبان را در کاخ سفید امریکا می نمایاند. زیرا در سیاست های جاری و دراز مدت در قصر سفید موجودیت جمهوریخواهان و یا دیموکراتها هرگز ملاک تغییرات بنیادی در سیاستهای ایالات متحده در برابر شرکت های نفتی امریکایی نیست. زیرا قسمی که پژوهشگران چپ سیاست های بین المللی سنجیده اند این کارتل ها و شرکت های غول آسای نفتی هستند که سیاست های ایالات متحده امریکا را پی ریزی میکنند نه موجودیت این و یا آن رئیس جمهور از این حزب یا آن حزب؟

«می بینید که طالبان را چگونه دموکراتها و جمهوریخواه ها در افغانستان بی دریغ حمایت کرده اند و آن ها را حاکم گردانیده اند. <sup>□□□</sup> زیرا طالبان آن پدیده یی نیست که بدون علل بوجود آمده باشند، حال که ما کشور پر طلای خود را می بینیم این احساس ضرورتاً باید ایجاد شود که ما علل و انگیزه های این پدیده های سمارقی را ریشه یابی کنیم که چرا در این گوشه از جهان که در چهار راه مسیر افسانوی ابریشم که مسیر و عبور گاه های مناطق نفتی را به بازار های مصرف کنندگان وصل میسازد. تشنجات پیدا و پنهان لاینقطع جهان در واقع بخاطر باز و بسته نگه داشتن شاهرگهای اقتصادی جهات سرمایه داری به این مناطق میباشد.

کشور ما افغانستان نیز بخاطر این موقعیت خاص جغرافیایی، از قدیم و ندیم مورد تاخت و تاز از مندان جهان بوده است. اینک که سودای نفت و گاز جهان سرمایه داری را مسحور خود کرده میخواهند به اصطلاح عوام این مناطق و یا آن مناطق را جر نمایند (یعنی از خود نمایند) و تکراراً تذکر میدهیم که افغانستان یکی از آن مناطق شاز و نادری هست که سرنوشت راه تجاری این ابر قدرتها از همین عبور گاه تأمین شده میتواند. در دیروز

ثروتهای افسانوی هندوستان و تقرب به آبهای گرم دیوانه وار ابر قدرتهای منطوقی آنزمان را بخاطر تسخیر افغانستان جلب مینمود اما امروز بوی نفت آسیای میانه و مناطق بحیره خزر این کشورها را جهت انتقال مصون محموله های نفتی بجانب خود جلب کرده است .

دکتر عبدالحنان روستایی در کتاب واره لوله نفت افغانستان اذعان میدارد که : "گلوپاره کردنهای ممالکی نظیر امریکا و کشورهای غربی در مورد حقوق بشر و دیموکراسی در افغانستان فقط در پرتو منافع دائمی آنها میتواند سراغ گردد که این انفصالات سیاسی مستقیماً با مسایل اقتصادی پیوند دارد .

از تشریحات جغرافیایی کشور بخاطری که همه در آن زندگی میکنیم میگذریم و صرف در مورد معدنیات آن ذکر میگردد که کشور ما با داشتن فراز و فرود های طبیعی و جلگه ها و مراتع و دشت های هموار و کوههای بلند دارای منابع غنی مانند نفت ، گاز ، ذغال سنگ ، یورانیم فلزات سبک و سنگین، فلزات رنگه،، مواد غیر فلزی، نمک ها بلور های قیمتی، سنگ های تعمیراتی، مواد مفید صنعتی، آبهای زیر زمینی و روی زمینی، و غیره را دارا بوده و زمینه استفاده از منابع طبیعی چون آب افتاده و باد را بصورت گسترده فراهم آورده است . سالانه دهها میلیارد متر مکعب آب دریاها از این کشور در حالی خارج میشود که کشاورزان کشور از نبود آب رنج می برند . یک چیزی را که دکتر روستایی به زیبایی بیان شیوای شان تذکر داده اند موجودیت سلسله کوهساران افغانستان است که وادیاها و دره های این کشور را به اغوش کشیده و بر علاوه زمینه دفاع از هستی میهن را فراهم آورده است که دژ استواری است در برابر لغار های اجنی ها و دیواره ای مطمئن بخاطر زیست مردمان کشور .<sup>□□</sup>

### لوله های نفتی ترانس افغان:

در فوق اشاراتی معجز در مورد موقعیت و پیداوار طبیعی این کشور حرفهای داشتیم و از همین سبب است که واشنگتن بوسیله قانون "استراتژی راه ابریشم" نه تنها سعی دارد روسیه را از لوله های نفت و گازی که از

دریای خزر به سمت غرب کشیده شده اند محروم کند، بلکه قصد دارد تسلط آمریکا و انگلیس را بر "دالان استراتژیکی" که به سمت جنوب و شرق میروند نیز محقق نماید. هدف این استراتژی در مرحله اول منزوی کردن جمهوری های سابق شوروی و نهایتاً "محاصره کامل" آنهاست. یعنی واشنگتن با حمایت همه جانبه غول های نفتی قصد دارد مانع از آن شود که این جمهوری ها به هر نوع توافقی که به "لوله های نفت" مربوط میشود - و یا توافق های نظامی - با ایران و چین نائل آیند. آن ها به هر نوع توافقی که به "لوله های نفت" مربوط میشود - و یا توافق های نظامی - با ایران و چین نائل آیند.

در سال 1995 با پشتیبانی دولت کلینتون شرکت کالیفرنایی نفت آمریکا، یعنی "یونوکال" طرح احداث لوله های گازی که از ترکمنستان شروع و با گذشتن از افغانستان و پاکستان به دریای عمان میرسد را تهیه کرد. این کمپانی در پروژه لوله های نفت باکو - سیحون از (شرق به غرب با گذشتن از ترکیه و گرجستان) با شراکت BP که سهامدار اصلی است نیز دخالت دارد.

### کانسر سیوم سنت گاز:

قبل از اینکه به این مبحث پردازیم بد نخواهد بود اگر در مورد اهمیت تاریخی نفت در ایالات متحده آمریکا اشاره یی داشته باشیم: در دهه سی قرن بیستم آقای اچس وزیر داخله در حکومت روز ولت رئیس جمهور آمریکا نوشت که: بعد از عصر حجر، عصر برنج، عصر آهن، عصر صنعت آمده و اینک عصر نفت فرا رسیده است؛ هیچکس در اضلاع متحده آمریکا نمیتواند انتخابات را ببرد، مگر اینکه مورد پشتیبانی شرکت های نفتی باشد. و تازمانی که این شرکت های نفتی وجود دارند، کسی نمیتواند بدون آنها حکومت کند. نفت وابستگی های سیاسی بار می آورد حتی این تاثیرات را ما در سایر کشور ها نیز مشاهده میکنیم. کشیدن برق آسای عراق از کویت در زمان بوش اول و تسخیر مسلحانه عراق به بهانه افزار کشتار جمعی که هرگز در عراق وجود نداشت توسط بوش خورد ترك، اشغال نظامی افغانستان بخاطر بر آورده شدن تسهیلات جهت

امتداد خط لوله شرکت یونیکال از افغانستان به بهانه 11 سپتمبر، ایجاد و از محلال و واپس ایجاد قدرت های طالبانی توسط ای اس ای پاکستان همه و همه توسط اعجاز گران دنیای نفت طرح و پیاده میشود و حالا در مورد زعامت افغانستان آن کسی زعیم آینده کشور خواهد شد که بیشتر مورد اعتماد کامپانی های نفتی امریکایی باشند باقی عربده و چسپانیدن عکی و رنگ و نیرنگ همه ترفند های دیموکراسی غرب است که در چوکات انتخابات آنرا رنگین ساخته اند .

«لوله های گاز "سنت گاز" که توسط یونوکال طراحی شده است با عبور از افغانستان برای رسیدن به دریای عمان از مستقیم ترین مسیر آن ایران صرف نظر میکند بعلاوه یونوکال برای حمل نفت استخراجی از منطقه "تنگیز" واقع در قزاقستان (شمال دریای خزر) قصد احداث لوله های نفتی در این مسیر را برای رسیدن به دریای عمان دارد . با وجود شرکت روسی "گاز پوم" در این کسرسیموم، این شراکت از نظر اقتصادی چندان با معنا و تعیین کننده نیست و در مجموع قصد بی اهمیت کردن قرارداد گازی روس ها و دولت ترکمنستان را که از طریق شبکه لوله های گاز روسیه حمل می شود دارد»<sup>□</sup>

. یونوکال به محض پایان اولین دور مذاکرات با نیازاف رئیس جمهور ترکمنستان، مذاکره با طالبان را شروع کرد . در همین دوران یعنی 1996 دولت کلینتون تصمیم گرفت با پشتیبانی کامل از طالبان و حذف اتحاد شمال، که از طرف مسکو پشتیبانی می شد در کابل يك حکومت طالبانی ایجاد کند: تحت تاثیر اراده خلل ناپذیر طالبان و نتیجه مثبت قرارداد لوله های گاز، وزارت خارجه آمریکا و سرویس جاسوسی پاکستان تصمیم به تامین مالی و تسلیح طالبان که در حال جنگ با تاجیک های اتحاد شمال بودند گرفتند . فقط در سال 1999 بود که مالیات دهندگان آمریکایی دریافتند حقوق کلیه کارمندان دولت طالبان را پرداخت می کردند . ( مجله سافرانسیسکو کرونیکال دوم نوامبر 2001) در همین ایام روس ها از پایگاه نظامی خود واقع در تاجیکستان به احمد شاه مسعود کمک های نظامی مینمود و معاون مدیر کل یونوکال موفقیت طالبان را "مثبت" ارزیابی کرد .

(اشتیاق احمد: پاکستان ابزو 20 اکتبر 2001) وقتی طالبان در سال 1996 کابل را به تصرف خود درآوردند، آمریکا سکوت کرد. چرا؟ به دلیل اینکه رهبران طالبان بسرعت خود را به دعوت گردانندگان کمپانی نفتی یونوکال به هوستون تگزاس رساندند. یکی از دیپلمات‌های آمریکایی ادعا کرد در آنجا دموکراسی و حقوق زنان احتمالاً پایمال می‌شود، اما بعداً "می‌شود آنها را ایجاد کرد" (دیلی می‌رور 29 اکتبر 2001) قبول حکومت طالبان و کنار گذاشتن اتحاد شمال توسط واشنگتن بخشی از "بازی بزرگ" برای کنترل مطلق ذخایر نفت و گاز منطقه و همچنین شبکه لوله‌های گاز و نفتی بود که از ترکمنستان و قزاقستان شروع می‌شوند. در آغاز سال 1997 هیئت نمایندگی طالبان به تگزاس به دفتر یونوکال آمدند: باری لین از کمپانی یونوکال تصدیق می‌کند که خودش در مذاکرات تگزاس حضور نداشته و نمی‌تواند دخالت فرماندار سابق بوش که قبلاً منافعی در شرکت‌های نفتی تگزاس داشته را در این پروژه تأیید کند. براساس اظهارات سخنگوی یونوکال در بخش آسیای مرکزی، ترزا کوپینگتون این شرکت در سه مورد اصلی با طالبان گفتگو کرده است: ما جزئیات طرح را برای آنها شرح دادیم و آنها را از منفعتی که این پروژه عایدشان خواهد کرد آگاه کردیم و پذیرفتیم که حق ترانزیت به حساب آنها واریز شود. تأکید کردیم که در صورت عدم قبول جامعه بین‌المللی، دولت آمریکا نیز از به رسمیت شناختن سیاسی طالبان خودداری خواهد کرد و آنگاه طرح نمی‌تواند موفق شود. کوپینگتون اضافه می‌کند که این موارد به هیچ وجه طالبان را متعجب نساخت. در دسامبر 97 یونوکال ملاقات بین طالبان و معاون وزیر امور خارجه دولت کلینتون در امور آسیای جنوبی "کارل ایندرفورث" را ترتیب داد. از طرف طالبان وزیر موقت معادن و صنایع "احمد جان"، وزیر موقت فرهنگ و اطلاعات "امیر متقی"، وزیر موقت برنامه ریزی "دین محمد" و نماینده دائمی آنها در سازمان ملل متحد "عبدالحمید" در این ملاقات حضور یافتند دو ماه بعد از این ملاقات معاون روابط بین‌المللی "یونوکال چان مارسکا" در مقابل کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان "ضرورت احداث شبکه لوله‌های نفتی برای انتقال



گاز و نفت آسیای مرکزی" را با صرفه و ارزشمند ارزیابی کرد. سیاست خارجی ایالات متحده باید در جهت تضعیف شبکه های موجود لوله های نفتی روسی (به مقصد شمال غرب و جنوب) و لوله های نفتی که توسط ایران کنترل می شود پیش میرفت: "صنعت نیز با يك مانع بزرگ تکنیکی و سیاسی در برابر انتقال نفت روبروست". لوله های گاز منطقه زیر تسلط مسکو ساخته شده اند، و در جهت شمال و غرب و زیر تسلط روس ها می باشند و این بدان معناست که انشعایی به سمت جنوب و شرق وجود ندارند. بنابراین باید فهمید که چگونه می توان منابع انرژی آسیای مرکزی را به سمت بازارهای آسیایی مجاور منتقل کرد. طرح ایده ال برای انتقال این منابع به جنوب از طریق ایران است، در صورتیکه کمپانی های بزرگ نمی توانند بدلیل تحریم های آمریکا بر علیه ایران آن را به اجرا گذارند و تنها جایگزین ایران عبور از افغانستان است. اما در اجرای این طرح هم مشکلاتی وجود دارد. جنگ داخلی که در حدود دو دهه پیش در این کشور شروع شده هنوز ادامه دارد. ما از همان آغاز کار پیش بینی های لازم را کردیم: احداث لوله های گاز در خاک افغانستان مشروط به آن شد که حکومتی با ثبات بتواند اعتماد جامعه بین المللی و سرمایه گذاران و کمپانی ها را جلب کند. یونوکال در نظر دارد زیرساخت (لوله های نفتی) را که هم اکنون در ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و روسیه وجود دارد تبدیل به يك سیستم منطقه ای انتقال نفت کند. این لوله ها که 1675 کیلومتر امتداد می یابند از طرف جنوب و از طریق افغانستان به ترمینالی که در کناره های سواحل پاکستان ساخته می شوند خواهند رسید. این لوله ها با قطر 107 سانتیمتر قادرند روزانه تا يك میلیون بشکه در روز نفت انتقال دهند. هزینه این پروژه با همان کیفیت لوله های ترانس آلاسکا حدود دو میلیارد و پانصد میلیون دلار خواهد بود. اما بدون حل مسألت آمیز درگیری های منطقه احداث لوله های گاز و نفت ترانس از افغانستان غیرممکن خواهد بود. ما دولت و کنگره را در جهت ایجاد آرامش در افغانستان و در چارچوب پروژه صلح زیر نظر سازمان ملل ترغیب می کنیم. دولت ایالات متحده باید از تمام نفوذ خود در جهت پایان دادن به درگیری ها ادامه خواهند داد.

## رقابت یونیکال و بریداس:

اما در پروژه لوله های نفتی یونوکال مشکل دیگری هم وجود داشت که رسانه ها به آن توجهی نکردند. طالبان در عین گفتگو با یونوکال با یک شرکت نفتی آرژانتینی بنام بریداس نیز مذاکره میکردند. "یک شرکت را بر علیه شرکت دیگر به بازی می گرفتند" بریداس متعلق به خانواده ثروتمند بهول گرونی تعلق داشت. "کارلوس بهول گرونی" دوست صمیمی رئیس جمهور سابق آرژانتین کارلوس منم است. دولت منم در هماهنگی با بانک جهانی در ایجاد اختلال در رگلماتواسیون عظیم در بخش نفت و گاز که منجر به ثروتمند شدن خانواده بهول گرونی شد شرکت کرد. در سال 1992 - پیش از آنکه یونکال وارد صحنه شود - کمپانی بریداس حق اکتشاف نفت در شرق ترکمنستان را گرفت. و سال بعد امتیاز نفت و گاز منطقه کیمیر را هم که در غرب ترکمنستان قرار دارد بدست آورد. این امر برای واشنگتن یک نوع دست درازی به حساب می آمد و غیر قابل تحمل بود. به همین منظور و برای مقابله با گسترش بریداس در آسیای مرکزی دولت کلینتون از وزیر امور خارجه سابق الکساندر هیگ خواست که با فشار به دولت ترکمنستان "سرمایه گذاری آمریکایی" را در ترکمنستان افزایش دهد. چند ماه بعد بریداس دیگر توانست از منطقه کیمیر نفت صادر کند. بریداس و یونوکال وارد رقابت برای نفوذ سیاسی در منطقه شدند. در حالیکه بریداس از یونوکال در مذاکره با رهبران ترکمنستان جلوتر بود یونوکال از حمایت دولت آمریکا از طرق مختلف دیپلماتیک و پنهانی برای خراب کردن رقیب سود می برد. در اوت 1995 در مجبوحه جنگ داخلی در افغانستان مسئولان بریداس برای احداث لوله های نفت رهبران طالبان را ملاقات کردند. کمی بعد یعنی در اکتبر 95 رئیس جمهور ترکمنستان نیازاف برای امضای یک قرارداد با یونوکال و شریک سعودی اش (در کنسر سیوم سنت گان) یعنی شرکت دلتا اوپل به نیویورک دعوت شد. این قرارداد امضای رئیس جمهور ترکمنستان، نیازاف و رئیس شرکت

یونوکل "جان افغانستان. ای مل" بعنوان صاحبان قرارداد و امضای "بدر. ام. ال عبان" مدیر کل دلتا اوپل را بعنوان شاهد در برداشت.

### ارتباط بین یونوکل و بن لادن:

کمپانی سعودی دلتا اوپل به "خالد بن محفوظ" و "ال عمودی" تعلق دارد. این دو تن ارتباط نزدیکی با شبکه القاعده اسامه بن لادن دارند. خواهر خالد بن محفوظ سرمایه دار با نفوذ سعودی همسر اسامه بن لادن است. تعجب آور است که کنسرسیوم متشکل از یونوکل و دلتا اوپل با سرمایه های خانواده های بن لادن بوجود آمده است. يك اتفاق ساده! آنها ارتباطات تجاری با اعضای حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارند. بنظر میرسد که مقامات بلند پایه دلتا اوپل نقش مهمی در مذاکرات با طالبان بازی کرده اند. بعلاوه شرکت بزرگ انرون که مدیر کل آن با بوش ارتباط دوستی نزدیکی دارد، مامور مطالعه اجرایی پروژه "لوله های نفت" از طرف یونوکل شد. انرون مستقیماً در مذاکرات مربوط به این پروژه با حکومت طالبان شرکت کرده بود. ارتباطات یونوکل خانواده بن لادن و خانواده بوش بنظر میرسد که سهامدار عمده دلتا اوپل (شریک یونوکل در کنسرسیوم سنت گان) محمود حسین العمودی است. وی يك شبکه بزرگ تجاری را که در زمینه ساختمانی، معادن، بانک ها و نفت دخالت دارد فعالیت دارد از اتیوپی اداره می کند. "ال عمودی" صاحب کورال پترولیوم نیز می باشد. منافع تجاری العمودی و بن محفوظ درهم گره خورده اند. سومین شرکت عمده نفت عربستان سعودی بنام نیمیرپترولیوم زیر کنترل آنهاست. امپراطوی تجاری بن محفوظ ارتباطات نزدیکی با اعضای بانفوذ حزب جمهوریخواه و از جمله خانواده بوش دارد. جرج دبلیو بوش در هنگامی که در صنایع نفتی فعالیت داشت با خالد بن محفوظ رابطه معاملات تجاری داشت. بعلاوه بوش و بن محفوظ هر دو در اقتضاح بانک بین المللی تجارت و اعتبارات ب. ث. ث. ای دخیل بودند. در سال 1979 بوش برای راه اندازی اولین موسسه خود "اربوست انرژي" از یکی از نزدیکان خانوادگی خود بنام جیمز بیس که ساکن تگزاس است اعتبار دریافت کرد.

..... در آن ایام جیمز بیس در امریکا زندگی می کرد و نماینده تجاری سالم بن لادن بود (برادر اسامه بن لادن) که مدت ها بدون داشتن دلیل گمان می رفت اعتبار داده شده به اربوستو مستقیما از سالم بن لادن دریافت شده است. بعد از وقایع یازدهم سپتامبر در يك اطلاعیه رسمی از جانب کاخ سفید وجود چنین رابطه ای بطور کامل انکار شده و اعلام گردید که اعتبار داده شده از جانب اربوستو متعلق به بیث بوده و سالم بن لادن در آن دخالتی نداشته است. "در ابتدا بوش دوستی با بیس را هم انکار کرده بود، اما بعدا با پس گرفتن حرف خود اعتراف کرد که در جریان نمایندگی بیس برای حفاظت از منافع سعودی ها در آمریکا نبوده است. در واقع بیس فقط با خانواده بن لادن ارتباط نداشت، بلکه سهامداران اصلی بانک تجارت و اعتبارات بین المللی نیز با او در رابطه بودند. علیرغم اقتضای بانک و ضربه وارده به این موسسه سهامداران در ارتباط با بیس گشایش اعتبار برای بن لادن را ادامه دادند. بانک تجارت در سال های هشتاد مبلغ ده میلیارد دلار از سپرده های مشتریان خود را بالا کشید. براساس اظهارات دادستان منطقه مانهاتان "مورگن تاو" عمل بانک "بزرگترین تقلبی بود که در چارچوب مسایل بانکی و مالی نظیر نداشت" بانک در سال های هشتاد عامل اصلی پولشویی برای کمک به "عملیات مخفی" سیا در جهت تامین بودجه مجاهدین افغان و پرداخت پول به واسطه های ماجرای ایران گیت بود. "با مرگ سالم بن لادن در سال 1988 همه منافع وی در هوستون به بانکدار بزرگ سعودی و بزرگترین سهامدار بانک تجارت یعنی خالد بن محفوظ به ارث رسید. بیث اداره يك موسسه متعلق به بن محفوظ را در هوستون بعهده داشت. وی با گیس فرعون - که بصورت پوششی صاحب سهام بانک تجارتی بود - در بانک پرنسپال هوستون مشترك کار می کردند. بوش فقط بخاطر اعتبار گرفتن برای ارگوستو به محافل مشکوک مالی مراجعه نکرده بود. بعد از بارها تغییر نام دادن، سرانجام ارگوستو در سال 1986 بنام شرکت انرژی هارکن ظهور کرد. این شرکت در سال بعد با مشکل مالی روبرو شد. و به همین دلیل شیخ سعودی عبدالله طاهها بخش 6ر17 درصدی سهام این شرکت را خریداری کرد. این بخش یکی از شرکای

فرعون در عربستان سعودی است. جالب اینجاست که بانکدار وی بن محفوظ است. از "اظهارات واضح بوش برای ژورنال "وال استریت" در رابطه با اینکه از موضوع پشتیبانی مالی بانک تجارت از هارکن بی اطلاع بوده، با توجه به رابطه تنگاتنگ وی و بانک تجارت چنین نتیجه گیری می شود، که تعداد کسانی که با بانک تجارت در ارتباط اند و با هارکن معامله کرده اند - و همه بعد از به قدرت رسیدن بوش - بسیار زیاداند و معلوم نیست که این بخاطر خوش خدمتی به پسر رئیس جمهور است یا خود رئیس جمهور. سرانجام در سال 1999 "اف.بی.آی" در مورد بیس شروع به تحقیقات کرد. اتهام وی در مورد رابطه اش با سعودی ها و انتقال پول از طریق هوستون و دادن رشوه به دولت ریگان و بوش پدر به منظور زیر نفوذ قرار دادن سیاست خارجی آمریکا بود.

"بدتر از آن "بن محفوظ" مشکوک به کمک مالی به شبکه تروریست بن لادن است. یعنی بوش به مثابه یکی از شهروندان امریکاست که با اشخاصی که تروریست ها را حمایت مالی می کنند، رابطه دارند. به گزارش US To Day در سال 1999 بن محفوظ و چند سعودی دیگر به کرات با معاملات ساختگی سعی کردند 3 میلیون دلار متعلق به بن لادن را به عربستان سعودی وارد کنند. شبکه ا.ب.ث. در همین سال اشاره می کند که رهبران سعودی از توافقنامه های مالی مستقیم بن محفوظ و بن لادن جلوگیری کرده اند. بوش و بن محفوظ رابطه های مالی دیگری در رابطه با سرمایه گذاری در گروه کارل لایل - یک موسسه تجارتي و کاریابی که رئیس جمهور سابق، یعنی بوش پدر از اعضای کمیته اجرایی آن بود - نیز داشته اند. رئیس جمهور کنونی در یکی از شعبات کارل لایل یعنی کمپانی کاتر ایر بین سالهای 90 تا 94 سهامدار بود. در ضمن گروه کارل لایل یکی از تامین کنندگان اصلی مبارزات انتخاباتی جرج دبلیو بوش بود. در بین اعضای کمیته مشورتی کارل لایل نام سامی بارما به چشم می خورد. وی مدیر یک موسسه مالی پاکستانی بنام پرایم کمرشیال بانک

پ.س.ام. است. که مرکز آن در لاهور قرار دارد. جالب اینجاست که این موسسه مالی متعلق به بن محفوظ است.

### بریداس و طالبان:

در فوریه 1996 گروه بریداس و حکومت طالبان به یک موافقتنامه مقدماتی رسیدند. واشنگتن توسط سفیر خود در پاکستان با بی نظیر بوتونخت وزیر پاکستان تماس گرفت و وی را ترغیب به توافق انحصاری با یونوکال و چشم پوشی از رابطه با بریداس نمود. همزمان با این جریان دولت کلبنتون توسط سرویس مخفی پاکستان به نیروهای طالبان از نظر نظامی کمک می کرد. این پشتیبانی برای تصرف کابل در سپتامبر 96 تعیین کننده بود. بعد از اینکه طالبان حکومت بنیادگرای خود را در کابل تشکیل دادند، یونوکال تصدیق کرد که: بعد از آنکه طالبان قبول کردند شورایی برای حفاظت از پروژه تشکیل دهند، کمک نظامی به آنها مورد موافقت قرار می گرفت" در همین هنگام بریداس بر علیه یونوکال به دلیل تخلف تجاری 15 میلیارد دلاری ادعای خسارت کرد. کمپانی بریداس عنوان می کرد که یونوکال محرمانه با معاون نخست وزیر ترکمنستان که مسئول گاز و نفت این کشور نیز هست در امور پروژه ای که مربوط به بریداس بوده مذاکره کرده است. بعد از این ملاقات محرمانه بر اساس اطلاعات بدست آمده از طرف یک منبع نزدیک به بریداس، دولت ترکمنستان به فوریت (از امروز به فردا) تصمیم گرفت مانع بریداس از صدور نفت از منابع کیمیر واقع در کناره دریای خزر شود. "از مذاکرات مخفی یونوکال با مقامات ترکمن سند کتبی در دست است. "ب. پ. اموکو. در داستان قدیمی لوله های نفت بدلیل مشکلات مالی بریداس 60 درصد از سهام خود را در سال 1997 به کمپانی نفتی آمریکا اموکو فروخت. و بدینسان کمپانی انرژی پان امریکن ایجاد شد. علاوه بر اموکو برای پیشنهاد خرید بریداس اتحادیه نفتی تگزاس ایالات متحده، توتال فرانسه، شل هلند، اندسای اسپانیا و یک کنسرسيوم متشکل از رپسول اسپانیا و امریکن موبیل نیز مشتری بودند. برای اموکو که در سال 98 با ب. پ. ادغام شد خرید بریداس از

ارزش بالایی برخوردار بود که با کمک چیس مانهاتان و مورگن استانی امکانپذیر شد. در این معامله برژینسکی وکیل کمپانی اموکو و ارتور اندرسن - دفتر حسابداری که در افضاح انرون در 2002 شرکت داشت - مامور رتق و قفق امور بعد از ادغام بودند. (برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی دولت دموکرات ها) ب پ اموکو سهامدار اصلی پروژه لوله های تنفی دریای خزر به سمت غرب، مخصوصا پروژه بحث برانگیز "باکو - سیحون" که از گرجستان و ترکیه عبور می کرد بود. و با بدست آوردن بریداس کنسرسیوم تحت کنترل ب پ توسط شعبه خود در پروژه لوله های نفت ترانس افغان نیز وارد شد. یونوکال هم رقیب و هم شریک ب پ است. عبارت دیگر ب پ در کنسرسیوم پروژه های لوله های نفتی به سمت غرب سهام زیادی دارد. از طرف دیگر یونوکال هم در این پروژه منافع قابل توجهی دارد. در عین حال بریداس که حالا در اختیار ب پ اموکو قرار دارد، امکان مذاکره مستقیم بدون موافقت یا مشارکت شرکت های مذکور برایش تقریبا غیرممکن است. یک شرکت نفتی پاکستانی که از اهمیت ادغام دو غول نفتی مطلع است عقیده دارد که اگر کشورهای آسیای مرکزی می خواهند با شرکت های بزرگ آمریکایی ارتباط برقرار کنند اموکو خیلی بهتر از یونوکال است. کمپانی انرژی پان امریکن که بعد از خرید بخشی از بریداس توسط اموکو جانشین آن شده بود مذاکرات با طالبان را ادامه داد. اما طرف مذاکرات بطور کلی تغییر کرده بود. شرکت انرژی پان امریکن به حساب کمپانی مادر خود، یعنی اموکو مذاکره و گفتگو می کرد. بعلاوه دولت کلینتون هواخواهی از یونوکال را رها کرده و از شعبه نمایندگی اموکو پشتیبانی کرد. در همین زمان یعنی اوت 1998 ب پ و اموکو تصمیم خود مبنی بر ادغام فعالیت های کلی را اعلام و بدین ترتیب و با همراهی (اتلانتیک ریچفیلد) بزرگترین کمپانی نفتی جهان را بنیان گذاردند. عبارت دیگر رقابت بین یونوکال و بریداس به "نزاع" بین دو کمپانی بزرگ آمریکایی - که در عین حال در پروژه لوله های تنفی شرق به غرب شریک بودند - منجر شد. یونوکال و ب. پ - اموکو هر دو در ارتباط با قدرت های سیاسی نه تنها در کاخ سفید و کنگره، بلکه بین نظامیان و سرویس های اطلاعاتی - که به

عملیات مخفی در آسیای مرکزی مشغولند - می باشند . هر دو کمپانی سخاوتمندانه در مبارزات انتخاباتی به نفع بوش شرکت داشتند . ادغام ب پ و اموکو بدون هیچ تردید نقش مهمی در تقویت روابط سیاسی بین دولت ایالات متحده و بریتانیا بازی کرد . بر اساس منافع مشترك دو کشور در بخش های نفت، بانک ها و صنایع نظامی حکومت حزب کارگر انگلیس تونی بلر به دوست و هم پیمان بی قید و شرط ایالات متحده تبدیل شد .

حمله های موشکی به سفارتخانه سفارت های آمریکا در افریقادر سال 1998 مذاکرات یونوکال و طالبان به بن بست رسید . ماه عسل تمام شد . بعلاوه بمباران سفارتخانه های آمریکا در افریقای شرقی - که به شبکه القاعده بن لادن نسبت داده می شد - حمله موشکی آمریکا به مواضع افغانستان را بدستور کلینتون بدنال داشت .

بدنبال حمله به افغانستان و سودان در اوت 1998 یونوکال رسماً مذاکرات با طالبان را به حالت تعلیق درآورد . آیا خرید بریداس توسط آموکو در سال 1997 و بدنال آن ادغام ب . پ و آموکو در این تصمیمی موثر بوده است ؟ به هر حال "بازی بزرگ" وارد مرحله جدیدی شده بود: یونوکال باید با بزرگترین شرکت نفتی جهان یعنی ب . پ آموکو رقابت می کرد . بمباران يك کارخانه داروسازی در سودان به بهانه پاسخ به حمله به سفارتخانه های آمریکا در افریقای شرقی - نیز از اسرار فاش نشده است . این کارخانه متعلق به صالح ادريس شريك تجارتي خالد بن محفوظ بود . او یکی از صاحبان دلتا اوپل است که در پروژه لوله های نفتی افغانستان در کنسرسيوم سنت گاز شريك یونوکال است نیز می باشد . موسسات تجاراتی بن محفوظ صاحب بزرگترین بانک عربستان سعودی، بانک تجارت ملی که به پروژه لوله های نفتی از نظر پولی کمک می کرد اعتبار مالی می باشند . به چه دلیل دولت کلینتون دستور بمباران کارخانه متعلق به یکی از شرکای یونوکال را صادر کرده است ؟

**تعقیب حق - وقی ب . پ آموکو (بریداس) بر علیه یونوکال**



دو ماه بعد، یعنی در اکتبر 1998 يك دادگاه تگزاس ادعای خسارت 15 میلیارد دلاری بریداس بر علیه یونوکال را طرح کرد. بریداس ادعا کرده بود که یونوکال مانع بهره برداری این شرکت از گاز طبیعی در ترکمنستان شده است. لازم به ذکر است که در زمان این ادعا، بریداس به منافع آرژانتین وابسته بود. اما تصمیم دادگاه در حقیقت به کمپانی مادر، یعنی بریداس-ب.پ. اموکو مربوط می شد که سال قبل از آن بیشتر سهام بریداس را خریداری کرده بود. به احتمال زیاد ب.پ. اموکو و یونوکال که هر دو در کنسرسیومی که از کرانه دریای خزر بهره برداری نفتی می کند شریکند به توافق رسیدند. چون برژینسکی (که در حکومت سابق دموکرات ها مشاور امنیت ملی بود) و کالت ب.پ. اموکو را بعهدہ داشت و کسینجر (که وزیر امور خارجه سابق آمریکا بود) وکیل یونوکال بود. خریداری شرکت بریداس توسط ب.پ. اموکو نشان دهنده آن است که ب.پ. اموکو احتمال زیاد با موافقت یونوکال حرف اول را در مذاکرات آینده در مورد پروژه لوله های نفتی خواهد زد. در حالیکه یونوکال در هیاهوی حمله موشکی به افغانستان و بمباران سودان به صورت موقت خود را از کنسرسیوم سنت گاز کنار کشید، شرکت انرژی پان امریکن (جانشین بریداس) به مثابه نماینده محلی ب.پ. اموکو مذاکرات خود را با نمایندگان روسها، ترکمن ها، قزاق ها و افغان ها در مورد پروژه لوله های نفتی ادامه می داد. سیاست خارجی دولت کلینتون که بر علیه بریداس (حالا بپ اموکو) و به نفع یونوکال بود تغییر نمود. و در جهت منافع یکی دیگر از بزرگترین کمپانی های آمریکایی یعنی اموکو قرار گرفت. در دو سال آخر دولت کلینتون ب.پ. اموکو رقیب یونوکال در مذاکرات مربوط به پروژه لوله های نفتی با وضوح تمام به موفقیت های قابل توجهی دست پیدا کرد. با وجود اینکه یونوکال خود را از کنسرسیوم سنت گاز به صورت موقت کنار کشید، اما کنسرسیوم از هم نپاشید و شریک سعودی اش در سنت گاز یعنی دلتا اوپل که به امپراطوی تجاری بن محفوظ تعلق دارد، مذاکرات با طالبان را ادامه داد. جرج دبلیو بوش در کاخ سفید داستان قدیمی لوله های نفتی

با ورود جرج بوش به کاخ سفید در ژانویه 2001 از سر گرفته شد. از همان آغاز به کار دولت بوش یونوکال (که در زمان دولت کلینتون خود را از مذاکرات کنار کشیده بود) مجدداً وارد کنسرسیوم سنت گاز شد. (ژانویه 2001) اما اینبار با پشتیبانی شخصیت های سیاسی با نفوذ و از جمله ریچارد آرمیتاژ مذاکرات با طالبان را از سر گرفت. ریچارد آرمیتاژ لابی یونوکال در شرکت بورما میان مارفروم و واشنگتن کروپ بود. (اعتبارات این دو شرکت بزرگ توسط یونوکال تامین می شد). بر اساس اطلاعات ژان شارل بریسار و گیوم داسکیتیه این مذاکرات چند ماه قبل از وقایع یازدهم سپتامبر از سر گرفته شد: لیلاهلمز دختر سناتور هلمز به مثابه مسئول روابط داخلی حکومت طالبان استخدام شده بود. او مشاور ملا عمر، رحمت الله هاشمی را در مارس 2001 به واشنگتن دعوت کرد. لازم به ذکر است که استخدام هلمز اتفاقی نبود. عمومی وی ریچارد هلمز قبلارئیس سازمان سیا و سفیر ایالات متحده در ایران بود. در ادامه این مذاکرات در دوم اوت 2001 یعنی یکماه قبل از وقایع سپتامبر کریستینا روکا مدیر مسایل آسیائی وزارت خارجه، سفیر طالبان در پاکستان عبدالسلام ضعیف را ملاقات کرد. روکا ارتباط تنگاتنگی با افغانستان داشت. وی در تحویل موشک های استینگر در سالهای 80 به مجاهدین تحت نظارت وی انجام شد. او در سازمان سیا مامور ارتباط با گروه های چریکی اسلامی بود. در جریان آخرین مذاکرات در برلن - اوت 2001 - به شهادت نماینده پاکستان نایز نائیک، گروه کوچک نمایندگی آمریکا از دخالت نظامی در افغانستان در صورت تغییر نکردن مواضع طالبان گوشزد کرد. **در مجبوحه مباران افغانستان، در اکتبر 2001 دولت بوش حامد کرزای را به مثابه رئیس دولت موقت در کابل منصوب کرد. همه رسانه های گروهی از مبارزات میهن پرستانه کرزای بر علیه طالبان داد سخن دادند. اما هیچیک از آنها در مورد ارتباطات وی با طالبان سخنی به میان نیاوردند.** نام کرزای در فهرست حقوق بگیران یونوکال ثبت است. در حقیقت وی از اواسط دهه 90 به مثابه مشاور ولابی یونوکال در خدمت این شرکت در مذاکرات با طالبان قرار داشت. انتصاب وی در این پست که بدون هیچ

نوع پیش شرطی از طرف "جامعه بین‌المللی" در نوامبر 2001 و زیر حمایت سازمان ملل پذیرفته شد، در حقیقت از طرف شرکت بزرگ نفتی آمریکایی نشات می‌گرفت. روزنامه الوطن چاپ عربستان سعودی می‌نویسد: کرزای از سال‌های هشتاد در خدمت سیا بود و یا برای آن کار می‌کرد. وی از 1994 که ایالات متحده تصمیم گرفت طالبان را به قدرت برساند، با سازمان سیا برای رساندن کمک به طالبان همکاری مستقیم داشت. (این کمک‌ها بیشتر بصورت مخفی و از طریق سازمان اطلاعاتی پاکستان صورت گرفت.) به هیچ عنوان اتفاقی نیست که فرستاده ویژه رئیس‌جمهور بوش به افغانستان، یعنی زلمای خلیل زاد هم از حقوق بگیران کمپانی یونوکال است. برآورد هزینه پروژه لوله‌های نفتی در سال 97 توسط وی انجام گرفت. وی به نفع طالبان موضع‌گیری می‌کرد و در مذاکرات با طالبان شرکت داشت. خلیل زاد بعنوان مشاور مخصوص وزارت خارجه آمریکا در دولت ریگان نیز انجام وظیفه می‌کرد. وظیفه وی در آن زمان سازمان دادن یک لابی برای افزایش کمک نظامی آمریکا به مجاهدین بود. متقابلا وی به مثابه معاون وزیر دفاع در کابینه بوش پدر شرکت کرد. به محض به قدرت رسیدن جرج دبلیو بوش وی بعنوان عضو شورای امنیت ملی منصوب شد. □□□

ملت افغانستان بعد از هر غسل خون و آتش همان پیراهن چرکین گذشته را بتن میکند

عنوان فوق سخن کلیشه گونه ای است که توسط مرحوم غلام محمد غبار تاریخ نویس و ارسته و شهیر کشور نوشته شده و معانی دقیقی را در سیر تاریخی حرکت های ملی افغانستان ارائه میدهد .

زمانیکه افغانهای ما با غسل خون و گذار از آتش تباهن نظامی يك ابر قدرت جهانی جان سالم بدر بردند، توانست این ارزش معنوی و ملی را بالای کاخ های رفیعی در کابل و یا افغانستان جشن بگیرند که نتیجه این شد که با همان لباس چرکین زمان جنگ در حالیکه عفونت جنگ کوچه تا کوچه افغانستان را مسمم ساخته بود توانستند حتی بالای خرابه های کابل ناشی از بیش خواهی و خود خواهی های سلیقه پی که ویران شده بود جشنی داشته باشند .

علی رغم اینکه باید لباس جنگ و روز پیکار دیگر و لباس صلح و آبادانی دیگر باشد مدت ده سال را که يك نسل میتواند در طوالی آن به رشد برسد همه را در جنگ های سلیقوی با همین لباس چرکین دوام دادند .

با تغییر بنیادی در نهاد های قدرت در افغانستان طالبان نیز با لباسهای بجنون آغشته شان در حالیکه قطرات خون تازه که اینبار از میله تفنگ امریکائیان جانهای آنها را مجروح و ساقط میکرد این بازی هم خاتمه یافت . از آن پس افغانستان خواست تا بازی جدیدی را که میدان آن و نوعیت بازی از قبل توسط قدرت های جهانی تعیین شده بود در مسیر هدف مند که ایجاد صلح و دوام دیموکراسی و قانونمندی در کشور است را به تجربه و چالش فرا خواندند .

قانون اساسی جدید ساخته شد حکومت از شکل انتقالی و موقتی خود لباس يك نظام انتخاباتی را بجنود گرفت و علی رغم اینکه بعضی از رسانه ها و منابع از ثقل نیز صحبت کردند جناب حامد کرزی برنده در این انتخابات شد و قضا و اراده بر آن محکم شده بود تا بدت چهار سال منحصیث قاعد انتخاباتی افغانستان باشند . او و جامعه جهانی زیاد کوشید تا این لباس و مانده از غسل های خون را از جان این ملت بکشند و بعوض آن

لباسهای در خور قرن بیست و یکمی را ب مردم پوشانند ، چنانکه امان الله خان هم اینکار را کرد ؛ ولی قسمیکه دیدیم نتیجه بر عکس آن بوده است که تصور میشد . زیرا مردم ما اکثراً با همین لباس جدید در تن ، در خیابانها از حملات انتحاری و پیشمرگانه قطعه قطعه شدند ، چنان می نماید که خیاط دهر اصلاً لباسی به موزونی قد و قامت این ملت تا هنوز ندوخته باشد .

در این راه دستان از هر سو و هر سر دراز بود با قیچی ها میخواستند همین لباس کهنه را نیز بر تن مردم بدرانند و توته های آنرا مانند يك غنیمت بدرد بخور با خود ببرند ، و از همین جا فساد اداری و دزدی ها از حق مردم شروع شد .

رئیس جمهور بسیار کوشید تا با ایجاد مجالس توامیت بین اینطرف خط سرحد و آنطرف خط سرحدی که هر دو طرف به زبان واحدی تکلم میکنند صلح ایجاد و کشیده گی ها را از بین ببرد ، ولی نه تنها کشیدگی ها مرفوع نگردید بلکه از يك شهر بشهر دیگر و از يك حمله به حمله دیگر در نقاط مزدهم زیاد تر شد که حتی رئیس جمهور را مجال آن نداد تا جشن سروری این ملت را برگزار نماید . و در تمام این عرصه ها که همه اش عرصه های ثبات و امنیت در کشور محسوب میشود پلانهای دولت و همکاران بین المللی بی نتیجه ماند .

در همین گیر و دار بود که دوره رئیس جمهور به پایان رسید و عصر رقابت های انتخاباتی که آقای کرزی نیز سر سلسله در کمپاین و مصرف پول بود آغاز شد . مردم به این اندیشه بودند تا با تغییر زعامت اوضاع را به کنترل در آورند و عده ای هم درین مفکوره بودند که رئیس جمهور قبلی با تداوم دور سابق ریاست جمهوری اش در پیوستگی به دور دیگر خواهد توانست نظم کشور را بهتر به اداره در آورد .

علی رغم کم رنگی اعتماد مردم به دولت که دلایل واضح نیز دارد ، مردم افغانستان در تاریخ یکبار دیگر نشان دادند که همان گونه که در نشست بن طرح يك افغانستان جدید را در کسوت نوآماده و قبولدار شدند اینبار نیز در کارزار انتخاباتی چه کاندیدان و چه مردم در هر گوشه و کنار کشور با شوق و شغف بی پایان به

نفر دلخواه شان کمپاین کردند . مجلس ها ، ضیافت ها ، هم آیشهای پر ثمری را راه اندازی کردند ، مطبوعات این ستون مستحکم در ارشاد ملی وظایف شان را گاه بای طرفی وزمانی با با طرفی ادامه دادند . روشنفکران و احزاب افغانستان هر کدام شان قدمهای جدی و استوار بخاطر تعین ذهنیت های جدید برداشتند .

مدت تقریباً سه ماه همه اش جشن و سرور و شادی توام با گلایه ها نیز بود . بسیاری اقوام که در طول تاریخ با هم اختلاط نداشتند بر سر منافع بخاطر بدست آوردن زعامت از قبیل اقوام اوزبک ، هزاره و پشتون با هم ائتلاف کردند و با وجود داشتن راه ها و اهداف متغایر ظاهراً در صف همدگر قرار گرفتند نه در مقابل هم ، که اگر صادقانه باشد امید و سکون را بار خواهد آورد . در این جریان بعضی از مردمان بیکار و مستمند ما صاحب کار و شغل شدند و در کمپاین ها مامور شدند و بسیاری مردم به بهانه اشتراك از يك کمپاین به کمپاین دیگر تقدیر نقدی هم شدند . شهرها با عکس ها و شعار ها آزین یافته بود و خود روها جهت سهولت ، مردمان را بخاطر کمپاین ها و اشتراك در هم آیش ها مجانی انتقال میدادند . فکر میشد که روح صداقت و تصاند در فرد فرد این وطن دمیده شده باشد . با این وصف مراکز دینی ، مکاتب و دانشگاه ها از این نعمت محروم بودند و این بخاطر پیشگیری دست و اشوری جوانان در امور اینچنینی بوده است .

حالا سخن بر سر این است که مردم باید همان جشن شادی و سرور خود را از نمایش بحقیقت برسانند دوروز بعد که رای گیری آغاز میگردد تمام مردمی که قبلاً کارت اخذ کرده اند و واجد شرایط انتخابات هستند باید در نزدیکترین پایگاههای رای دهی رفته رای خود را به صندوقهای نفر دلخواه خود بیاندازند ، تا ما قادر شویم در نخستین مرحله بتوانیم رئیس جمهور خود را انتخاب نموده باشیم چرا که دور دیگر مستلزم فرصت کافی و هزینه های هنگفت و تشویش از بعضی ملاحظات را نیز بار می آورد . فرد فرد این وطن آگاه باشند که دگر راهی را که انتخاب کرده ایم از آن هرگز برنگردیم و آن راه صلح و نزدیکی ابناى این کشور با هم است . ما باید افغانستان را خانه مشترك هم بدانیم و اقوام هر کدام اعضای این خانواده هستند . در

سایر کشورها نیز یک مملکت از زمینه های مختلفی از اقوام متشکل هستند در امریکا ، کانادایی ، هسپانیولی ، انگلیسی و سایر اقوام که در آنجا آمده اند و تابعیت آن کشور را کمایی کرده اند امریکایی هستند و از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار هستند در چند سال قبل ما شاهد بودیم که خلیل زاد که در افغانستان زاده شده است ، صرف نظر از این که که است ؟ و چه فکر دارد ؟ در امریکا مشاور رئیس جمهور ، رئیس دفتر استراتژیهای امریکا ، سفیر و نماینده امریکا در ملل متحد تعیین شد همین اکنون او با مای سیاه پوست رئیس جمهور منتخب آن کشور است . در سایر کشورها هم ملت ها همینگونه با هم بافتهای نزدیک دارند . اگر ما هم به این بافتها توجه کنیم و همه همت خود را در راه آبادی کشور به صداقت بکار بگیریم و حقوق همدگر را بشناسیم و به آن صادقانه ارج بگذاریم ، ما هم صاحب یک دولت قوی و یک ملت بهم فشره خواهیم شد . ما باید تمام کسانی که میتوانند رای بدهند و به دلایلی در این راه مشکلات دارند کمک نماییم . به امید افغانستانی که دارای یک زعيم واقعا دلسوز ، صادق و دارای اندیشه های تازه باشد ، لحظه شماری میکنیم تا در 29 اسد لباس های چرکین این ملت که هر آن یک مرتبه در غسل خون آغشته به آتش و دود شده است را به لباسهای نمازی تبدیل ک

## سخن درست و نادرست

در این روزها از وقتی که ما شالله وطن داران ما با کلمات غربی آشنایی بهم رسانیده اند دید  
یا نادرست در پی تخریب و ویرانی خانه های هستند که مادرست در آن از قرن ها ، بلکه  
به زندگی در آن ادامه داده ایم .

اینها که ما از آنها حرف میزنیم کسانی اند که به هیچ چیز بایستگی ندارند و در هیچ راهی  
چیزی را که در زندگی می شناسند ، پیروی از هوا و هوسهای خودشان است ، و آنان  
در گمراهی روان اند ، با داشتن مغزهای تاریک و اندیشه های کوتاهی که دارند خود را  
میشمارند .

از چندی پیش اشارتی داشتم واضح با یکی از این ذواتی که خودشان را از همه والاتر و  
دیدنی نهایت تاریک و اندیشه نادرست به کار شکنی برخاسته و در اینجا و آنجا به سخنانی  
من میخواهم از آنان گفتگو کنم و از همانجا به سخن آغازیم و یکی از گفته های  
کاربرد و استعمال پیدا کرده است که از جمله یکی سر برون می آورد و میگوید : این د



اینها جمله های است که این اقوام از زبان همدگر شان گرفته اند و بدینسان بما ارمغان می گردانند از همین جمله پداست که آنان از ابراز سخن نیکو دور اند و همچون بیشتری از درس خواندگان (در کلاسهای قرن بیست و یکمی غرب) مغزهای شان پر از جمله های پا در هوای نا آگاهانه میباشد .

آنها از دین فهمیده اند و هیچ نمیدانند که ما چه میگوییم و چه میکنیم و به چه می اندیشیم و به چه میکوشیم آنها وقتی سخن میگویند راستی را بر میکنند و همه چیز را ویران میکنند . آنان راستی را مانند خانه های کهنی می پندارند که آرزو دارند آنرا توسط ما ویران سازند . آنها بما نهیب می زنند که بگویند و ویران سازید ولی ساختن دوباره آنرا بخود موکل میکنند و میگویند که ما آنرا از روی نقشه بسازیم . در همین جاست که ما میگوییم آنها از کار ما آگاه نمیشدند و در همینجاست که میگوییم آنها حقیقت را وارونه فهمیده اند و یا به آنها درس حقیقت بطور ناموزون و اشتباه یاد داده شده است . چنانچه کسی از همین قماش در سایت خاوران در ستون آرائه نظریات نوشته بود نباید پیروی راه و اندیشه های قومی ، تباری ، لسانی ، منطقی و دینی باشیم . یعنی که نباید مسایل دین را در حد و راه زندگی بکار بردی بگیریم و از آن ملتس شویم وقتی من به او در ستون بعدی نوشتم که چطور میشود اندیشه های دینی را با یک دست اراجیفی که در بالا ردیف بسته اید تحلیل و تفسیر کرد . او که از دگرها کمی منطق سرش میشد خود را به این بهانه که مقصد او در نام بردن از دین همان مذاهبی است که بین مردم تفرقه ایجاد کرده است میباید و این طومار را با او در همانجا بستم اما اصل سخن در اینجاست که ما در کشور خود چنین کلمات را یک چند صباحی قبل تجربه کرده بودیم یعنی در آغاز جنبش های روشنفکری چپ گرانه ده های 60 و 70 جوانان ما و پیروان احزاب سیاسی چپ یکسره از اعتقاد به ادیان و لوهر دینی که باشد طفره رفتند و منکر همه آن شدند و خود را یکه راست به لادینی و لادینی

در مقابل اعتقادات دینی پدیدار ساختند که نتیجه آن را ما در ظرف سی سال قبل دیدیم که چه بود و لازم به تذکار نیست. آنها به اصطلاح خود شان داشته های ما را به توسط خود مان بدست تخریب پست کردند ولی آنچه را که به اصطلاح خود شان میخواستند در ویرانه های کاخ تمدنی ما استادانه و مهندسی بسازند نه تنها ساخته توانستند بلکه کارهای را انجام دادند که در جریان ساختمان آن قصرهای خیالی هم خود و هم ملیونها از ما را به قتل های فجیع، کستارهای نامناسب، تخریبات کلی محل زیست، آوارگی و جلوه های ناقصی از همین دست.

آنها کوبیدند و ویران کردند و در اخیر هیچ چیزی در مقابل آن بناهای با عظمتی که تخریب کرده بودند ساخته نشد.

آنان اگر از روز اول کارهای ما را می فهمیدند و هیچ می فهمیدند که ما چه میکنیم و به چه می کوشیم، کاش آنها میدانستند که کاری که ما میکنیم بیرون گردانیدن آنها از گمراهی و نادانی ها از مغزها و جا دادن آهنگ صداقت و راستی در آنهاست. و این دو کار با هم توأم شناسایی از دین و شناخت دادن از دین. آرزو داشتیم تا با بکار بدن این هر دو شما را از گمراهی بدور سازیم تا دگر باره قصد تخریب کاخهای زندگی را نکنید.

به گفته معروف مغز آدمی چون کاسه مسین نیست که آنرا بگیریم و با شستن و خاک مالیدن آنرا از گمراهی پاک کردانیم، و آنگاه به دیگران دهیم که چیزهای در آن بگنجانند، ولی آنها نمیدانند که نادانی و گمراهی ها از مغزها زمانی بیرون می رود که آمیغها بجای آن بیایند، و گرنه بیرون نخواهد رفت و اگر هم رفت نادانی های دیگری جای آنرا خواهد گرفت.

شما چنین پندارید که يك دسته از مردم در باره جهان باورهای پدران خود را میدارند و چنین میدانند که جهان زمینیست پهن و هموار و آسمانها به روی آن یکی بالای دیگر و چنین انگارند که میخواهیم آنان را از آن

گمراهی و نادانی بیرون آوریم، آیا از چه راه توانیم؟ آیا با گفتن اینکه "تفهمیده‌اند" یا "اینها راست نیست" آن پندار از مغزهای آنها بیرون خواهد رفت؟ لابد که نخواهد رفت و هواره از سخننان ما جز سستی باور هایشان نخواهد بود. اگر هم یکی آن پندارها را از دل بیرون کرد، پندار غلط دیگری را بجای آن خواهد گذاشت.

پس بیرون راندن نادانی از مغزها جز با یاد دادن آمیغ (آمیزش و مباشرت) ها نخواهد بود.

اگر ما در میان مردم این عربده آغاز کنیم که ما با ده یا چندین دین دیگر که باطل اند در نبرد پردازیم و خواهیم که همه انرا یکا یک بر اندازیم، اگر تنها به آن بس کنیم و بگوییم که این دین ها بی پاست و در مورد آن به نکوهش و ریشخند پردازیم، نتیجه آن باشد که باورهای مردم در مورد دین خودمان سست گردد ولی با همان حال باز ماند. (چنانچه بعضی اشخاص در بعضی روزنامه‌ها و نشریات به همچو اراجیفی پرداخته‌اند و یا واعظی در منبر مسجدی به همینگونه مواعظ پرداخته‌اند که نتایج شوم و مضمز کننده‌ای در بین جامعه راجع به باورهای اصیل مردم ایجاد کرده است. زمانی ما میتوانیم بی پایگی باورهای باطل و دین‌های هرز را بر اندازیم که چنانکه از آنها نکوهش میکنیم و بی پایگی هر یکی را باز مینماییم، معنی راست دین را نیز روشن گردانیم و در باره آن آنچه آمیغ‌هاست با دلیل‌های استوار نشان دهیم که اینها را در دلها جادهیم و آنهای را که عقاید باطله و خرافی اند دور ریزیم، تنها از این راه ما میتوانیم باورهای مردم را بطرف حقیقت اصلاح گردانیم.

بر انداختن پندارهای باطل و گمراه کننده از کسی ساخته خواهد بود که آمیغ‌ها را بجای آن تواند گذاشت. . این کار بجز همین راه از کدام مجری دیگر ساخته نیست. پس کسانی که این سخن پوچ را می گویند که: "کوشش‌های شما تا آنجا که خراب میکند بسیار خوب است؛ ولی ساختنش را بدانش‌ها واگذارید. با

این سخن خود اینها می‌رسانند که تا چه مقدار از این زمینه‌ها دوراند، و در شناخت‌ها تا چه اندازه بیگانه اند؟

اینها دانش چه چیزی را می‌گویند؟ اگر دانش تنها ریاضیات، طبیعیات، تاریخ و جغرافیه است، ما می‌پرسیم: آیا کدام یک از اینها کاری را که ما می‌کنیم تواند کرد؟ کدام یکی آمیغ‌های زندگی را بردم تواند آموخت؟

و اگر دانش هر آن چیز است که راست باشد و از روی دلیل بدست آید، در آن حال سخنانی که ما می‌گوییم خود دانش است. که تواند گفت که اینها دانش نیست؟. آنها معنی دانش را نیز نمی‌فهمند و چنین می‌پندارند که دانش، آنست که از اروپا بیاید و یا آنرا یک استاد به انگلیسی بیاموزاند. اگر این سخنانی که ما می‌گوییم از اروپا آمده بود، آنگاه می‌دیدید که آنها چه تکاپویی میکنند و با چه آب و تابی آنها را می‌پذیرفتند. و به رخ مردم نیز می‌کشیدند.

وقتی ما می‌گوییم آدمی در بدن خود دارای دو دستگاه است، یکی جسم و دیگری جان که هر کدام آن داری خصوصیات علحیده میباشد و یا اینکه می‌گوییم آدمی دارای نیرویی بنام خرد است که داور نیک و بد و شناسنده سود و زیان است. آیا اینها دانش نیست؟ آیا اینها چه تفاوتی با آنچه در روانشناسی گفته آمده است دارد. انسانها باید به عوض نبرد مسایل را به گفتگو در بین هم مطرح کنند که در غرب به آن دیالوگ می‌گویند و همین گفت و گوهاست که چه بسا از نبرد‌ها را جلوگیری کرده است همچنان است در مورد حقیقت دین، ما میتوانیم از طریق گفتگوها و تبادل افکار و علوم بچیزهای غیر قابل شناختی دست یابیم و آن را در ضمیر خود کشف کنیم که این کشفیات در مجموع باعث شناخت ما از حقایق اشیاء و انکشاف ذهنیت‌های ما در مقابل مسایلی میگردد که ما را قادر میسازد تا آن را قلباً پذیرا شویم. وقتی ما در براره آسمان و کیفیاتی از این قبیل بحث می‌کنیم باید مطالعه گسترده‌ای در زمینه‌های شناخت از ماهیت

فضا و اجرام و کواکب آن داشته باشیم و وقتی هم آنرا بخواهیم از طریق آیات قرآنی توجیه کنیم ضرورت است تا ما علم لسان و ملزومات آنرا بفهمیم و به قرآن کتاب خداوند استیلا و آشنایی کامل داشته باشیم که همین ممارست در قرآن گنجینه های دانش معنوی و فیزیکی را در سرچشمه های دانش و تفکر ما نه تنها در مورد آسمان و حرکت ستارگان می آموزاند بلکه هزاران راز کشف نشده را بما نشان میدهد . آیا این خود يك تجربه علمی نیست ؟

ما میخواستیم در این مفصل در مورد سخن ثواب و ناه ثواب حرفی داشته باشیم اما این بحث آنقدر میدان دارد که به آسانی نمیتوان از يك کوچه آن به سهولت و تندی عبور کرد . ما در اخیر این بحث مسایلی را که در فوق به آن پرداختیم جمع بندی میکنیم:

نباید باور های مردم را مقتضای زیر سوال برد در آن صورت مردم و حتی خود مان در مورد باور های اصیل خود شك خواهیم کرد .

کسانی که میخواهند ساختمانهای را که بر منبای آن بنیاد فرهنگی مان از صد ها سال به اینطرف استوار است برهم اندازند هرگز به این فکر نیستند تا آن را دوباره بهتر و خویتر بما بسازند ، فقط این منظومه های اجتماعی هر جامعه است که نظم جامعه خود را کامل و شگوفا میسازد، لذا فرهنگ های وارداتی در کوتاه مدت باعث هرج و مرج دائمی در منظومه های فکری و اجتماعی میگردد . و در دراز مدت ملت و فرهنگ آنرا میمیراند .

وقتی موضوعی را در برابر مردم نفی میکنیم کوشش کنیم تا مفاهیم قوی و عادلانه ای را که بر پایه های استدلال استوار باشد بخورد مردم بدهیم تا مورد قبول واقع گردد .

هر ذهنیتی که ما را بطرف کمال میبرد آنرا میتوان منحیث يك پدیده علمی کار بست و قبول کرد .

ما وقتی میتوانیم تغییر مثبت را در زندگی و طور برخورد اشخاص ایجاد کنیم که با آنها مسایل را بصورت سیستماتیک و بدون آنکه تسلسل آن قطع گردد بصورت دوامدار کارگزاری کنیم. و این کار هم ما را و هم کسانی را که میخواهیم اندیشه های شان بطرف تعالی کشانیده شود به شناخت از جهان و انسان موفق خواهد ساخت.

## حقه بازیهای امریکایی در افغانستان

این نوشته در مورد نظام حاکم در افغانستان و دوستان سیاست پردازان که میخواهند جامعه جنگ زده و تخریب شده ما را که به عمد توسط عمال همسایه شرقی جنوبی ما یعنی طالبان بدست تخریب پست گردانیده شده بود با تغییر و کمک در قلمرو سیاسی نظامی در نظام آزاد بین المللی پرداخته و بازیگریهای خرد مندانه یی را در شکست مودل این دیموکراسی که در افغانستان به فساد و انارشی انجامید با عوامل و ریشه یابی اسباب آن اختصاص دهیم تا مردم ما مدلی از دیموکراسی جهان آزاد را که هنوز قسمت زیادی از این سناریو نا دیده و نا خوانده را درک کند .

ما مجبور خواهیم بود تا در فاصله 1360 تا سال 1388 یعنی این سالهای که در جامعه ما متناظر با دوره اوج بجران در جامعه افغانی شناسایی شده ، که طبیعتاً ! نقطه نظر ها و محدودیت ها و نکات قابل بحث آن دوره را منحیث يك کوله بار ناجور حمل کنیم و شاید هم نقدی باشد در درون نگری و درسهای باشد از شجاعت این قوم که نا گهان در هوای سرمایه داری جهانی به در شد .

اکنون در شروع قرن بیست و یکم بهتر میتوان دید که به چه ترتیب بسیاری از ارزشها و بدیهیاتی را که جامعه اسلامی ما با آن سروکار داشتند بتوسط با تمدن ترین کشور ها در ظرف همین چند سال چقدر نا معقول و ظالمانه از دست ما گرفته شد . در پی این مدت ارزشها و باورهای را که ملت ما نسل بنسل از نیاکان خود به ارث برده بودند همه را در این دگرگونی در حاله از ابهام و سردرگمی ایکه نظام های حاکم حامل آن

بوده است ، جهان ما را بجهان نامعقول و غیر تحمل تبدیل ساخته و حالا هم آمده اند تا از خونهای ریخته شده ما حساب بگیرند و باز هم گرگ و گوسفند را بنام صلح و آشتی در یک آبشخور استاده نمایند تا در آینده ما مدل تازه ای از خدعه و نیرنگ جدید را تجربه کرده باشیم . ما در این سلسله نوشته ها میکوشیم تا علل و اسباب اینهمه بد بختی ها را که کی مقصرو نارساست ؟ اگر با ما باشید باز شناسی خواهیم کرد .

آغاز جهاد افغانستان با استقرار حزب کمونستی خلق افغانستان با سقوط دولت جمهوری محمد داوود خان از طریق یک کودتای خونین که منجر به کشته شدن اکثریت خانواده داوود خان گردید نقطه چرخشی بود در راه تغییرات اساسی در افغانستان و پا گرفتن جهاد این کشور بر علیه رژیم کمونستی افغان و قوای اشغالگر شوروی که در پاکستان و ایران اوج گرفت و توسط کمک های پنهانی ایالات متحده امریکا و کشور های غربی در حالی تمویل میگردد که این کمک ها از طریق پاکستان بدست مجاهدین افغان از گاو غدود میرسید .

در اینجا امریکا از روز اول دو هدف بزرگ داشت :

5 . استقرار و بالقوه سازی نیروهای مجاهدین افغان که از اثر اشغال خاک شان توسط یک قوای الهادی ، نیروی تازه ایمان که روح شجاعت معنوی را در بین صفوف مجاهدین تقویت و از اعتقاد و نیروی کامل ایمان برخوردار بودند . که توسط این روح ایمان ، انهدام بدنه های قوی کشور های بلوک کمونیزم توسط مجاهدین افغان قابل پیشبینی بود که این گروه با ایمان ، دارای شجاعت بالقوه و مهارتهای ابتکاری جنگی نیز بودند که امریکا با استفاده از این توانایی ها میخواست توسط آنها سرنوشت جنگ سرد را که جهان سرمایه داری را بخطر نیستی تحدید میکرد یکطرفه کند .

6 . امریکا تلاش دائمی بخرچ میداد تا این نیروها دارای یک استراتژیی طول مدت سیاسی و اقتصادی که باعث ایجاد یک قدرت عظیم اسلامی و دارای قابلیت های بالقوه نظامی در منطقه نشوند . روی این اصل امریکا و



سایر حامیان جهاد افغانستان هرگز نخواستند تا نیروهای پر قدرت جهاد افغانستان دارای افکار و اندیشه های سازندگی برای بقای فردای خود باشند . و به این مناسبت بصد ها ترفند و حیل متوصل گردیده ضیاء الحق و بعداً نواز شریف و دیگر حکمرانان نظامی پاکستان را ترغیب کردند تا تمام فعل و انفعالات مجاهدین را در يك دایره بسته نگاه دارند و از اتحاد و پیشرفت شان بهر ذریعه ممکنه جلو گیری کنند . و شرط بدست آوردن سلاح و کمک های مالی را برای مجاهدین منوط به پیروی از آی اس آی و دولت پاکستان قرار دهند از این قرار بود که زمانیکه مجاهدین داخل کابل شدند قبلاً سبغت الله مجددی را که از رهگذر سن و سال و قوای نظامی شایستگی رهبری را نداشت در نشست راوپندی وی را در يك دوره دو ماهه بصفت رئیس جمهور مثل تعیین و به کابل اعزام داشتند که فاقد هر گونه برنامه های کاری و سیاسی و قدرت نظامی بود که در نتیجه در همان آغاز اوضاع کشور از کنترل خارج شد و کابل و سایر شهر های افغانستان یکی بعد دیگری در دام جنگ های داخلی خانه به خانه و شهر بشهر گردید ، که این رخداد را نمیتوان يك امر تصادفی و یا کم مایگی مجاهدین تلقی کرد ، بلکه حاصل فعل و کش های شیطانی دست های پشت پرده بود که هر آن افغانستان را بطرف بی ثباتی قصدی می کشانید که این وضعیت حدوداً بیش از يك دهه طول نکشید که امریکا با تبارانی پاکستان طلبه های را که در حین جهاد افغانستان از مهاجرین داخل مدرسه های تعلیمات دینی در پاکستان بودند به علاوه طالبانی که از تبار طرف جنوب حط سرحدی دیورند بود یکجا ساخته و آنها را بعد از انسجام به يك نیروی بالقوه تبدیل و داخل افغانستان ساختند تا توسط آنها زعامت افغانستان را که در دست پروفیسور برهان الدین ربانی و از تبار تاجک بود از قدرت خلع سازند که اینکار هم به طالبان و هم به جنبش مقاومت شمال خیلی گران تمام شد . نتیجه آن رویکرد خونهای زیادی از هر دو جانب هم مردم و هم طالبان ریخته شد و طالبان بعد طلفات زیاد قدرت را در افغانستان در حالی تصاحب گردیدند که احمد شاه مسعود یکی از شجاع ترین

فرمانده جهاد افغانستان تا دم مرگ مبارزه خود را در مقابل طالبان پاکستانی دوام داد . بعد از ترور وی واقعه شگفت انگیز یازدهم سپتامبر 2001 در امریکا بوقوع پیوست که با مرگ این رهبر بزرگ جهادی افغان بی ارتباط نبود چرا که بعد از آن رئیس جمهور بوش به بهانه ای اینکه طالبان و القاعده بی ها در این حملات دست داشته اند قوای خود را بدون مجوز قانونی که عرف بین المللی هست مانند اشغالگران قرون اوستایی و حکومت انگلیس که نیروهای خود را بخاطر بست و توسعه اراضی اشغالی خود داخل مناطق جدید میگردند قوای خود را داخل افغانستان در حالی ساختند که مانور های نظامی از زمین بجزو هوا بالای افغانستان طالبان بشدت سرسام آور و مرگبار شروع و بعداً سایر کشور ها مخصوصاً ناتورا ترغیب کرد تا آنها نیز در افغانستان نیرو بفرستند و بوش به اصطلاح خود کانگره امریکا را به این متقاعد ساخت تا امریکا عملاً داخل يك نبرد جدی بخاطر احای دهشت افگنی که افغانستان نقطه شروع آن بود گردد .

امریکا ضرورت به آن داشت تا در ساحات دولت داری افغانستان بعد از آنهمه قتل و ویرانی نظام اداری کشور تخریب شده از جنگ افغانستان را باز سازی نماید معهدا در ساحه دیپلوماسی و سیاست های روز يك تعداد مردم های معلوم الحال را که بنا بر علتی خاک افغانستان را ترك گفته بودند ، بشمول پادشاه افغانستان که آخرین روز های عمر خود را می گذرانید با تعدادی از شخصیت های از داخل افغانستان همه را وا داشت تا در يك نشست بین المللی که از طریق اداره سازمان جهانی ملل متحد برنامه ریزی میشد گردد هم جمع آیند که فر آیند آن نشست بن بود . که در نتیجه این نشست يك سلسله توافقاتی روی نحوه حکومت آینده صورت گرفت که ملل متحد و کشور های ناظر از این پروسه جانب داری کردند و با يك برنامه عاجل لویه جرگه ها دایر و قانون اساسی افغانستان و حکومت موقت و انتقالی و انتخابی پشت هم تشکیل و پا گرفتند که غرب آقای حامد کرزی را که در افغانستان شناخته نبود نمیدانم از کجا وی را پیش کشید و بخاطر شناساندن او، وی را در

چند کانفرانس مطبوعاتی و مصاحبه‌های خاص و پیوست بهم از او شخصیت سیاسی ساختند تا زعیم آینده این کشور باشد که وی در میان افواها و سروصدا های زیادی ناشی از تقلب در انتخابات 1384 که بارها عنوان شد اما گوش شنوایی به خاطر شنیدن اعتراضات فریاد ملت پاسخ نگفت. حامد کرزی در مدت هشت سال از گرفتن قدرت افغانستان که چهار سال آن را به صفت رئیس جمهور منتخب افغانستان سپری کرد توانست تمام زیر بنا های اقتصادی کشور را به بهانه تقویه روش های بازار آزاد که بزعم خودش در قانون اساسی مسجل گردیده بود در معرض لیلیم برابر سازد یا بحالت فلج نگهدارد. این شیوه تا فروش املاکات ملی، فابریکات، شرکت های تولیدی و خدماتی تصدی ها و بانک ها مزارع کشاورزی معدنیات و غیره را در بر گرفت. بر علاوه مبالغ هنگفتی که از این رهگذر نصیب دولت شد و این به علاوه کمک های چندین ده میلیاردی که اعداد کیهانی را میسازد در باز سازی افغانستان به ترتیبی مصرف شد که بیشتر از انکشاف برنامه های دولتی پروژه های اشخاص قدرتمند که با این پولها سروکار داشتند به علاوه موسسات غیر دولتی خارجی که شامل هیچ گونه مالیه پردازی و حسابدهی حقوقی نبودند به گل و ثمر نشست.

آمریکا در ابتدای وحله به بهانه اینکه طالبان رژیم مطلوبی نیست و با القاعده و شبکه تروریسم بین المللی به رهبری اسامه بن لادن در انفجارات مرکز تجارت جهانی در شهر نیویارک و عمارت پنتاگون دست داشته است با اجرای مانور های بی نظیر نظامی که توسط راکت های رهبری شده کروز و هوا پیمای های بمب افکن بی 52 تمام ساحات کشور را از طالبان پاک و خون دها هزار طالب بدون تفکیک و توجه توسط جنگنده های امریکایی به امر فرماندهان نظامی امریکا ریختاند شد و علاوه تا تمام کشورهای دنیا را ترغیب کرد تا در این مبارزه بی امان علیه تروریسم و قاچاق مواد مخدر اشترک داشته باشند.

اما بالاخره بعد از سپری شدن يك دهه امریکا متوجه میشود که پای او و دوستان شريك در سنگرش در لجن زار جنگ در افغانستان گیر مانده است و حالا که رهبری و طرز دید و یقین در امریکا با تبدیل زعامت آن

کشور از بوش به او باما تغییر یافته است، امریکا سعی دارد تا راهی بیابد که پاهای خود را از این لجن که تا حلق همه چیز را در خود فرو میبرد بکشد ولی بقول سیاستمداران کهنه کار که همه مسایل و فعل و انفعالاتی از این دست را زیر نظر دارند کار آسان و ساده‌یی نیست . شروع این کارزار از اندازه تمام عمر رئیس جمهور موجوده امریکا طولانی تر است و بر میگرود به سازمان سیا و دولتمردان امریکایی که هر شب خواب هراس ناک موجودیت موشک‌های بالستیک زروی را در زرادخانه‌های شوروی میدیدند، به این شدند تا جنگ سرد را بتوسط همین نیروهای سر بکف و جان فدای مجاهدین افغان پیش ببرند و شوروی را توسط آنها نابود سازند که اینکار از ادرس اسلام سوژه دلتشینی برای دولت مردان و نظامیگران امریکا و دستگاه‌های استخباراتی آن و معاونین آن در پاکستان و اسرائیل و حتی مصر آماده ساخته بود .

بیشتر جنگجویان جنگ افغانستان مجاهدان تحت پشتیبانی پاکستان و چریک‌های وابسته به چهار جناح مجاهدین افغانستان بودند. یکی از گردانندگان پیشین عملیات پنهانی سیا می گوید :

"نزدیک به ۳۰۰ هزار جنگجو در افغانستان موجود بودند که میانه رو بودند مگر از جمله ۱۵ هزار نفر از آنها در زمره‌ی اسلامگرایان افراطی بودند". بیشتر آنها افغان تبار بودند اما شماری از جهادیون، از دیگر نقاط جهان همچون مصر، اردن، عربستان سعودی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج آورده شده بودند. این همه، نطفه‌ی آغازین **اسامه بن لادن** و پیدایش سازمان القاعده شد که در خلال جنگ رخ می نمایانند. آنان به اصطلاح عرب‌های افغان شده شرکت کننده در جنگ، اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و مرد شماره دو القاعده و دهها هزار جهادی از کشورهای عربی، اندونزی، فیلیپین، چین و دیگر نقاط دوردست جهان اسلام بودند.

آنها چریک‌هایی بودند که پس از جنگ به خانه هایشان در الجزایر، مصر، لبنان، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و در آنجاها نیز جنگ را ادامه دادند. بسیاری از آنها مهارت‌های تروریستی

مانند ترور، خرابکاری، و بمب گذاری را زیر دست ایالات متحده و متحدانش در مکتب سی ای ای و آی اس ای آموخته بودند □□□□

سال 2001 سال سنجش استراتژیهای فساد بی پایان برای افغانستان و شروع دست بازیهای جهانی بخاطر باز کردن راه لوله های نفتی که می بایست از طریق افغانستان میگذشت که طرح آن بار اول در مستقر ساختن طالبان آرزو برده میشد که اما تا حالا بعد از سیزده او ند سال توانست آن لوله تمدید یابد و از طریق این کشور بگذرد.

و اما تجاوز امریکا به افغانستان نقطه شروع امید های بی بنیاد آن عده خوش باورانی که از دست امریکا و غرب آرزوی بدست آوردن مائده های بهشتی را داشتند و نقطه عطفی برای پر کردن جیب های خالی آن عده از اشخاص و افرادی که در ملازمت امریکا به افغانستان از مدخل نشست بن وارد شدند و خود را با از بین بردن و ذلیل کردن يك ملت سر بلند به سخره های سیاه و سخت های دنیای سرمایه رسانیدند . و اما ملت چه ؟ در این نوشتار حد اکثر کوشیده میشود تا آنچه ما حاصل تداوم فریب و دست کاریهای امریکا و قوای ناتو در افغانستان است واضح و واضح از روی آن پرده برداری شود:

قبل از آن که پایه ها و عوامل و موضوعاتی را که باعث مداخله خارجیان در رخداد های این کشور در کوران افغانستان را مورد مطالعه و دقت قرار دهیم ، چنانیکه انگیزه نگارش این نوشتارها (افغانستان بستر جنگ های دایمی) ایجاب میکند باید اولاً به رخداد های مداخلات و هجوم بیگانگان قبل از هجوم شوروی ها و آغاز تجاوزات آشکار آنان در افغانستان بطور موجز پرداخته و دلایل شکست شوروی و حاکمان حزب

دیموکراتیک خلق را بازتاب داده رول مجاهدین و سایر قدرت های منطقی و فرا منطقی و دلایلی که منجر به کمک داعیه افغانستان تا سقوط شورویها و حاکمان طرفدار آنها شده است پرداخته و بعداً علل و انگیزه مداخله مستقیم نظامی امریکا را با دلایل و اسباب آن تحت عنوان افغانستان و جایگاه نوین آن در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم مورد تحقیق و ارزیابی قرار داده پایه های مستحکم و یاسست و لرزان دولت افغانستان و گروپ حمایه گر آن را در صداقت و یا عدم آن، از مسایل ایکه به وقوع پیوسته است و یا در آینده ممکن است واقع شود باز شناسی کرده به عوامل و اسبابی پردازیم که باعث سر در گمی اوضاع نامعین در بین این ملت و مهمانان خود آمده شان شده و قبل از اینکه به رنج و آلام همیشگی این ملت پایانی سراغ شود که تا هنوز سراغ هم نشده است، چه تازیانه های بیهوده سیاسی و اجتماعی و سهل انگاری های ملی و بین المللی و اغماض و چشم پوشی از واقعیت های عینی، ذهنی، کلتوری و قانونی ایکه این ملت را دائماً تفرقه نگه داشته است، و راه ها و روش های را که هرگز به این ملت سودمند نیست باز شناسی کرده و عوامل دیر پای استعمار جهانی را یکجای با کامیابی و یا ناکامی افغانستان و شرکای قدرت آن بر ملا ساخته و یک بار دیگر به دنیا و جوامع ایکه ظاهراً طرفدار صلح و امنیت و ترقی کشور هستند فهمانیده شود که ملت فقیری نظیر افغانستان میتواند این حرکت در دایره مسدود جوامع بین المللی را که دائماً در افغانستان، فلسطین، یوگندا، اتوپیا، چات، مغرب، عراق و سایر کشور های گروپ جنوب در داخل این دایره مسدود در چرخش میباشد، را که هیچوقت و بهیچ صورت حرکت در میان آن را که نقطه آغاز و پایانی ندارد بشکنند و این نکته واضح شود که «آیا شرف آبرو و حیثیت کشور افغانستان که، همواره پامال اندیشه ها آرزوها و نقشه های خوب و یا خراب این کشور ها شده، نقطه آغاز و پایانی داشته باشد و یا زور و تسلیحات و تفکرات شان رهنمود و قانونمندی در جامعه افغانستان را همیشه در چالش خواهد کشید؟»

## پیشینه مداخلات در تاریخ معاصر:

میر غلام محمد غبار در طلّیعه کتاب افغانستان در مسیر تاریخ میگوید: «شرایط تاریخی و اجتماعی مردم افغانستان را همیشه در پیشا پیش سپاه نهضت و جنبشهای نوین، برای تامین زندگی نوین جامعه قرار داده است»<sup>4</sup>

### مشخصات افغانستان در ختم قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم:

افغانستان با مشخصات پیشیه تاریخی خود با بیشترین مدنیت های تاریخی جهان (ازاین رو) آشناست (که حلقه وصل میان مدنیتهای هندو چین و ایران و مصر و بابل بوده است). بدین معنی که تمدنهای بین النهرین، سواحل شرقی مدیترانه، مصر و ایران، یونان و روم که با هم مقتبس میباشند در حالیکه تمدن چین و هندوستان هر يك جداگانه و مستقل تر بوده اند، ولی افغانستان نظر به موقعیت جغرافیایی خود هم با مدنیت مدیترانه آشنا بود و هم با مدنیت های هند و چین داخل تماس بود.<sup>5</sup>

بنادولت ابدالی زمینه يك دولت مقتدر را به رهبری و قیادت احمد خان ابدالی در (1747-1773) قایم نمود.

پادشاه با اختیارات فوق العاده در سر(صدر) تمام تشکیلات اجرایی و قضایی و نظامی قرارداد داشت و از آنجائیکه شخص با دیانت و صاحب تقوی بود او را بنام پدر میخواندند.<sup>6</sup> در «25 سال سلطنت احمد شاه، مرکزیت دولت و امنیت عمومی طوری قایم شد که فیودال و ملاک در رفتار خود نسبت به دهقان مسؤلیت خود را در برابر دولت احساس کرد، تجار و پیشه وران نیز زمینه کار و فعالیت بیشتری یافتند.

1- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، (ایران، چاپخانه نهضت، سال 1375)، ص. 5.

2- همان...، 106، جزوه اول

3- همان...، جزوه دوم، ص 595.

دولت احمد شاه در داخل شرایط خاص تاریخی ، توانست که برای تشکیل مجدد افغانستان خدمت مهم سیاسی نماید . با وجود آن این دولت صاحب اشتباهاتی نیز بود . هدف ما در این تذکرات این نخواهد بود تا تاریخ مفصل افغانستان را باز گو کنیم فقط هدف ما در رأس این مجمل این است تا مردم ما مخصوصاً طبقه جوان کشور ما این را بیاد داشته باشند که در ساختمان و شکل و استقرار این ملت در حدود جغرافیای پیشینه کنونی آن چه تغییرات و تحولات مسبت و یا منفی تبارز کرده و ملت مظلوم و نهایت با غرور ما چطور توانسته اند پا های اجنبیان پر قدرت را که در افغانستان بخاطر آزمندیها و استیلا ی سیاسی کشور را در نور دیده بودند به باتلاق های مردانگی خویش گیر آورده و آنها را به سرحد خست و تباهی از ملك شان بیرون رانند . در این اثر کوشیده میشود تا فهمیده شود که آزادی و حریت این ملت به چه قیمت حمایت و حفظ شده است و ما میراث داران کدام گروه از اقوام در بین ملل و نخل دنیا می باشیم و مروت و مردانگی ما و نیاکان ما چه دست آوردی در بین سایر ملل و نخل داشته است . ازین سبب نا گذیریم تا گوشه های تاریخ پر حماسه این ملت را ورق زده و مورد دقت قرار دهیم و اعمداً به مسائلی پردازیم که توسط آن ما بتوانیم باز مانده های این ملت شکوهمند و پر غرور را در راستای ساختمان یک ملت واحد هدایت کنیم ، و از این سبب است که ما از مسائل از عمده و پیچیده تاریخی صرف نظر نموده صرف به موضوعانی می پردازیم که دانستن آن نهایت ضروری میباشد .

افغانستان بستر جنگ بی پایان در تداوم فریب

قسمت دوم



آرزوی بشر برای دستیابی به امکانات و توانمندی‌های جدید، به اندازه‌ی خود بشریت قدیمی است. بشر همواره کوشیده است تا در طول ازمنه این توانایی جدید را که گاه‌گاہ به آن نیاز مبرم می‌رود از طریق میدانهای جنگ و فساد، معامله و خدعه بدست بیاورد چنین است سر نوشت کشوری که ما در آن زندگی میکنیم و کشور های که مانند وطن ما هنوز پاهای خود استاده نیست و رجال های واقعاً برخاسته از خانواده افغانستان در سر نوشت کشور تصمیم گیرنده نیست.

از چند هزار سال که تاریخ پر بار این کشور شروع شده است، همه آن در زد و خورد های که اغلباً روی تاریخ را خونین نموده است به زندگی خود ادامه داده است این لکه های خون گاهی به چهره ساکنان این کشور نشسته و اغلباً به چهره کسانی نشسته است که به این کشور تاخته اند.

اما تاخت امروز در کشور ما چیزی دیگری است و از آبشخور دیگری سیراب می شود؛ از این سبب است که در این نوع تاختها که از سی و اند سالی در کشور جریان دارد چهره مردانگی و شجاعتی که در میدانهای جنگ با قربانی ها ظاهر میشود به ندرت ظاهر گردیده است، زیرا در تاخت های قرن بیستمی و بیست و یکمی بعوض شجاعت در میدان جنگ معامله و خدعه که فساد را نیز همراه دارد کارگر میباشد.

از این سبب است که امروز روی و ماهیت میدانهای جنگی به ناجوانمردانه ترین وجه آن اکثراً در چهره های خدعه و نا مردی ظاهر میگردد. چرا که امروز سیستم سرمایه داری که اساس خود را بر حداکثر کردن سود و استثمار انسان از انسان بنا نهاده شده در تمام دنیا به فاتح یکه تاز و بی رقیب در میدانهای کار و سیاست جهانی بال گسترده است که هرگز کشور های زیر رشد یا فاقد رشد را مجال این نمیدهد تا نفسی بخاطر استقرار ثبات و انکشافاتی که با جهان معاصر التزام دارد بکشند. و چنانچه اگر روزی

انسانی و یا سرزمین جدیدی را جهت کسب سود پیدا نکند، می‌میرد. زیرا این سیستم تنها از طریق استثمار و چپاول منابع سرزمین‌های نو و بکر، بحیات خود ادامه می‌دهند.

برنامه صنعتی کردن کشورهای فقیر در دستور کار کشورهای غربی از همین قرار قرار صورت می‌گیرد، به این معنی که نباید این کشورهای فقیر به کشوری ثروتمند و صنعتی تبدیل شود. این کشورهای انکشاف دهنده همواره در صدر برنامه‌های این موضوع را مد نظر می‌گیرند تا سرمایه‌های خارج شده از کشور مورد نظر چندین برابر به میزان سرمایه‌های‌های نصب شده در درون کشورهای زیر اعمار باشد، به این معنی که توجه شود که در بسیاری از موارد میزان سود بازگشت شده به کشور در حالت رشد و صنعتی شونده چندین برابر میزان سرمایه خارج شده باشد. و بخاطری که این هدف کشورهای کمک‌کننده بر آورده شده بتواند این دونرها از دو عامل کار می‌گیرند؛ یک سرمایه را از طریق منابع‌ایکه بیک ترتیبی سابقه فساد و اختلاس را دارا میباشند در برنامه‌های انکشافی شریک می‌سازند. این دونرها می‌کوشند تا در داخل مملکت اشخاص و موسسات هم‌رنگ خود را پیدا کنند تا توسط آنها از گذاشتن سرمایه در جای‌های مناسب آن جلوگیری گردد که این مسئله چندین عوامل تازه را در کشور میزبان سر جابه‌نگاه می‌دارد. اول بد امنی و بی‌امنی را بار می‌آورد زیرا خاصیت موسسات فساد گستر این است که جامعه را هر قدر هم نیرومند باشد تا سرحد مرگ بطرف تباهی میبرد. نتیجه این میشود که در منطقه گروه‌های تبه‌کار همسان رشد نموده میدانهای وسیعی را برای تولید مواد مخدر و تجارت تریاک را با نقل و انتقال سلاح غیر مجاز را برای گروه‌های دهشت‌گرد در داخل کشور فراهم ساخته و بخاطر تسجیل عملیاتهای خرابکارانه و مافیایی خود می‌کوشند تا تعدادی از اراکین بلند پایه دولتی را نیز در این جنایات و خرابکاری‌ها از طریق پرداخت سودهای کلان شریک سازند. که این هم دو نتیجه‌آنی را در کشور میزبان پایه می‌گذارد؛ یک دوام و امتداد جنگ. دو

گسترش نا امنی در مناطق دارای امن . سه: ایجاد وحشت در میان مردم . چهار: بی اعتبار ساختن نظام دولتی در کشور . پنج: ایجاد تفرقه های زبانی ، نژادی ، سمتی و حتی خانه بخانه .

در چنین مرحله بی حکومت ها هر گز نمیتوانند بار فقر را از دوش مردم بردارند و با ایجاد نا امنی های فرمایشی ، ضرورت احساس میگردد تا ماشین جنگی کشور های مهمان در يك برنامه نا معین و نا مشخص برای ادوار طولانی در کشور میزبان حضور خود شان را حفظ کنند .

در چنین حالتی قوای مهمان میتواند آرزو ها و خواهشات اقتصادی ، و سیاسی خود را بالقوه بالای کشور میزبان (افغانستان) تعمیل و تحمیل نمایند . که اکثراً بستر این جنگ های فرمایشی و محل وقوع نا آرامی های ناشی از آن نیز قبلاً توسط قوای مهمان و حتی مراجع دولتی تعیین و تثبیت میگردد .

در چنین حالتیست که کشور بطرف بی برنامه گی و بد برنامه گی که به دلایل فوق عدم مدیریت سیاسی را در کشور بشکا افتضاح آمیز آن بار می آورد که نتیجه آن اقتصاد در هم شکسته و مصدومی می باشد که هیچ نوع نویدی جز فقر و بی امنیتی در قبال خود ندارد .

در چنین حالات که اوضاع از کنترل خارج میگردد زمینه های بی ثباتی و تعلق سرنوشت کشور میزبان به مهمانان شکل اجتناب ناپذیر را کسب میکند .

حال می بینیم که کشور ما افغانستان در چنین هوا و فضایی گیر مانده است که رهایی از آن کار بی نتیجه می باشد . چون پیکر اقتصادی مردم در کشور ما از اثر عاملهاییکه در بالا ذکر شد به سطح بسیار نازلی از قدرت و مقاومت رسیده است مردم بدون اینکه مجال دفاع از خود را بیابند در دامهای عنکبوتی نیرو های خدعه و فساد که کلاً از بیرون بر نامه ریزی میشود می افتند و در چنین شرایط است که ما ناظر آن میباشیم که حتی در شرایط انتخابات و تعیین رئیس جمهور جدید کشور حتی مردم موفق نشدند تا ثلثی از نتیجه آرای ریخته

شده در صندوقها را بدست بیاورند چرا که نیروهای شبکه اختاپوتی سیاسی و اقتصادی قبلاً زمینه پر کاریهای صندوقهای رای را در هزارها موضع از قبل آماده ساخته و مهره ای را که میخواستند به ریاست جمهوری بنشانند او را با برگهای برنده در مقابل يك ملت شکست خورده در اریکه قدرت می نشانند . حال فکر کنید که موسسه جهانی برای جهانی ساختن حکومت ها تا کدام اندازه راه اشتباه و ناصواب را طی میکنند . آیا فکر میکنید که سرنوشت شوم این چنین ملت ها باعث تداوم جنگ ها در يك حلقه وسیع و با طیف ویرانگر باعث از پا در انداختن صلح و ثبات در جهانی که قدرت این را دارد تا هفتاد مرتبه به توسط سرگلوکه های اتمی جهان را به جهنم سرتاسری برابر نخواهد ساخت . لابد که این مسایل باعث ضعف عوامل بازدارنده اسلحه ستراتیژیک زروی که اکنون ایران و پاکستان و کوریا و هند و شرق و غربو شاید هم القاعده آن را داشته باشد چه تصویری شومی را به جهان نشان خواهد داد .

**عقب نگه داشتن اقتصاد کشور علی رغم پولهایی که در سطح داده های پولی جهانی در مورد افغانستان مطرح است :** با وجود صرف چهل میلیارد دلار که به شیوه ای که در فوق ذکر شد کوشش های کشورهای غربی و صاحب سرمایه و تکنولوژی بر آن بوده است تا این کشور را از نظر اقتصادی عقب نگهدارند، چرا که تنها از این طریق است که می توانند افغانستان را وابسته نگه داشته و سیاست تهي سازي را در مورد این کشور به اجرا در آورند . عقب نگه داشتن اقتصاد کشور ما ممکن است به دو صورت انجام گیرد: یکی اینکه ابزار پیشرفته تولید را هرگز در اختیار این کشور قرار نداده و از این طریق کشور را با نظام دولتی آن تحت نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی در آورده، و مجبور میسازند تا با عقب افتاده ترین و ابتدایی ترین ابزار تولید، فعالیت های اقتصادی خود را انجام دهند . چنانچه ما در امر انکشاف زراعت می بینیم که فاقد هر گونه امکانات کمکی به کشاورزان از قبیل کود کیماموی و گندم بذری و مجادله علیه آفات و امراض و ترنری و نباتی میباشیم که تمام کشاورزان کشور از نبود بانکهای انکشاف دهنده صنایع غذایی و کشاورزی و موسسات خدماتی آن محروم

هستند و این در حالیست که در هر هفته يك بانک خصوصی تجارتي که بر مبنای سود استوار است باز میگردد. و چیزی که بسیار واضح است این موضوع هست که هم موسسه خدمات زراعتی افغان و هم بانک انکشاف زراعتی افغان در دوره کار جناب حامد کرزی بسته و به لیلام گذاشته شد که خود این يك پیام شوم برای ویرانی بنیاد های کشاورزی در کشور میباشد.

قدر مسلم است که قصداً این جو بمیان آمده است تا در این صورت سطح تولید محصولات کشاورزی بسیار پایین و کم و فاقد مرغوبیت در بازار های جهانی باشد چنانچه در سال گذشته چندین قرار داد انار با کشور چین نسبت اینکه دهقانان حشره ای که در بینی انار جای میگيرد و از اثر فساد در بین جوف انار دانه های آن را فاسد میسازد، را از بین برده باشند، از پودر بی اچ سی که يك سم کشنده و مهلك است کار گرفتند که کلیه انار ها واپس مسترد گردید. در چنین موارد که انگشت شمار نمیشد و این مشکلات ناشی از حشرات که اکثراً میوه های افغانستان را فاقد رقابت در بازار ها ساخته است کشاورزان این کشور را مجبور میسازد که محصولات غذایی و سایر مواد مورد نیاز خود را خود تهیه نکنند و یا به کشت مواد مخدر و ترياک روی بیاورند و یا هم قریه و روستا ها که محلات کشاورزی را ترك گفته جهت یافتن کار در شهر ها کوچ کنند. و ضروریات کشور را از کشورهای پیشرفته و صنعتی که سطح تولیدشان بیش از نیاز داخلی آنان می باشد خریداری و وارد نمایند. چنانچه به صدها هزار تن آرد گندم و برنج همین اکنون از خارج از کشور وارد میگردد در حالیکه کشاورزان ما قادر نیستند بنا به مشکلاتی که در فوق شمه آن ذکر شد زمین خود را کشت کرده بتوانند. همین اکنون افغانستان که خود يك کشور زراعتی است به بازار فروش محصولات کشاورزی کشورهای خارجی تبدیل شده است، که البته در قسمت مراکز صنعتی افغانستان هم همین روال موجود میباشد.

این مسایل خود مبین فقر و تنگدستی مردم و پایان آمدن رشد آهنگ اقتصاد ملی در کشور در دراز مدت گردیده و یکی از عواملی است که افغانستان را همیشه به دخالت بیگانگان و بستر همیشگی جنگ

تبدیل کرده است که در بحث های آینده پرده برداری بیشتری از این وضعیت ناهنجار که در کشور جریان دارد صورت خواهد گرفت

### پیش در آمدی بر نوشته استاد نگارگر

منکه از حال و هوای نا بسامان این وطنی که در طول دوره جوانی تا به پیری لحظه ای بخاطر درنگی شهد خوشیهای را که میگویند انسانها میداشته باشند نه چشیده ام، این سر و آن سر دست بدامان تارنما ها که هم ارزان هستند و هم از سوی بخت به آن دست رسی دارم از این تارنما به آن و از این فالیز به آن فالیز شتافته ام تا باشد که فالیزی مانند فالیز مرزا که با تعریف جناب نگارگر از شیرینی محصولش آب بدهن خشک می تراود و لذت می آورد بیایم ولی همه اش قصه فتنه و فساد فلان و بهمان را می خوانم و فلان بی مروتی و معامله گری را که پشت انسانها را در مردانگی خشک میکند تا به نوشته دوست دیرین نگارگر عزیز رسیدم که دم از مفصل عشق زده بودند که خواننده را به "شادی مرگك" فرا میخواند .

منکه سالها نرد عشق نباخته بودم و حتی قصه آن را که مفصل آن از هر دهنی شیرین است نیز نشنوده بودم برایم جای خرمی بود که این قصه هر گز نا تمام را از خامه استاد عشق بشنوم و چنانیکه مولانا از سخنان آن مرد (شمس) ﴿ کریمانه حظ میکرد لذتی بیایم، ولی وقتی به نوشته داخل شدم چاشنی آن هوشم از سر پرد زیرا این سخن عشق نه، بلکه قصه يك ملتی را حکایه میکردند که همه چیزش را از نزدش گرفته و در مرداب زمان غرق کرده بودند .

در ابتدای کوچه سخن از طلا و مس رفته بود که تداعی يك داستان واقعی را در ذهنم پس از سکوت بیست و اند سال زنده ساخت و آن قصه، این بود که "احسان جوان با همیت و پر صداقت که اولین بهره های جوانی را با نامزد شدن با يك دختر فرزانه به بهاره نشانداده بود سر موضوعی میانه شان مانند بن لادن و امریکا برهم میخورد و به دوست نامزدش (دختر) میگوید: "منت اکسیر ما را زند زیر بار کرد از طلا گشتن پشیمانیم ما را مس کنید" و آن دختر که از زیب و فرجوانی زیبایی را تا گلگونه های رویش به ارمغان داشت فوراً احسان را مس ساخت و این احسان بود که مس جانش در تنور مصر جان روزهای امید و جوانی را در یأس شکست عشق عراقین بسر سوزانید؛ همانند اسامه که طول و عرض میرانشاه و وزیرستان را تا چترال و باجور و سوات به دهها بار پیمود تا باشد که نهانگاهی برای غمهایش پیدا کند که نشد. "برمیگردیم بر سر پالیز میرزا! جناب نگار گر که قبلاً اشاره کردم نوشته خویش را به سخن عشق تمهید بسته بودند خواننده را اولاً تر دانست که به نهیب عشق در راه، راست سازد و وقتی ما هم مسیر مند در آن حرکت شدیم خود را در کوچه های تنگ و تاریک تاریخ و سیاست که دم از "پلورتاریا" و شکوه حرکت های کارگری و عدالت طبقاتی را زنده میساخت تا ساحت ثوری ها و پیش از ثوریا و اینکه در قصه ثور مانند قصه احسان به آن ملت مظلوم چه گذشت همه کسانی که آن روزگاران را دریافته بودند میدانند. از آن پس این قصه عشق صداقت خود را در زوایای فریب ها، حقه ها تا زمانی خود را گم میکند که بجنگ کامل عیار صف ارایی شرق در مقابل غرب قرار میگیرد و در نتیجه می بینیم که شرق در این جنگ هویتش را گم میکند و وطن ما مردمش را؟ سران ما شتابان و ناشکیب طول و عرض دالانهای مقامات را در پاکستان می پیمایند تا چیزی نصیب شان شود که از گاو غدودی هم برایشان نرسد و سرانجام در آخیر بازی همه با هم در بالای نعش کابل در سیتز میشوند تا از فالیز میزا خربوزه و هندوانه بی بخورند غافل از آنکه آن فالیز در جریان آن جنگ ها از مکاید روزگار دگر جز نامی و نشانی چیزی ندارد.

استاد نگارگر که کارش نگاره‌نشانی است ما را از کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های ماسکوبه افغانستان و با گذشتادن از دره‌های پست آنسوی سرحد تا کرانه‌های آسمان و ریسمان یعنی تا نیویارک و "یازدهم سپتمبر" و داعیه‌بوش استادانه به تماشا میبرد و در اخیر این مفصل را که عشق نام مانده اند بوطن خود مان در میان گند فساد و فتنه جویهای عاملین امریکایی که وطن عزیز ما را به لجن‌گندیده‌نا راستی و خیانت و فساد تبدیل کرده اند در طی دو سفرشان ما را همراه خویش ساختند و در اخیر هم با خرج حاتم طایی وار دسترخوان کرم امریکا و غرب را در مهمانی کمپاین‌های انتخابات ما را نیز منحیث نظاره‌گری از دور به تماشا و میدارند .

ولی يك چیز را من از گفتار استاد یاد دارم که عشق همواره عاشق و معشوق را در يك دایره بسته با هم قاطی میکنند تا معلوم شود عاشق کیست و معشوق چیست؟ بهر حال از سخن عاشقی و معشوقی که بگذریم از این یاد نامه استاد این شعر عارف وارسته و شاعر پیرایه پرداز ادب دری بیدل بزرگ بیادم از حالت بی هستی و پرستی ای که حاصل ذوال و فرود رجاله‌های کشورم به وطن دست داده است توجه و منحیث ختم حسن به آن اکثفا و به این نوشته خاتمه میبخشم که فرموده بودند:

درین طوفان که موج از بیم جنبیدن حذر دارد      حباب ساده دل بر روی دریا خانه میسازد

باشد تا در يك سفر دیگر بخت بما اقبال نماید      تا واقعاً مفصل عشق را از خامه استاد نگارگر داشته

باسیم .



## اشتیاق به آزادی در چهره مسعود شاه شهیدان

آزادی و تبارز اندیشه ها و عمل آزاد منشانه جای پای پویایی در تمدن ها که عبارت از زیست ذهن در هوای اندیشه هوشیارانه میباشد سبب میگردد تا جامعه و مردم آن بسوی بالندگی گام بردارند و چنان است عکس آن که بر گشت هولناک را در حوض فکری جامعه و استهلاک نظام اجتماعی منهدم میگرداند .

افغانستان در طول تاریخ و مخصوصاً در سه و اند دهه گذشته ارمانانه سخت کوشی کرده است تا اصالت ذهنی و فرایند های نظام تمدنی از قبیل دین و اندیشه های اعتقادی اش ، سنن و باور های رشد زندگانی را آنطوریکه این زایش فکری را که از نیکان به ارث گرفته است توسط عالی ترین منهای نور و روشنایی زوایای تاریکی تجر و ناهمی و خست را روشن و آنرا کوشیده است برای همیشه زدوده و از خود دور سازند . و از همین سبب است که اسباب و وسایل آزمندانه امپریالزم الحاد گر شوروی را در افغانستان به بهای جان چندین میلیون نفر خنثی ساختند .

چنین است اندیشه ابر مردی که يك عمر در مقابل بیداد عناصر خود فروخته و معامله گر پایه های سخت کوشی خویش را از کوه های نورستان در شرق تا پهنای دشت های شمال کشور و در امتداد رود جیحون تا کوهپایه های هندوکش ، پنجشیر و پیران ، بدخشان ، تخار و پروان بلند نگهداشت . او احمد شاه مسعود کبیر هرگز نخواست تا این سنگ را سرد سازد . مسعود بزرگ آن شاه شهیدان ، شخصیتی که در کران جهان یگان مرتبه همانند شستاره بی میدرخشد و يك چند بالای زندگی مدنی در بستر تاریخ نور می باشد .

خراسان سرزمین عیاران و آزادگانی که در هر مرحله از امتحان تمدنی خویش مردان آن از بوته آزمایش بو مسلم وار سالم بدر آمده و غشی ها را رو سیاه گردانیده است. این اعمال همیشه با ضد عمل رو برو میباشد که اکثراً بار آزادگی را میتواند به کوه راه بکشاند. با موجودیت چنین جوی مدتها قبل کشور های غربی به ویژه امریکا آرزو داشت تا پای خویش را در قضیه وطن ما پیش کد تا آرام آرام بتواند خود را به میدانهای نفتی آسیای مرکزی از این طریق نزدیک ساخته و نبض بازار نفت جهانی را از آن بزرگترین شرکتهای نفتی خویش سازد و قرار بود لوله گاز از ترکمنستان به بندر کراچی از طریق افغانستان توسط شرکت یونیکال اعمار و امتداد یابد که بد بختانه آنها نشد. روی این منظور سازمان جاسوسی ای اس ای طالبان پاکستانی برهبری نصر الله بابر از ادرس اسلام مجهز گردید تا در داخل افغانستان از یکطرف زمام سیاسی کشور را از ادرس اسلام کسب و بدست گیرد و از جانبی راه را برای تامین برنامه های اعمار خط لوله نفت هموار سازند. ولی از آنجاییکه طالبان مردمان متحجر و بیخبر از مسایل سیاسی منطقه بودند بر علاوه اینکه نتوانستند منحیث یک قدرت ملی در کشور حکومت نمایند با انداختن رب و وحشت تمام نهاد های مدنی را بجا یکسان و هرگز بفکر هدف اساسی شان که تامین امکانات بخاطر تمدید خط لوله گاز ترکمنستان شوند و دلیل عمده آن هم این بود که طالبان در امور ارتباط بین المللی نیز نا کارا بودند. نتیجه این شد که آنها قدمهای محکمی در بر آورده شدن افکار تروریستی و بر اندازی نظام جامعه افغانی از تهداب بر آیندوس؛ و بخاطر بر آوردن این هدف که ملجاء پاکستانی نیز داشت و طالبان که از اول با القاعده برادر خوانگی نزدیک داشت و توسط آنها در میدانهای جنگ حمایت میشدند، در این دوستی بیشتر اهداف القاعده را مرعی الاجرا میدانستند نه اهداف انکشافی امریکا و امتداد خط لوله گاز. امریکا ناگزیر بود تا آنها را در افغانستان متوقف سازد اما چگونه؟

اگر از طریق نیروهای نظامی امریکا بخواهد داخل افغانستان شود با موجودیت شیر مردی که از هزار مرتبه شکست باز هم توانایی ساختن خود و احیای دوباره سازی نیروهای خود را دارد یعنی احمد شاه مسعود در مقابل امریکا قرار داشت . چنانچه در آخرین ماههای شام زندگی اش با جامعه اروپا و کشورهای اروپایی بشمول فرانسه ارتباطات فرهنگی و سیاسی ایجاد کرده بود که بمزاق پاکستانی ها و سعودیها برابر نبود . چونکه سیاست پدر و مادر ندارد آنها مجبور شدند به لطایف الحیل مستحیل به از بین برداشتن مسعود شوند تا این ابر مرد را از سر راه خود دور سازند تا پاکستانیها و دشمنان افغانستان در راه پیشروی سیاسی شان در افغانستان مشکلی نداشته باشند . گمانه های موجود بود که سی آی آ عربهای معامله گر را اجیر ساخته اند تا در يك حمله پیشمرگانه مسعود را نابود سازند که بیشتر این تبلیغات از طریق حلقات سیاسی پاکستانی ها و یکی از همسایگان دیگر در رسانه ها دنبال میشد که گویا امریکا خواسته است تا مسعود را از سر راه بردارد اما در خلال مدت دو روز اوضاع چیزی دیگری را نشان داد و آن رخداد یازدهم سپتمبر در امریکا بود . و حقیقت این است که القاعده پنهان از طالبان خواست تا مسعود را از پا در آورد و آنگاه خودش را داخل عملیات دیگر در امریکا سازد . چنانچه عربهای که در مرگ مسعود دست داشتند همه عرب و از قماش القاعده بیها بودند که از خود جای پانگذاشتند .

در نهم سپتمبر که مسعود از اثر این حمله تروریستی پیشمرگانه در خواجه بهالدین تخار جام شهادت نوشید ، با از بین رفتن مسعود طالبان به شاد باشی و سرور پرداختند زیرا مردی جانباخته ای که در تمام کشور با آنها به تنهایی مصاف داده بود را از سر راه دور میدیدند غافل از آنکه فردا چه انقلاب و محشری در انتظار خود شان است . متعاقب کشته شدن مسعود در یازدهم سپتمبر اعمال تخریبکارانه ای که در تمام تاریخ ند و نظیر نداشت باعث برافتیدن کاخهای جوهره بی مرکز تجارت جهانی در نیویارک و پنتاگون مرکز ستاد فرماندهی

قوای مسلح امریکا گردید که ظاهراً القاعده به آن اذعان کرده است این فعل القاعده باعث تباهی طالبان نیز گردید و با آن فعل و انفعالات القاعده در امریکا، بدنه اصلی طالبان در افغانستان نیز نابود میگردد .

امریکا در يك جو کاملاً مطمئن با يك سلسله حملات سنگین هوایی و بعداً زمینی داخل کشور گردیدند و آن مثل بسیار عامیانه را در ذهن هوشیاران جامعه تداعی کرد که علاج فاسد به افسد بود افغانستان به بهای برآمدن از چاه طالبان بچاله اجنبیان افتاد که مزیت و برتری جانبازانه تمام اقوام را زیر سوال برد . سوال اینجاست که آیا در موجودیت مسعود امریکا باز هم به افغانستان حمله میکرد ؟ جواب این مسئله در پشت پرده ابهام در حاله از جریانات تاریخی بیجواب می ماند .

زیرا افغانستان خود را بعد از طالبان مکلف به این می دیدند که سوا از حرکت های جنگی که نتیجه قطعی آن تباهی است به صلح و حرکت بسوی يك جامعه تمدنی بیا نداشتند و از همین سبب بود که موکب آمریکائیان از سوی دسته ای با دسته های گل بدرقه شد که این هم در تاریخ کشور ما نظیر نداشته است .

زیرا در افغانستان فعل و انفعالاتی در جریان بود که سیر تمدنی این کشور را از مسیر اصلی آن (جنگ) انحراف داده و بیک سمت جدیدی سو میداد . بعضاً اینطور فکر میشد که تمدن غربی نخواهد توانست همان ره آورد های مستقیمی را داشته باشند که در سایر کشور ها آنها را کامیاب ساخته است .

امریکا در محو طالبان و استقرار صلح حرکت های حیران کننده و اعجاب انگیزی را انجام داده و با جامعه جهانی و دعوت قوای حافظ صلح در کشور راه برای يك نشست سراسری تعیین کننده افغانی باز گردید که بنا بر دعوت کشور المان این نشست حیاتی در بن جامه عمل پوشید .

ولی با استقرار نظام جمهوری به سرمداری حامد کرزی که از اثر کامیابی غیر شفاف در دور اول انتخابات زمام کشور را با تیم وزرای اکثرآ با پاسپورتهای غربی که مخالفت با قانون اساسی کشور میباشد و با سیاست غیر شفاف، عدم هم آهنگی ارگانهای محلی و کشفی یکبار دیگر طالبان واپس در پشت پرده مبارزات

ستیزه گرانه آماده نبرد ساخته شد که دولت هرگز از عهده آن بر آمده نمیتوانست و از آنجاییکه طالبان با سپرهای انسانی اهداف شان را انکشاف و دنبال میکردند ، امریکا و قوای حافظ صلح بین المللی را به سخت ترین چالشها مواجه ساخت . به قسمیکه بیست و چند واحد و مرکز فرماندهی سیاسی کشور بدست طالبان افتاد که دوام این حالت هم امریکا و هم جامعه اروپا و ناتورا در يك حالت سر در گمی و سر خوردگی قرار داد .

حامد کرزی با وجود این ناکامی و غیر شفاف بودن توازن رشد اقتصادی ضعیف کشور و با موجودیت و مصرف پوله‌های گزاف که به ده‌ها میلیارد دالر تخمین زده میشود حکومت او نتوانست يك حساب دهی شفافى را از مصارف غیر موجه به جامعه جهانی بدهد که رسانه های جمعی چه در خارج از کشور و چه در داخل کشور کوشیدند این مسئله را به جامعه جهانی برسانند تا يك حسابدهی شفاف و دقیق به سرکردگی ملل متحد از دولت آقای حامد کرزی و سایر موسسات دولتی و غیر دولتی خارجی که در این پروسه دست داشته اند مورد تفتیش و باز پرسى قرار بگیرند که جناب حامد کرزی نیز بخاطر فرار از این حساب دهی یکبار دیگر خود را به ریاست جمهوری کاندید کرد تا در صورت موفقیت با استفاده از مصونیت ریاست جمهوری از حساب دهی معاف گردد . و حالا نیز از جامعه جهانی تقاضا این خواهد بود تا این حساب رسی و احتساب را روی دست بگیرند تا پوله‌های که به مردم افغانستان اختصاص داشته است از جیب های شخصی اشخاص و موسسات خارجی جمع آوری و واپس بحساب ملت افغانستان واریز شود .

اصل موضوع نوشته حاضر اشتیاق به آزادی در چوکات سیر تمدنی آن در افغانستان بود اما زندگی در این وطن همه اش مشحون از افسانه ها و غمنامه های است که ناگزیر سر راه ما را می گیرد و ما را بطرف خود متوجه میسازد ، این سرنوشت يك ملتی است که آنها را هرگز نمیگذارند تا ملت واحد و یکپارچه را

بسازند و وقتی هم که جهاد را علیه شوروی ها و حاکمیت خلق و پرچم شروع کردند در آنجا نیز آنها را به هفت و یا هشت قسمت تقسیم کردند .

حال از جامعه ملل در خواست ما این است تا نگذارند کشور ما به نامهای مختلف به پارچه های خورد تری تقسیم شود . زیرا وقتی يك ملت علو و بزرگی می یابد که اتحاد و همبستگی بین اقوام آن يك ملت واحد و با هم برابر بسازد و این آخرین راه و هدف هر افغان خواهد بود .

## انسجام دهندگان

نوشته عبدالواحد سیدی

قسمیکه دیده میشود پیشرفت و انکشاف جهان مخصوصاً در مجبوحه هزاره سوم جامعه را به هزاران بخش بهم پیوسته نظیر معارف ، تحصیلات عالی ، قضا ، دادستان ، ادارات و موسسات تولیدی ، بخش های انکشاف جامعه ، کانونهای جامعه شهری ، محیط زیست مبارزه علیه اعمال جنایتکارانه ، قاچاق ، فساد اداری ، شعبات تحقیقات علمی موسسات اطلاعاتی ، نهاد های اجتماعی فرهنگی از قبیل سازمانهای زنان ، اطفال و جوانان ؛ ترابری خطوط هوایی و دولت داری ، شورا ها ، تجارت و بازار واردات صادرات ، اتحادیه های اصناف ، زندانها بیمارستانها و امثالهم تقسیم کرده است . این تقسیمات معمولاً اثر نا کار آیی و فساد خط فرماندهی را از هم میگسلد و در نتیجه باعث دور شدن دولت از فرد میگردد . در همچو موارد اگر دانش عمومی به رشته های تخصصی تقسیم نشود مشاغل را به بخش ها و اقوام را به خانواده ها و خانواده ها را به واحد های کوچکتری تقسیم نکرده نتیجه را می گویند عدم هماهنگی و فساد در مدیریت رونما شده از اثر پذیرش و بکار گیری شعبات تخصصی که در نتیجه این کار زندگی اجتماعی در جامعه رو در رورا با فرهنگ آن از هم میپاشاند .

در این جا ضرورت است تا شخص و یا مرجع ای پیدا شود تا اینهمه قطعات از هم دور واقع شده جامعه را با هم پیوست ساخته و ربط دهد . و این نیاز مندی ما را وادار به ایجاد انواع جدیدی از تخصصها که وظیفه اصلی شان انسجام دادن و پیوستگی است و امیدارد که بدون آن جامعه در هر شکل آن به يك ماشين غير فعال تبدیل و افراد در حالت ذیقی زندگی بسر خواهند برد که این وضع با دوام خود جامعه را بسوی تباهی و هرج و مرج میکشاند . لذا بخاطریکه این قطعات همواره با هم اتصال منطقی داشته باشد به امور انسجامی ضرورت

است تا در سایه آن انواع جدیدی از تخصص‌ها پدیدار شود که وظیفه اصلی آنها انسجام‌دادن می‌باشد. که به آنها عناوینی از قبیل هیئت‌های اجرایی یا مدیران اداری، کمیسر‌ها مسئولین هم‌آهنگی، رؤسا، معاونین، بروکرات‌ها یا سرپرستان اطلاق می‌شود که در هر رشته‌ی و در هر دولتی، و در هر سطحی از جامعه ظاهر می‌گردند و آنها بمردم و جامعه نشان می‌دهند که وجودشان در جامعه حتمی و ضروری است، آنان در واقع همان انسجام‌دهندگان بوده‌اند.

وظیفه این انسجام‌دهندگان این است تا نقشها را تعریف کنند و هرکسی را بشغلی بگمارند و مشخص سازند که چه کسی، چه نوع پاداشی باید بگیرد. آنان برنامه ریختند، ضوابط را معین کردند و به تنبه و تشویق پرداختند. تولید توزیع حمل و نقل و ارتباطات را بیکدیگر ربط دادند. از اینها گذشته قوانینی برای ارتباط متقابل بین سازمانها وضع کردند. بطور خلاصه این اشخاص قطعات جامعه را روی هم سوار کردند که بدون وجود آنها نظام دنیای صنعتی قرن بیست و یکم نمیتوانست روی پا استاده بماند و دوام بیاورد.

مارکس در اواسط قرن نوزدهم تصور میکرد کسانی که ابزار کار یا تکنولوژی و یا بگفته او «ابزار تولید» در اختیارشان است جامعه را تحت اختیار دارند. وی چنین استدلال میکرد که چون کار از وابستگی متقابل زیادی برخوردار است کارگران قادر خواهند بود رشته تولید را از هم بگسلند و ابزار تولید را از چنگ کارفرمایان خارج سازند و جامعه را بطرف انقلاب کارگری که نتیجه آن اقتدار اقتصادی طبقه کارگر خواهد بود.

ولی علی‌رغم این پیشبینی، آنچه در واقعیت اتفاق افتاد این بود که نه مالکین و نه کارگران هیچکدام بقدرت دست نیافتند، بلکه این انسجام‌دهندگان بودند که چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در کشورهای که رژیم سوسیالیستی داشتند در اس‌امور قرار گرفتند. این مالکیت ابزار تولید نبود بلکه منشاء قدرت بود که به فرد قدرت میداد. و در صورتی که مالکیت و انسجام‌دهندگان هر دو شخص واحد باشند تعجبی



ندارد که مارکس این دورا با هم اشتباه گرفته است و بر مالکیت ایچنینی تاکید می ورزد . اما با پیچیده شدن تولید و مضاعف شدن شیوه های مملکت داری تخصصی شدن تقسیم کار ، نظام اقتصادی را شاهد افزایش باور نکردنی عده از مدیران و کارشناسانی که بین کار فرما و کارگزارانش حائل شده بودند جامعه را بیک حالت باور نکردنی از رهگذر تولید و انسجام به درخشش در آورده بودند . مثالهای زنده این موضوع را ما در افغانستان پس از نشست بن به سر و چشم دیدیم . حدوداً بیشتر از چهل کشور به افغانستان کمک های وافر را انجام دادند که از ده ها میلیارد دالر تجاوز میکرد . اما از آنجا که حکومت آقای کرزی فاقد انسجام دهی و تخصص مدیریتی بود بعوض اینکه کار به انسجام دهندگان متخصص واگذار میشد بدست اشخاص فاقد تخصص و تجربه کاری سپرده شد که در نتیجه نتوانست فرصت های کاری جدید را خلق و به اجرا گذارد و کار را به مدیران عامل بگذارد بلکه همه آن ثروتها را بدست وزیران بی کفایت به حیف و میل و بی برنامه گی مواجه ساخت . که این يك اشتباه بزرگ اقتصادی در ساحه مدیریت و نخبگانی که تخصص را به جامعه پیوستگی میدادند بوده است که به هیچصورت قابل جبران نبوده و اگر در آینده نیز هر دولتی که به این پایه ها اعتنا نداشته باشد و انسجام دهندگان متخصص با بر نامه های کاری از قبل تعیین شده در راس کارها قرار نداشته باشد جامعه همان وضعی را میداشته باشد که دولت آقای کرزی با آن مواجه است . . ما در بحث جدید قدرت انسجام دهندگان را در برنامه یزی نخبگان متخصص به بنمایش می گزاریم تا دیده شود که تا کدام سرحد مدیریت و انسجام در رشد شئون مملکتی حایز اهمیت میباشد . .

## تفکر نهاد های فرهنگی افغانستان در يك دایره بسته نظام خشونت

مجموعه قلم، اندیشه در فلسفه امروز میکوشد تا سر آمدان اندیشه مدرن و اهمیت ساز را در نخله ها و مکتب های گوناگونی از نظام تفکری برای رشد قواعد زندگی بشر بارور سازند . و اینها فارغ از هر گونه پیش داوری نظامهای بسته که هر گز آرزو ندارند قلم و تفکر را در جولانگاه اندیشه محدود و مصدوم سازند . آویزه های از تازه های تعقل بشری را در راه احیاء جامعه فارغ از هر گونه تشنگی و خشونت برای بهتر فکر کردن بخاطر بهتر ساختن سطح حیات انسانی و زیست در دایره يك محیط مصون و عاری از هر گونه مصیبت سعی بلیغ مینمایند .

اما اینکه چه مقدار از این انگیزه ها پای حقیقت میرسد بستگی بعواملی دارند که نهاد های بشر را در هر برچه از تاریخ اسفبار انسان یا بکامیابی قرین میسازد یا اندیشه را در پای زور و تشدد قربانی میکنند .

در اینجا رسالت اندیشمندان فقط همین خواهد بود تا در همچو هوا و فضا چطور بتوانند میزان تفکر را بر بنیاد يك فلسفه عالی از دایره بسته نهله های نا موزون اجتماعی در امان نگهداشت .

در تاریخ کشور ما و در رویداد های قرن بیستم گسست دوگانه قرن بیستم بشمار میرود . به نحوی روشن بما این نکته را می آموزاند که دیگر عصر مرجعیت اساتید اندیشه که به زعم خود شان نظریات و اندیشه های خدشه نا پذیری را در جامعه ارائه داده اند سپری شده است بناً اندیشمندان چه از قماش

معاصر و چه کلاسیک و کسانی که در گذشته بساط پهنی را در اندیشه گسترده بودند در کانون اندیشه و خرد امروزی جایی و نقشی منجی بی ندارند . چیزی که صرفاً اندیشه را التزام می بخشد کشاندن اندیشه بمسایل امروز است .

مثلاً ما می بینیم که در ایران چه میگذرد : مردم ایران بخاطر برپایی حق و گرفتن حقوق شان از دولت موجود ورهبری ظاهراً جامعه ایران خواستار يك انتخابات آزاد و بدون تقلب و پا در میانی دولت شده بودند ولی عاقبت دیدیم که مرجعیت ایران بقولی هفده نفر از کسانی را که در موج های ملیونها ایرانی در میدانهای تهران اشتراك کرده بودند اعدام کردند . این چه را تداعی میکند ؟ ایران در گرو افکار و آراء عده ای که با زور و خشونت خود را محافظه کرده اند میباشد ؛ این در حالیست که ملیونها ایرانی روشن فکر دیگر در دایره بسته به منافست های مارکسیست لیننست و افکار و دوکترین آن مکتب که هرگز در جامعه ایران و سایر جوامع ظفر و رفاہ نیآورده است مصروف هستند . اما کسانی که به امروز ایران می اندیشند در این فکر هستند تا بتوانند در تقابل با نیرو های کاذبی که بر ضد آزادی ایرانیها دست بهر عمل خلاف میزنند ایستایی ابراز میدارند . این عناصر و اندیشمندان هستند که قادر میگردند تا سرانجام با پای تفکر و تساند روز جامعه ایران را از فقر دیموکراسی نجات دهد نه مارکیست های کهنه کاری که کاپیتل مارکس و یا منوفست های حزب کمونست شوروی را از بر کرده اند ؟

در افغانستان از سی و اند سال به اینطرف که در وحله اول بخاطر فرار و گریز از مارکسیسم مبارزات مسلحانه آغاز گردیده بود در نتیجه و پیوستگی با کامیابی در مقابل نظام کمونیستی در کشور، خود در چالاه از گستردگی فساد همسایگان و جوامع قرن بیستمی و قرن بیست و یکمی قرار گرفتند .

حالا اگر قدم‌های مثبتی در راه احیای دیموکراسی برداشته شود و مردم ما بسوی تفکر قرن بیست و یکمی از زوایای وقایع افغانستان بنگرند باز هم عده‌ای از روشنفکران و صاحبان قلم نمیگذارند این قلم اندیشه خود را از آموزه‌های روز انعکاس دهد. در مطبوعات کشور همواره زمانیکه در يك دایره روشنفکری بحث بخاطر فرار از منجلاب گسترده کنونی برقرار میشود همه را می بینیم که مطالب شان را از زوایای خشونت گذشته ابراز میدارند. و این در حالیست که گذشته از ما گرفته شده است ما هرگز نمیتوانیم به گذشته برگردیم و تنها چیزی که میتوانیم این خواهد بود که از حال کار بگیریم تا اندیشه فردای ما برسوایی کشانیده نشود. ما عامل‌های باز دارنده‌ای در گستره تفکری خویش داریم که اگر به آنها توجه شود و ما مانند گذشته زیر بار مسئولیت احساسات نرویم میتوانیم بهر مشکل راه حل بیابیم و در مقابل هر هدف حل ناشدنی استایی داشته باشیم.

بنا برین باید به اقتضای نیازهای نوین تاریخ و اندیشه بکوشیم تا با فلسفه چون پنجره‌ی در ارتباط با دیگری با جهانی که در آن هستیم و ملومس ماست بیندیشیم. در این صورت است که انتظار ما در ارزش‌یابی مجدد میراث‌های فکری خود برخورد‌های نقادانه و مشقات شك را جانشین سهولت جزمیت سازیم. زیرا فلسفه تا زمانی زنده میماند که مسایل متعددش را در صورتهای معرفت گسترده و باز عرضه کند، لذا تأمل اندیشه در خودی که در حال و صورت‌های که با آن مواجه شود بمنزله تمرین جدی در درون معرفت‌های خود انسانی را تقویت می بخشد؛ برای آنکه بحث ما کاملاً فلسفی نشود به فکتورهای جدی‌ای که باعث بازدارندگی ما از پیشرفت در حیات روز مره میشود را منحصث يك نمونه مطالعه میکنیم و می بینیم که تا کدام اندازه بینش امروزی ما جزم و کارا بوده است.:

در چند روز قبل انتخاباتی در افغانستان جریان داشت علی رغم مشکلات امنیتی میلیونها نفر در پای صندوقهای رای رفتند. در این جریان ما شاهد بازیها و فعالیت‌های سیاسی در درون کشور بودیم فرهنگیان

ما دامنه های وسیعی از نظام دیموکراسی را برای ابراز احساسات و یا تبلیغات انتخاباتی را پیمودند و حتی این مبارزات و آزادیهای دیموکراتیک از این هم فراتر رفت و خودش را با دیواره های تشبیح لفظی و حتی بی عفت ساختن قلم راسیاه ساخت . اما ما دیدیم که چه در نشرات داخلی مان و چه در انتشارات خارجی که توسط افغانهای ما پخش میشدند این جریان قطع نشد حتی حکومت و نظام حاکم نیز با حوصله مندی این منتقادات را می شنیدند چنانچه آقای حامد کرزی خود يك کاندید مطرحی بود که حکومت را نیز بدست داشت و لبه تیغ نویسندگان و اندیشمندان ما همیشه گلوگاه او را خفه میساخت .

نتیجه این شد که ما در يك کشور هنوز بر نخاسته از جنگ دیموکراسی را با موشگافی و ملموسیت آن با مسایل هر روز را تجربه کردیم و خوشبختانه ما و مردم ما از این آزمایش کامیاب بدر آمدیم ، زیرا در دوران نشست ها هم آیش ها و انتشارات هیچ کس حتی همان دشنامهای که نباید در مطبوعات راه می یافت را با حوصله شنیدند و آزادی اندیشه را که با وجود قرار داشتن آن در يك دایره بسته از خشونت همراهی شده بود مورد پذیرش قرار دادند . ما در نظامهای گرد هم آبی های تلویزیونی شاهد بودیم که دو دسته از رقبا با هم بر سر حرف تند و تیز میشدند و حتی زمانیکه منطقی بسراغشان نمی آمد احساساتی میشدند ولی همدگر را در همه حالت ها می پذیرفتند . حاضر شدن در يك میز گرد با حریف ، خودش نشاندهنده تمرکز دیموکراسی است ورنه در سالهای قبل این مشاجرات لفظی به میدانهای وسیع از کشتار گاههای انسانی مبدل میشد . اما امروز این چنین نشد و این حاصل تفکر اندیشمندان ما بر مبنای توقعات و خواسته های روز می باشد .

در نتیجه حامد کرزی با وجود رای ناکامش رئیس جمهور اعلان شد که این ناکامی دیموکراسی است ولی حتی دکتر عبدالله نیز بخاطری که در حال زندگی میکند این مسئله را پذیرفت که منحیث يك اپوزیسیونی که بتواند با اندیشه اش مردم را از خبط های سیاسی دولت بر سر اقتدار نجات دهد به پیکار عاملانه و متفکرانه خود ادامه میدهد . این گرفتن حال است و از حال استفاده شایان کردن است . در حالیکه حامد کرزیدر

نشست بخاطر حلف از تمام مردمی که در پروسه انتخابات چه به نفع خودش و چه بنفع رقبای انتخاباتی اش فعالیت و سهم‌گیری کرده بودند استقبال و تشکر نمود اما در ایران ما از طریق رسانه شنیدیم که دولت ایران هفده نفر از مخالفین انتخاباتی را که بر ضد دایره نظام فعلی حرف زده بود به پای جوخه‌های اعدام بردند . مردم افغانستان با وجود فقر و بیچارگی و حتی جنگ‌های تحمیلی و مواجهه بودن با جریانهای تروریستی باز هم يك ملت آزاده است که در دیموکراسی بسر میبرد و طرز تفکرش از دایره بسته نظام خشوتی آرام آرام بسوی اندیشیدن در باره فلسفه روز در کمال آزادی - همکاری می فهمند و یا فهمیده اند که امروز اندیشیدن در دایره و دور بسته امکان پذیر نیست یعنی تفکر جهانی است . یعنی پژوهشی هست جهان شمول و در واقع این يك شرط بندی جسورانه ای است که متفکرین ما را بر اشاعه‌ی آیده‌های که به فرو نشاندن آشفتگی و رفع نا بسامانی در جامعه ما مدد می‌رساند . در این طریقه اندیشیدن مجموعه فلسفه امروز ، برنام ، در قلمرو ارتباط روشن فکری عرضه میکند که هم سطح و بمقیاس پرسهای میباشد که مسایل روز همواره پیش پای ما می نهد . و بهیچصورت متفکر ما آنچه‌های را که در مکتب‌های سیاسی اروپا و امریکا در قرون گذشته و عصر حاضر در جوامع جبراً یا عرفاً پیش کش شده است را با تفکر بر مبنای ضروریات روز معامله نخواهد کرد .

اگر اندیشندان ما این راه را تعقیب کنند در واقع خود شان را با موازین حوزه‌های مفاهیمی چون فرهنگ ، دیموکراسی ، جامعه مدنی ، کثرت‌گرایی و نقش روشنفکران در جامعه شاید بتواند همه این مفاهیم را در پیوند کلی بدو مفهوم عمده فرهنگ و دیموکراسی پیاده نمایند که مستلزم طرح پرسشهای دیگری از قبیل بحث در باره اخلاق و مسؤلیت و آزمون آن در جامعه و توجه بچگونگی ایجاد اندیشه‌ی جامعه‌ی مدنی و تقابل آن با مفهوم دولت در فلسفه سیاسی مدرن همچنین بحث در مورد جامعه مدنی که مستلزم به توجه به کثرت‌گرایی و نقش روشنفکران در دفاع یا رد آن است ، یقیناً پاسخ‌یابی برای همه این پرسش‌ها نیست . البته پاسخ همه این پرسش‌ها را اندیشمندان خبیر و آگاه ما ارائه میدهند .

انیدشیدن مستقلانه و فرار از اندیشه های کلاسیک خود نتیجه فضای کثرت گرای است که در چارچوب آن اندیشه های گوناگون با یکدیگر در تقابل فکری و ذهنی قرار میگیرد که جامعه را بطرف سیال بودن در پذیرش اندیشه های متعالی کمک میکند . و انها را آماده به پذیرش پدیده های جدیدی که ماحصل تجربیات روز است آشنا میسازد . زیرا روشنفکران و فرهنگیان و متخصصین در رشته های که باعث بالابردن فن آوری های عصری میگردد با اندیشمندانی که قوانین را تصحیح میکنند و یا نظم مدیریتی جامعه ما را سرو سامان میدهند همه اجزای یک ماشینی هستند که اگر پرزجات آن بصورت درست کارگزاری شود و این ماشین بفعالیت آغاز نماید بیقین میتوان گفت که سروری را در جهان کسب کرده میتوانیم .

## نقدی بر مقاله آقای دستگیر پنجشیری

### در سایت خاوران در مورد خشونت، جنبش صلح و مقاومت مثبت

من در دیوان علی اکبر ده خدا خوانده بودم که آورده بود:

وطن ویرانه از یار است یا اغیار یا هر دو

مصیبت از مسلمان است یا کفار یا هر دو

همه لاف وطن خواهی زنند اما نمیدانم

وطن خواهی به گفتار است یا کردار یا هر دو

از مدت سی و پنج سال اگر از آغاز جمهوری داود خان که اکثراً آنرا اولین جمهوری افغانستان می شناسند که از طریق يك کودتای نظامی به کامیابی رسیده بود را حساب کنیم تیغ خشونت تا امروز از گلو گاه مردم افغانستان خون مظلومی این ملت را تراوش داده است . این به ان معنی نیست که قبل از آن در این کشور آب از آب نمی جنبیده است نه اینطور نیست هر برحه از تاریخ را که ملاحظه فرمائید ملازمان استعمار به بهانه ها این مردم را بی سرنوشت و زندگی شان را پست کرده اند . ولی از آنجائیکه قبلاً نیز در یکی از نوشته هایم از قول ویل دورانت تمدن شناس غرب اذعان داشته بودم که تاریخ معمولاً از وسط شروع میکند و من هم از جمهوری محمد داود خان تاریخ بدبختی این ملت را از آنجا شروع میکنم که خودم بالشخصه مسایل واقع شده را با فهم درایتی خود دیده و حس کرده ام و بان مقابل شده ام لذا میشود این صفحه خونبار تاریخ را که اکثراً با اسلحه و توطئه های قرن بیستمی و بیست و یکمی خونبار تر شده است بصورت دقیق و دور از شبهه توصیف کرد .

- به تشکیلات اساسی کشور باید تجدید نظر کرد ؟



مسئله ای که جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری در مقاله شان ردیف بسته اند: اگر منظور آقای پنجشیری تجدید نظر در ساختارهای فیزیکی و جغرافیایی محلات افغانستان باشد این مسئله گاه ناگاه از طرف دولت وقت مورد کاستی و یا اضافگی قرار گرفته است. هر زمانیکه سر و کله شخص قدرتمندی که از منطقه ای در دولت نفوذ پیدا کند بلا درنگ آن منطقه اگر علاقه داری هم باشد فوراً به ولایت تبدیل میگردد. و بطور مثال ما میتوانیم از ولایت پنجشیر و اند خوی نام ببریم. بهر حال عقیده ما و کسانیکه در افغانستان زیست دارند این است که تجدید تشکیلات اساسی کشور هرگز در هیچ برهه زمانی دردی را دوا نکرده است چیزی که ضرور است این خواهد بود که این تشکیلات تا کدام اندازه واقعی و به مردم قابل قبول و بدرد بخور میباشد. آیا واقعاً نظام تشکیلاتی کشور توانسته است به مشکلات مردم برسد؟ من فکر میکنم هر قدر تشکیلات دولتی ساده و صادقانه باشد بهمان اندازه مردم به آن باور داشته و قابل قبول میباشد.

جناب پنجشیری قبل از این که به مبحث اصلی و اساسی نوشته شان که تشکیلات اساسی کشور است پردازند تاریخچه بی بار و پردرد و محنت مردم افغانستان را در زمینه های درد ها و آلامی را مقدمه چینی کرده اند که منشه اساسی آن حزبی بوده است که آغازگر این همه بدبختی مردم افغانستان در تاریخ معاصر مادر حالی گردیده است که جناب شان در سطح رهبری بیروی سیاسی آن حزب قرار داشتند و این را میتوان با جرئت و شجاعت اظهار داشت که حزب خلق بستر کارهای ناروا و خارق العاده که مسیر زندگی مردم را برای همیشه منحرف و واژگون کرد میباشد. حالا که گپ آمد بهتر است يك کمی از ماهیت این حزبی که روی تمام احزاب را تا حالا در افغانستان سیاه کرده است تعریف کنیم.

در زمان محمد ظاهر شاه پسران فئودالها، تجار، مردمان عادی و کشاورزانی که صنف ششم مکتب را خلاص کرده بودند بخاطریکه در هیچ جای کشور بجز محدود نقاط مکاتب متوسطه و لیسه ها وجود نداشت این اطفال بکابل اعزام میگرددند و در مکاتب لیسه عسکری، متوسطه ابن اسینا، رحمن بابا، خوشحال خان، اصول

تحریر ، میخانیکی ، تربیت بدنی ، تجارت و غیره جذب و به تعلیمات خود تحت یک پوشش و برنامه منظم لیلیه ادامه میدادند که از مکاتب متوسطه بعد از ختم به لیسه ها و مکاتب عالی زراعت ، تخنیک سانوی ، دارالمعلمین ، کادستر ، دارالعلوم های دینی و برنامه های مستعجل پلیس و غیره جذب و از آن طریق بعد ختم دوره تعلیمات اساسی ثانوی به یگانه پوهنتون کشور یعنی پوهنتون (دانشگاه) کابل جذب میشدند که من و شخص آکادمیسیون پنجشیری هر دو تحت همین برنامه ها به سن رشد نهایی و تحصیلات عالی نایل آمدیم . چیزی که نهایت در خور توجه و یاد آوری است پرورش و تعلیم آن عده از اشخاص ، مدیران ، برنامه ریزان و حتی وزرای وقت در حکومت محمد ظاهر شاه بود که این وطن را از بی سوادی محض داخل یک حلقه کوچک و اما موثر با سواد ها در افغانستان ساختند که از اثر زحمت همین کدر های تربیه شده در مکاتب لیلیه مسلکی و دانشگاه کابل وطن توانست دوسه بر نامه اصلاحات اقتصادی را که به برنامه های پنجساله شهرت دارد پیاده نماید که از اثر آن در رو بناها و زیر بنا های کشور تغییرات اساسی رونما شد که نتیجتاً به صد ها لیسه در اطراف کشور از نو ساخته و کشایش یافت ، جاده ها اسفالت شد بنادر در شمال و غرب کشور اعمار گردید . بند های آب گردان در کجکی (هلمند) داله (کندهار) بند های دروته ، نغلو ، سروبی ، ساختمان فابریکات پارچه بافی گلبهار ، پلخمیری ، بگرامی کابل ، فابریکات سمنت ، کود کیمیاوی مزار شریف ، فابریکات در شمال کشور ، در غرب کشور ، در بست و کندهار ، فابریکات جنگلك و صد های دیگر زمینه رشد بعدی را بالعمل در کشور میسر ساختند .

در پهلوی این ساخت و سازها جوانان ما به آیدیا لوزی مارکسستی که در برهه های دهه سی تا چهل در اوج خود رسید و در دهه پنجاه خودش را آشکار ساخت معمولاً از طریق برنامه های تحصیلی مخصوصاً به کشور های سوسیالستی در بین نخبگان و تحصیل یافتگان با حد اوسط عمومیت یافت که جناب پنجشیری نیز از همین تربیت یافتگان می باشند . زمانیکه پای سیاست در میان آمد حق و حقیقت و صداقت به وطن جای

خود را به دستور های تبدیل کرد که گاه از طریق تربیونهای حزب خلق و پرچم انتشار می یافت . کودتای را که با تباری و کمک شورویها در افغانستان در هفتم ثور به کامیابی رسید توسط افسران پایان رتبه ارتش ، معلمین مکاتب و خیانت چند نفر از ارتشیان افغانستان بظهور رسید . دلچسپی در اینجاست که آقای نور محمد ترکی که خود يك سمبول بدون شبه فؤدالی در بین اقوام غلجایی بود با تا و رو کردن چند تا نشریه های منوفست شوروی و آثار لنین که در آن وقت ممنوع بود و به ندرت یافت میشد خودش را رهبر پرولتاریای کشور معرفی و حدود دو هفته اول بقول آقای پنجشیری تشکیلات اساسی کشور را دگرگون و بعوض آن با استقرار فرمانهای چند گانه دولت خلقی یا پرولتاری را ایجاد و در مجبوحه این فعل و انفعالات هزاران نفر را راهی زندانها و جوخه های اعدام گردانیدند که خوشبختانه جناب اکادمیسین پنجشیری با افتخار میتوانند همیشه اذعان بدارند که جناب شان در این بازیها شرکت نداشته اند ، اما مجبور بودند تا در پلینوم ها و کانفراسهای حزبی از فیصله های حزب پشتیبانی نمایند در غیر آن رژیم حاکم حتی بالای بلند پایه ترین اعضای خود نیز رحم نداشت که ما شاهد از بین بردن اعضای بلند پایه حزب در مخالفت با پایه های حاکم حزب گاه گاهی که شکل کودتا های دون حزبی را داشت بودیم که جناب اکادمیسین با تدبر و ژرفای اندیشه های سیاسی شان خود را از این تهلکه ها نجات دادند ، حتی در شب کشته شدن حفیظ الله امین ؟ در آن وقت روند دولت سازی بر مبنای دولت خلق بود که از ایدیا لوزی به اصطلاح طبقه کارگر چاشنی می گرفت .

اما امروز این نظام سازی و دولت سازی و تشکیلات موقت و اساسی آن از آدرس دیگری و از آبخوری دیگری چاشنی و سرچشمه دارد که بنام اقتصاد بازار یا سیستم اقتصادی سرمایه داری میباشد . همان طور که ما افراطی در راه انقلاب سوسیالیستی پیش رفتیم و حتی خود را تا سرحد تسلیم به سیستم مورد هجوم قرار دادیم امروز نیز در قطب مخالف آن همان بازی سی سال پیش بیک ادرس جدید جریان دارد . زیرا در

رژیم بازار توافقات و مقرراتی که باعث گشایش بازار شود رنگ و رونق دارد و این بازار هرگز پروای این را ندارد که کی ترتیب زندگی میکند نعمات فرآورده های مادی به که میرسد / بلکه به این می اندیشد که چطور امکان دارد فرآورده های تولیدی و نعمات مادی تولید شده در خط منفعت بازار به سهل ترین و زودترین و به کمصرف ترین نحوه بفروش برسد تا بازار از آن بتواند منفعت جاگیر و همجاگیر بر بنیاد تناسبات عرضه و تقاضا داشته باشد . لذا در قانون بازار همان تشکیلاتی معتبر است که از نظامهای رشد سرمایه دفاع نماید که اگر آن را بد بینانه نبینیم میتواند در مسیز تغییر سرمایه و تبدیل آن به امتعه يك تعداد مردمان بیکار را از روستا ها در مزکر صنعتی و بازار جلب کنند و اما چیزی که نهایتاً مایه دلگرمی است این سیستم بازار از پشتیبانی تمام شبکه های سرمایه در تمام کشور ها بر خوردار است و هرگز مانند حکومت کمونستی و یا دولت های پادشاهی که مربوط و منوط به يك منطقه میباشد در معرض فروپاشی و سقوط برابر نمیشود زیرا نظام بازار در تمام جهان يك زنجیر بهم پیوسته اقتصادی را ایجاد کرده اند که سیر سرمایه را در هر کجایی که باشد پشتیبانی و تداوم بخشیده و اگر در نقطه ای ضعف احساس شود از نقطه دیگر آنرا جبران میکنند . ما مثال برجسته آن را در حکومت موجوده آقای حامد کرزی در لغغانستان می بینیم . همچنانیکه نور محمد ترکی بنیان گذار حکومت کمونستی در افغانستان بود بهمان شباهت آقای کرزی بنیان گزار سیستم و نظام اقتصاد بازار در کشور میباشد که با توسیخ قانون اساسی جدید کشور در عرصه سیاسی و اقتصادی کشور ظاهر گردید و ما دیدیم که سیستم های بهم پیچیده بازار چطور توانست در انتخابات 88 وی را یاری رسانند و با وجودیکه ده هزار و یا زیاده تر و کمتر دالر از آن نداشت چطور ملیونها دالر را صرف نظام تبلیغاتی کمپاین انتخاباتی او کردند که این موضوع را آقای وحید عمر و آقای مرستیال بار ها در کانفرانس های مطبوعاتی خویش ابراز داشتند . در ساحه بین المللی نیز دیدیم که امریکا اولین کشور سرمایه داری در جهان دولت آینده او را برسمیت شناخت و همچنان انگلستان و سایر کشور ها نظیر جاپان ، و غیره .

حال وطن ما و مردم ما در دار و گیر نظام بازار بند هستند و نباید این حقیقت را فراموش کرد که در کشور ما قوی ترین سیستم های انتقال پول ، امکانات مالی و خدماتی مربوط بازار وجود دارد . بازار افغانستان با وجودیکه يك بازار استهلاکی هست از قوی ترین بازار های جهان محسوب میشود که توانسته است به صد ها هزار تن مواد خوراکی و ضروریات عصری را در خود جاه داده و به وجه احسن آن را بفروش برساند .

در افغانستان با وجود نداشتن راه آهن و دور بودن از بحر و داشتن جاده های درجه پنجم امروز ما از قوی ترین و عصری ترین نظام ترانسپورتی با کیفیت عالی در چوکات تشبثات خصوصی برخوردار هستیم از بنادر حیرتان و شیر خان در شمال و از بنادر شرقی کشور روزانه به ده ها هزار کامیون حامل کالا نفت ، مواد ارتزاقی و ساختمانی به کشور وارد و از کشور خارج میگردد . در همه این شئون ها کارگران و تکنیشن های ماهر بکار گماریه میشوند که حدوداً 95 فیصد آن افغانها هستند .

آنطوریکه در کتابهای کمونستی از وفور کار و کالا به باز مانده ها وعده داده شده است در این سیستم نیز برای هر کس بقدر امکانات پولی و سرمایه اش دنیایی مترتب شده است . این شغل ها که تعداد آن به صد ها هزار میرسد همه روزه دز بین جوامع شهری و کشاورزی زنده اند که با وشنی روز و تاریکی شب هر گز وقفه ندارد . در کشور ما کار از يدك کشیدن يك کراچی دستی گرفته تا به گرداندگی بزرگترین شرکت ها و گروپهای شرکت های تجارتي فعال میباشد و هر کس بقدر سرمایه و کارش مزد می گیرد و بازار هر گز بکسی نمیگوید که تو در فلان حزب یا فلان اتحادیه نیستی لذا به تو اعتماد نمیشود و اینکار بتو داده نمیشود . همینکه کسی توانایی بازار را یافت در آن ذیسهام میگردد و کار را آغاز میکند وقتی در کارش شگوفایی پیش بیاید سرمایه های دیگر نیز با او همیاری میکنند و زمینه رشد اهداف او را بالا میبرند . اگر در مسئله ای شکست بخورد و سرمایه اش از دسا برود دیگر کسی بسراغش نمی آید و سرمایه اش که

در معرض تباهی است با خانه و دستگاهش طعمه لیلام می شود . چنین است خاستگاه نظام موج دومی سرمایه داری در کشور ما و در هر کشور دیگر .

لذا چیزی که مردم متوقع هستند نباید نظام پر قدرت ایچنینی را به بهانه های بی مایه از بین ببریم . حدود سه ضد سال از انقلاب صنعتی در کشورهای اروپایی میگذرد اروپا توانستند به تأیید همدگر و با استفاده از نظامهای حساس شده در فن آوری و اطلاعات مربوط به آن به پایه کمال برسند و ما دیدیم که در نوساناتی بجزانات بزرگ جهانی باز این مشکل را تمام کشورها بدوش کشید . امروز تجارت حتی به اندازه نصف نهار هر کشوری در حالت پیشرفت و توانا شدن است چه بهتر که ما دست بدست هم بدهیم و همه بیماریهای روانی و محیطی که ما را هر آن در خود مشغول می سازد از خود دور سازیم . ساختمانهای نظام ناقص خود را قوی و توانمند بسازیم تا در جامعه ما فقر از بین برود و قوی فقر را ریشه کن کردیم میتوانیم نادانی بی سوادگی جنگ و نفرت را که بیش از قرنهای بالای ما حاکم هستند از بین ببریم . ما صرف با توانمندی و شکستن فقر عمومی میتوانیم تمام انگیزه های نفرت زار از بین برده و ملت یکپارچه را که دارای هویت قوی مستحکم و پرفوذ است بسازیم . و این کار با شعار و گفتار میسر شده نمیتواند باید کردار ما مشحون به این ارمان گردد ، آرمان يك ملت بودن !

### ضرورت ترمیم قانون اساسی

قانون اساسی کشور با وجودیکه در يك برهه زمانمند و تاریخی به ترتیبی تدوین گردید که امکان برهم خوردن آن مجلس بزرگ بسیار محتمل بود با وجود آن قانون اساسی کشور از جمله قوانینی است که روی آن میشود محاسبه کرد البته اینکه آقای پنجشیری خواهان ترمیم آن هستند حرف درستی هست چرا که انسانها هر روز بطرف جمال و کمال پیش میروند امکان دارد گذارشات چند سال اخیر بعد از قانون اساسی مخصوصاً خلاهای که

در آن وجود دارد یا بعضی موضوعاتی که در نزد قانون گنگ است این احساس و این ضرورت مبرهن است که باید در يك فرصت مناسب این قانون اساسی کامل گردد تا جوابگوی خواستهای تمام اقشار باشد .

### قانون احزاب سیاسیبه ترمیم ضرورت دارد

قسمیکه تاریخچه احزاب سیاسی در کشور ملاحظه میگردد جوامع افغانستان اعم از روشنفکر و غیر روشنفکر در مورد کارآیی احزاب سیاسی نقطه روشنی را نمی بینند از گذشته همین احاب با ترفند های جانکاه باعث تخریب این کشور و قتل عام آنها و انداختن آنها بدام بیگانگان گردیده است و بعد از یازده سپتمبر که بیشتر از پنجاه حزب سیاسی ذر ذفاتر رسمی ثبت گردیده است کمتر در مسایل سیاسی رنگینی داشته اند . با وجوآن داشتن قانون احزاب ، قوانینیکه حقوق شهر وندی و حقوق مدنی را تثبیت میدارد ، با قوانین کار و حقوق کارگران ، حقوق زنان و تساوی آنها با سایر نهاد های مدنی از اولیت های جامعه مدنی است که قانون اساسی افغانستان از تمامی آنها حمایت مینماید .

### جنگ سالار

شعاری است که بار اول از زبان رئیس جمهور کرسی از پشت تریبونهای رسمی شنیده شد . آنچه واقعیت است از این واژه دو تعریف را میتوان تداعی کرد

1 . مجاهدین : این واژه به کسانی اطلاق میگردد که در راه بدست آوردن آبرو ، شرف ، حیثیت ، تمامیت ارشی و نوامیس دینی و ملی خود از جان و تن گذشته باشند و در مقابل دشمنان خاك و وطن سخت کوشی کرده و فریضه دینی و وجیبه وطنی خود را اتمام حجت کرده باشد .

2. واژه جنگ سالار به کسانی اطلاق میگردد که بعد از منتفی شدن امر جهاد سلاح خودش را کنار نگذاشته بضد ارزشهای ماده اول به قاچاق، رهنزنی و کارهای خلاف قانون بی اعتبار و سست ساختن پایه های دولتی از طریق استعمال قوا و تسلیحات، کار برد ترور و افگند دهشت از طریق پیش مرگی و حمله های انتہاری، بشمر رساندن فعالیت های دشمنان افغانستان بخاطر بی اعتبار ساختن و یا هم از بین بردن ارزشهای سیاسی ف مادی و معنوی، تحریک مردم برای بی ثبات سازی کشور، این واژه صرفاً به این گروه های که در فوق از آن نام برده شد کاربرد داشته و این واژه اگر هم به مجاهدین افغانستان نسبت داده شود باید گفت که این پرداخته نه به مجاهدین و نه به اسلام و نه ب مردم افغانستان اند که به اسلام کدام ربطی نداشته بلکه جزئی همدست کسانی هستند که این واژه را به غلط یا مانند آقای دستگیر پنجشیری به کژ فهمی استعمال میکنند .

### غیر نظامی شدن و غیر وابستگی افغانستان

این چیز است که در قانون اساسی افغانستان خط مشی سیاست خارجی افغانستان را تعیین کرده و هیچ کس حق نخواهد داشت بر خلاف قانون اساسی کشور از نزد خود توجیه نماید صرف آراء و افکار قاطبه مردم میتوانند آنهم در چوکات قانون اساسی کدام گزینه دیگری را در این مورد بیاورد لذا بحث روی این موضوع منتفی میباشد .

### حل سیاسی مسئله مرزی افغانستان با پاکستان



از یکصد سال این موضوعات خلق شده است و بعد از تشکیل دولت پاکستان این مسئله بین افغانستان و پاکستان داغ شد و قریباً نیم قرن میشود که تمام کشیده گی ها ( به اصطلاح بالای لحاف ملا نصر الدین است) زمانیکه ما قوی شدیم و خطوط فقر را شکستیم میتوانیم این مسئله را با دولت پاکستان از طریق يك معاهده صلح دائمی حل و به منازعه موجود خاتمه بدهیم ، در غیر آن در شرایط موجود تمام حرف های ما روی شعار باقی خواهد ماند و هر عمل بالقوه ما خصومت تازه ای را ایجاد میکند .

### در مورد علفچرها و ادعاهای ارضی

قسمیکه جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری فرموده اند . این موضوع به فرامین گذشته شاهان افغان که همه آنرا دولت نور محمد ترکی لغو قرار داده بود با فرمان ترکی همه به تاریخ پیوسته است . صرف قانون اساسی افغانستان و قوانین کادرستر و کار توگرافی و جیو دیزی میتواند این معضله را برای همیشه حل و فصل نمایند . مشروط بر اینکه آنقدر امنیت در ساحه بوجود بیاید که کار شناسان و وسایل بتوانند بدون دغدغه کار کنند . همکاری مردم و دلسوزی دولت ضروری است .

### توزیع تذکره و موضوع مهاجرین

ضرورت مبهم است که باید تذکره احوال نفوس بصورت گسترده و مکمل توزیع گردد تا مردم افغانستان و مناطق آن تفکیک شده بتواند . یکاش نوشته آقای پنجشیری را مسئولین دولت در این رشته خوانده باشند و اینکار را زود تر انجام دهند ماکه گفتیم اما کسی عملی نکرد .

در مورد مهاجرین افغانستان هم دولت و هم کمیشنری عالی ملل متحد قدمهای ثابتی برداشته اند و دلیل عمده نا کامی این برنامه و اسکان مجدد آنها نبود امکانات وافر مالی و عدم امکانات کار و شغل به مهاجرین میباشد . آن عده از مهاجرینی که بوطن برگشتند از تب بیکاری و پریشانی و معتاد بودن به مواد مخدر رنج میبرند و بعضی ها واپس به ایران و پاکستان رفته اند که عواقب نا مطلوب آن را جناب اکادمیسن تشریح کرده اند که بجا میباشد . اگر دولت به مسئله اسکان و اشغال مجاهدین نپردازد ما ملیونه علیل و بیمار میداشته باشیم که نیمی از پیکر کشور را مجروح ساخته است و در آینده این درد هرگز مداوا نخواهد شد

### مسئله کوچیان

جناب اکادمیسن موضوع کوچی ها را بشکل درست آن تأکید کرده اند اینها نیز ابنای همین وطن بوده و حق دارند از آب و خاک این وطن استفاده درست کرده بتوانند و فرزندان شان از تعلیم و نعمت صحت بهره مند باشند . دولت مکلفیت دارد با در نظر داشت فیصدی رشد جمعیت کوچیان به ایجاد شهرکهای که دارای امکانات وسیع باشد برای شان ایجاد کند تا حل معمای کوچی ها بصورت دائمی در برنامه های توسعهی دولت در هر سال گنجانیده شود .

## تقدی بر نوشته لینا روز به

نوشته بانولینا روز به را که من او را از عقب شیشه صدای امریکا که حالا بنام صدای آشنا برای افغانستان نشرات دارد، در سایت خاوران خواندم؛ اینطور فکر میکنم که این بانو قبلاً نیز با این مسایل کنجار بوده است و اکنون میخواهد خودش را از آن محمصه تبرئه کند و نوشته متعرضانه و مدافعانه شان از همین جو حکایت داشته است. اینکه او در افکار خود از مسلمانان چه ذهنیتی دارد به آن کاری ندارم چرا که روشن است که در محدوده محسوسات ذهنی خود خوب درک کرده اند و آنرا معقول میدانند هیچ پدیده ای قادر نخواهد بود که او را و هر مسلمان دیگری را از این نوع تداعیات مغزی خارج سازد الی که او خود در باطن خود یک سیر جدیدی را حس کند و به قول معروف یک تولیدی نوی را بیابد که معمولاً می یابند که در اسلام جوینده حقیقت یابنده میگردد.

به بانو محترم هم عقیده شده عرض میکنم که در اینجا دو مسئله اصلیت دارد یکی اینکه انسان خدا را میشناسد و دو اینکه خدا را نمی شناسد. آنکه خدا را می شناسد هم دارای دو وجه میباشد اول اینکه توسط عینیات و محسوسات وجود خداوند را درک میکند که آنهم گذری و اعتباری میباشد دوم شناخت خدا از روی علم است که انسان به منشأ کائنات و محسوساتی که در آن با یک قانونمندی عظیم طبیعی وجود دارد با صد ها دلایل خدا را می شناسند و دو دیگر هم خدا شناسی از طریق دایره تقلیات است که مربوط به ادیان و پرئسیب ها و اسناد آن دین میگردد. مثلاً ما مسلمانان این را پذیرفته ایم که قرآن کلام الهی است و به آن با قبول نمودن چندین اصل دیگر با ژرفای قلب خود ایمان آورده ایم. حال هر کس که در دایره اسلام قرار میگیرد الزاماً

برایش حتمی است که در برابر نظاماتی که قرآن وی را به آن التزام مینماید پیرو باشد اگر مسلمانی بقدریک آیت هم از حقیقت اسلام استنکاف نماید از دایره اسلام خارج میگردد .

برای شناخت هر دینی مخصوصاً دین اسلام که بحث ما بالای آن است ضرورت است تا کتاب آنرا خواند و به آن پی برد ؛ همچنان ضرورت است تا تاریخ و منشاء این دین را تجسس نمود و دریافت که کدام عوامل باعث شد تا دین اسلام از شبه جزیره عربستان آنجا که مردمان از چوکات پرستش بت های خود ساخته فراتر فکر کرده نمیتوانستند و از ربه داری و شبانی بالاتر کسبی را بلد نبودند چه جرعه باعث گردید که تعالیم دین اسلام که از بین آنچه مردمانی برخواست که در یک قرن اول نیمی از کره خاکی و در قرن دوم تمام آنرا از مراکش تا اندونیزی و بالی درنوردید . لابد بانوی محترم حتماً فکر کرده اند که اینهمه سرزمین های وسیع که آئین اسلام را پذیرفتند از طریق زور و شمشیر فتح نشده است . آنانیکه آن را زور شمشیر اسلام میدانند به آنها میگویم، این چگونه شمشیری بوده است که شرق و غرب را درنور دیده است . لابد کسانیکه تاریخ اسلام را از مراجع و منابع اصیل اسلامی خوانده باشند علت شگوفایی اسلام را می فهمند که نه از طریق شمشیر بلکه از ابشخوری دیگری آب خورده است .

حال آمدیم در مورد سایر ادیان ؛ هر دینی ولو که هر قدر عاری از معنویت و صلاح باشد باز هم بخاطر الزام انسانها بطرف کمال گام برمیدارد ، حتی ناگه های هندی را که قبل از مهاجرت آریایی ها به سرزمین های هندوستان مصروف مار پرستی بوده اند در دین آنها هم یک پیام و یک اصالت معنوی وجود داشته است که باعث زنده نگه داشتن ناگن های آن سرزمین حتی بعد از استیلای آریایی ها در هند شمالی و برهمنان نیز بوده اند .

حال میخواهم ارمان خانم روزبه را یک کمی بسط بدهم و توجه شان را به این نقطه معطوف بدارم که بعد از شکست انقلاب صنعتی یا موج دوم که جهان غرب را آشفته و سراسیمه ساخته نظیر دو برخورد جهانی را

متوجه هستیم یکی برخورد جهان سوسیالزم که از طریق رهبری ناقص خود قریب یک قرن اروپا و نیمی از آسیا را مشحون افکاری ساخت که حقیقت آنرا جز در کتابها در جایی دیگر نمیتوان یافت . دو جهان سرمایه داری که دنباله همان انقلاب صنعتی است که از قرن هجدهم به اینطرف دنیا را در حیطه خود داشته و انسانها و جوامع بشری را چه در غرب و چه در شرق و شمال و جنوب به دو قطب غنی و نادار تقسیم و حد بندی کرده است .

نا آرامی ها و کار های خلافی که در کشور های جهان سومی منجمله کشور های اسلامی مخصوصاً عراق و افغانستان از آدرس مسلمانان صورت گرفته است دارای منشاء و نقطه آغاز و عطفی میباشد که ناشی از طرز اراده همان کشور های امپریالیستی است که از سه صد سال به اینطرف کشور های آسیایی و از پنجصد سال به بدانسو بعد از تاراج امریکائیان بومی توسط اروپائیان به آدرس کلیسای مسیح انجام دادند که هنوز هم خون سرخ پوستان بیگناه در آبهای کناره های دریای کارائیب و سواحل شیلی با گذشت قرنهای می جوشد .

زمانیکه ماشینها در کشور های غربی با از دست دادن هندوستان بزرگ سیادت خود را از رهگذر تهیه مواد خام از دست داد و زمانیکه دنیا فهمید بزرگترین میدانهای نفتی در کشور های شرق وسط وجود دارد کوشید به هر ترفندی که امکان داشته باشد آن مناطق را یا مستقیم و یا غیر مستقیم زیر سلطه خود داشته باشند .

همان بود که به ایجاد کشوری بنام اسرائیل در بین شهر های فلسطینی پرداختند و بعد از ختم جنگ جهانی دوم با پردایش افسانه هالوکاست خواستند تا ما بقی یهودیان را نیز بخاطر استقرار اسرائیل از اروپا و سایر کشور ها بر چیده به اسرائیل انتقال نمایند (برای معلومات مزید به کتاب از پاکستان تا قدس اثر خودم به گنجخانه رایگان سایت اریایی مراجعه شود) . موضوع افغانستان هم دو منشه دارد که یکی خواباندن جنگ سرد و سقوط اتحاد

شوروی بزرگ به توسط افغانها و دوم استیلای میدانهای نفتی باکو - ترکمنستان - قزاقستان و ماورای خزر از طریق پروژه های افغان یونیکال و بریداس و غیره. طالبان را که شبه نظامیان پاکستانی بودند لباس افغانی و مسلمانی پوشاندند و حتی در يك مرحله تمام کشور ما را به آنها منقاد ساختند وقتی جو برای دست اندر کاری مستقیم امریکا مساعد شد آنها رانیز به بهانه یازده سپتمبر با حرکات دراماتیک بیرون راندند و خود مستقیماً داخل صحنه شدند که ماهیت و کیفیات آن به تشریح حاجت ندارد زیرا همه می فهمند. همچنان است در عراق؛

امریکا عراق را مورد تهاجم و تجاوز نظامی قرار داد و میخواست تا میدانهای نفتی عراق از آن خود شان باشد؛ به این ترتیب يك کشور آرام و با نظم و نظام مند را که مردم در آن با صلح زندگی داشتند از بین برند و حالا هر روز در آن همچون نا آرامی های گسترده مانند افغانستان در آنجا نیز نا آرامی و بی قاعدگی که محصول فعل و انفعالات امریکا و در مجموع ته مانده های جهان صنعتی سرمایه داری است هر روز قماش نوی میبافتند. طرفه اینکه جهان خود آستن يك موج سومی است این موج شاید که دستان غاصبین را از تمام دنیا کوتاه کند؛ در غیر آن جهان با این مدیریت نا کارآ و اغشته بفساد و توطئه و تخطئه شاید عموداً و افقاً محکوم به فنا و نابودی شود.

لذا به خانم روز به این را اشارتاً میگویم که این لباسی که به تن ادمکشان و اوباشان از نشانی اسلام پوشانیده اند با تباری کارها و پلان های سیاسی غریبها تا حد کامیابی شان میباشد که عمل و افعال شان هیچنوع ارتباطی با مسلمان ندارد.

اینکه خانم روز به بی حرمتی را در ساحت هر دینی نا روا میدانند نیز قابل تحسین است.

اتحاد مسلمانان نه تنها در مواردیکه به مقدسات و ساحت دین پاک شان اهانت نی شود گل میکند بلکه مطابق به موازین قرآن هر مسلمان مکلفیت دارد تا در برهه های زمانی از زندگی خود جلو مفاسد را بگیرد و به

بی عدالتی تسلیم و در مقابل آن مرعوب نشود این دستور قرآن است ورنه که نمیخواهد آزاد و بدون دغدغه و نظر داشت به نوامیس طبیعی و اجتماعی آزاد و لا قید بماند، ولی شرافت انسانی در چوکات قوانین و نظامات عقیدتی هرگز این را نمی پذیرد. همین آزادیهای لجام گسیخته ای که میخواهند در ساحت مقدس اسلام داخل شود که اسلام با جهان بینی خود از آن سخت بیزار و در تضاد است و هرگز نمیگذارد که کارهای خلاف اسلام و اخلاق در جوامع اسلامی رواج بیابد. . پس به خانم روز به میگویم که اسلام همیشه در این موارد حساس است و هرگز مسامحه را در مورد بی دینی و بد دینی نمی پذیرد حالا اگر هر کسی به آراء و افکار و اندیشه های اسلامی مطابق به جهان بینی اسلامی عقیده مند باشند من ایشان را ملزم به مراعات آن میدانم و اگر از این دایره فاصله داشته باشند و بی باور در این محسوسات باشند من این گروه را ملزم به رهایت آن نمیدانم زیرا اسلام تا زمانی مسلمان را الزام به مسایل تقوی دینی میکند که آن شخص مسلمان باشد.

در مورد مواساتی که کژ اندیشان مسلمانان افغانستان افغانستان را از آن عاری میدانند مردود میدانم، زیرا مروت و همدردی را صرف در دایره اسلامی میتوان سراغ کرد. هرگز در جامعه مسلمان مسلمانانی از گرسنگی بهلاکت نمی رسد زیرا در نظام اسلام قوانین سختی در امور اجرای زکات که رکنی از ارکان اساسی اسلام است از طرف دولتمندان به مستمندان با قاطعیت خود وجود دارد و هرگز این نظام نمیگذارد که مستمندی در دایره اسلام گرسنه بماند حتی حقوق همسایگان را همسان با حقوق خانواده بیان نموده است. و البته عذر در بد مسلمانانی يك عده از مردمانی است که کار خودشان است و به اسلام ارتباط ندارد. و جرمی هم که مشود میشود جرمهای شخصی است که در پرتو قوانین نافذه به آن رسیدگی می شود.

از اینکه خانم در پراگراف دیگر از مزیت های دین اسلام و بزرگواری پیامبر اشرف ما در مورد حتی برده ها نام برده آن قابل تمجید میباشد که واقعاً در جامعه امریکا کمتر کسی به آن می پردازد.

همچنان صداقت خانم روز به به يك مسلمان صادق ما را نیز در مورد صداقت پرتوان و پویان میسازد زیرا در اسلام انطور که خود ازعان داشته اند اولین رکن قبول و یا رد مسلمانی صداقت است که ایمان را جلا و روشنایی می بخشد .

من قبلاً در قسمت بالایی این نوشته ام از قرآن یگانه سندی که مسلمانی ما را ظاهر میسازد پرداخته ام واقعاً هر کسی که قرآن را میخواند مطابق به منظومه و داشته های دماغی خود از آن می تواند برداشت و توشه یی داشته باشد . و هر زمانی و در هر مرتبه تکرار قرآن پیام تازه ای به مسلمان می بخشد که باعث روشنی جهانش میشود . قرآن هیچ وقت کهنه نمیشود و قرآن یگانه کتابیست که تالیف نشده است و در بین آن تغییر و دگر گونی راه ندارد . من به دفاع از قرآن و اندیشه کلیه ادیان و سیر تمدنی و اعتقادی آن کتابی بنام (سیر اندیشه خدا شناسی در ادوار تاریخ) نوشته ام که در آرشیف کتبهای رایگان سایت آریایی انتشار و محفوظ و قابل استفاده است .

يك موضوع دیگر را به ارتباط اراء و افکار خانم روز به بعرض میرسانم که اسلام دارای چند بعد عقیدتی است که من در بالا از آن یاد کردم و یکی از این بعد ها در نظام عقیدتی اسلام همان بعد معنوی و عرفانی آن است در این بعد است که انسان بچیزی که عقیده بسته است آنرا با عشق می پذیرد و وقتی مسلمانی در این مرحله قرار بگیرد که همه محسوسات و ملحوظات خود را دال به نزدیکی بخداوند با عشق پذیرد به قانون ، داروغه و امر به معروف و نهی از پلیدی ها ضرورت ندارد زیرا هر لحظه انسان عارف همه مسایل را که ورای محسوسات جهان مادی می باشد با جوارح و زره زره وجود خود میداند و میبیند و میشناسد .

همچنان است در قصه موسی و شبان ، مولانا جلال الدین محمد خداوندگار بلخ آن عارف وارسته تلویحاً این داستان را برای برانگیختن و نزدیکی آن مرد شبان بحق که به جرقه ای نیاز داشت تا ورای این جهان را دور از شیر و ماست و جرعات و فرش و پاپوش و خانه و ملزومات که جهان عینی وی را میساخت به آتشگنه یی



ضرورت داشت تا همه چیزهای محسوسش را در مقابل چشمانش بسوزاند و از مرحله عین الیقین او را به حق الیقین که عالیترین مرحله در عرفان اسلامی است برساند که توسط موسی به آن دست یافت، چنانچه وقتی وی با ابراز حقایق که موسی به او فهماند بود گفت: ای موسی دهانم دوختی - و زپشیمانی تو جانم سوختی و زمانیکه بایست موسی من حیث یک پیغامبر محصله کار خود را دریافت میکرد به او امر شد تا آن مرد شبان را دریابد و زمانیکه وی را دریافت و آن مرد گفت: گفت ای موسی از آن بگذشته ام - من کون در خون دل آغشته ام و بقیه داستان که مدارج عروج سالکان الله را در راهی که بحقیقت مطلق پیوستگی می یابد شرح نموده است .

مطلب من از این نقد این است که باید به بی دینان و لادینان بگویم که این راه حق است اگر مسلمان باشند و زره از روشنی ایمان در مدارهای که کوچکترین اجزای حیاتی وجودشان یعنی (دی ان آ) وجود داشته باشد خدا را می پذیرد در غیر آن اگر صد کتاب از پاسکال و غزالی و بوحنیفه برایشان خواند شود بی فایده است و من بد بختانه می بینم آن عده از مسلمانانی که از ایدیا لوزی و آثار غرب استفاده میکنند تا کدام سرحد از حقیقت دور و در گمراهی قرار دارند . در این زمانیکه ساینس و تکنالوزی با سیر بی وقفه خود هزاران گره نا کشوده از تاریکی های نظام حیات را می کشاید و روشن میسازد و روز تا روز در ادامه این سیر بکمک کشفیات ریاضی و فزیک نایل میگردند شرم از مسلمانانی که راه خود را از جاده نور گم کرده به بیراهه و تباهی تغییر جهت دهد . و به همچو بانوان پر توش و توان سلام باد .

## سخن درست و نادرست

در این روزها از وقتی که ما شالله وطن داران ما با کلمات غربی آشنایی بهم رسانیده اند دیده میشود که درست و یا نادرست در پی تخریب و ویرانی خانه های هستند که ما درست در آن از قرن ها ، بلکه صد ها سال به اینطرف به زندگی در آن ادامه داده ایم .

اینها که ما از آنها حرف میزنیم کسانی اند که به هیچ چیز بایستگی ندارند و در هیچ راهی نیستند ، و تنها چیزی را که در زندگی می شناسند ، پیروی از هوا و هوسهای خودشان است، و آنان در حالی که سخت در گمراهی روان اند ، با داشتن مغزهای تاریک و اندیشه های کوتاهی که دارند خود را از همه فهمیده و برتر می شمارند .

از چندی پیش اشارتی داشتم واضح با یکی از این ذواتی که خودشان را از همه والاتر و برتر می شمارید و با دیدی نهایت تاریک و اندیشه نادرست به کارشکنی برخاسته و در اینجا و آنجا به سخنانی می پرداخته اند ؛ و من میخواهم از آنان گفتگو کنیم و از همانجا به سخن آغازیم و یکی از گفته های شان را که بسیار کاربرد و استعمال پیدا کرده است که از جمله یکی سر برون می آورد و میگوید : این درست نیست که ما در این مرحله از زمان عقب گپ های کهنه ای از قبیل جانب داری از قوم و تبار و منطقه و زبان و دین پردازیم که همه این حرفها ما را به بیراهه میبرد و کلندی نیز بدست ما میدهند تا همه این دیواره ها و بنیاد های چندین صد

ساله و حتی هزار ساله را نابود و ویران سازیم . آنها بما میگویند کوشش های شما تا آنجا که خراب میکند بسیار خوب است ولی درست کردن را به دانشها وا گزارید، زیرا امروز نمیشود نام دین برد .

اینها جمله های است که این اقوام از زبان همدگر شان گرفته اند و بدینسان بما ارمغان می گردانند از همین جمله پیداست که آنان از ابراز سخن نیکو دور اند و همچون بیشتری از درس خواندگان (در کلاسهای قرن بیست و یکمی غرب) مغزهای شان پر از جمله های پا در هوای نا آگاهانه میباشد .

آنها از دین نفهمیده اند و هیچ نمیدانند که ما چه میگوییم و چه میکنیم و به چه می اندیشیم و به چه میکوشیم آنها وقتی سخن میگویند راستی را بر میکنند و همه چیز را ویران میکنند . آنان راستی را مانند خانه های کهنی می پندارند که آرزو دارند آنرا توسط ما ویران سازند . آنها بما نهیب می زنند که بگویند و ویران سازید ولی ساختن دوباره آنرا بخود موکل میکنند و میگویند که ما آنرا از روی نقشه بسازیم . در همین جاست که ما میگوییم آنها از کار ما آگاه نمیشدند و در همینجاست که میگوییم آنها حقیقت را وارونه فهمیده اند و یا به آنها درس حقیقت بطور ناموزون و اشتباه یاد داده شده است . چنانچه کسی از همین قماش در سایت خاوران در ستون آرائه نظریات نوشته بود نباید پیروی راه و اندیشه های قومی ، تباری ، لسانی ، منطقی و دینی باشیم . یعنی که نباید مسایل دین را در حد و راه زندگی بکار بردی بگیریم و از آن ملتس شویم وقتی من به او در ستون بعدی نوشتم که چطور میشود اندیشه های دینی را با يك دست اراجیفی که در بالا ردیف بسته اید تحلیل و تفسیر کرد . او که از دگرها کمی منطق سرش میشد خود را به این بهانه که مقصد او در نام بردن از دین همان مذاهبی است که بین مردم تفرقه ایجاد کرده است میباید و این طومار را با او در همانجا بستم اما اصل سخن در اینجاست که ما در کشور خود چنین کلمات را يك چند صباحی قبل تجربه کرده بودیم یعنی در آغاز جنبش های روشنفکری چپ گرانه ده های 60 و 70 جوانان ما و پیروان احزاب سیاسی چپ یکسره از اعتقاد به ادیان و لوهر دینی که باشد طفره رفتند و منکر همه آن شدند و خود را يکه راست به لادری و لادینی

در مقابل اعتقادات دینی پدیدار ساختند که نتیجه آن را ما در ظرف سی سال قبل دیدیم که چه بود و لازم به تذکار نیست. آنها به اصطلاح خود شان داشته های ما را به توسط خود مان بدست تخریب پست کردند ولی آنچه را که به اصطلاح خود شان میخواستند در ویرانه های کاخ تمدنی ما استادانه و مهندسی بسازند نه تنها ساخته توانستند بلکه کارهای را انجام دادند که در جریان ساختمان آن قصرهای خیالی هم خود و هم ملیونها از ما را به قتل های فجیع ، کشتار های هولناک ، تخریبات کلی محل زیست ، آوارگی و جلوه های ناقصی از همین دست .

آنها کوبیدند و ویران کردند و در اخیر هیچ چیزی در مقابل آن بناهای با عظمتی که تخریب کرده بودند ساخته نشد .

آنان اگر از روز اول کارهای ما را می فهمیدند و هیچ می فهمیدند که ما چه میکنیم و به چه می کوشیم ، کاش آنها میدانستند که کاری که ما میکنیم بیرون گردانیدن آنها از گمراهی و نادانی ها از مغزها و جا دادن آهنگ صداقت و راستی در آنهاست . و این دو کار با هم توأم شناسایی از دین و شناخت دادن از دین . آرزو داشتیم تا با بکار بردن این هر دو شما را از گمراهی بدور سازیم تا دگر باره قصد تخریب کاخهای زندگی را نکنند .

به گفته معروف مغز آدمی چون کاسه مسین نیست که آنرا بگیریم و با شستن و خاک مالیدن آنرا از گمراهی پاک کردانیم ، و آنگاه به دیگران دهیم که چیزهای در آن بگنجانند ، ولی آنها نمیدانند که نادانی و گمراهی ها از مغزها زمانی بیرون می رود که آمیغها بجای آن بیایند ، و گرنه بیرون نخواهد رفت و اگر هم رفت نادانی های دیگری جای آنرا خواهد گرفت . .

شما چنین پندارید که يك دسته از مردم در باره جهان باورهای پدران خود را میدارند و چنین میدانند که جهان زمینیست پهن و هموار و آسمانها به روی آن یکی بالای دیگر و چنین انگارند که میخواهیم آنان را از آن

گمراهی و نادانی بیرون آوریم، آیا از چه راه توانیم؟ آیا با گفتن اینکه "تفهمیده‌اند" یا "اینها راست نیست" آن پندار از مغزهای آنها بیرون خواهد رفت؟ لابد که نخواهد رفت و هواره از سخننان ما جز سستی باور هایشان نخواهد بود. اگر هم یکی آن پندارها را از دل بیرون کرد، پندار غلط دیگری را بجای آن خواهد گذاشت.

پس بیرون راندن نادانی از مغزها جز با یاد دادن آمیغ (آمیزش و مباشرت) ها نخواهد بود.

اگر ما در میان مردم این عربده آغاز کنیم که ما با ده یا چندین دین دیگر که باطل اند در نبرد پردازیم و خواهیم که همه انرا یکا یک بر اندازیم، اگر تنها به آن بس کنیم و بگوییم که این دین ها بی پاست و در مورد آن به نکوهش و ریشخند پردازیم، نتیجه آن باشد که باورهای مردم در مورد دین خودمان سست گردد ولی با همان حال باز ماند. (چنانچه بعضی اشخاص در بعضی روزنامه‌ها و نشریات به همچو اراجیفی پرداخته‌اند و یا واعظی در منبر مسجدی به همینگونه مواعظ پرداخته‌اند که نتایج شوم و مشمّم کننده‌ای در بین جامعه راجع به باورهای اصیل مردم ایجاد کرده است. زمانی ما میتوانیم بی پایگی باورهای باطل و دین‌های هرز را بر اندازیم که چنانکه از آنها نکوهش میکنیم و بی پایگی هر یکی را باز مینماییم، معنی راست دین را نیز روشن گردانیم و در باره آن آنچه آمیغ‌هاست با دلیل‌های استوار نشان دهیم که اینها را در دلها جادهیم و آنهای را که عقاید باطله و خرافی اند دور ریزیم، تنها از این راه ما میتوانیم باورهای مردم را بطرف حقیقت اصلاح گردانیم.

بر انداختن پندارهای باطل و گمراه کننده از کسی ساخته خواهد بود که آمیغ‌ها را بجای آن تواند گذاشت. . این کار بجز همین راه از کدام مجری دیگر ساخته نیست. پس کسانی که این سخن پوچ را می گویند که: "کوشش‌های شما تا آنجا که خراب میکند بسیار خوب است؛ ولی ساختنش را بدانش‌ها واگذارید. با

این سخن خود اینها می‌رسانند که تا چه مقدار از این زمینه‌ها دوراند، و در شناخت‌ها تا چه اندازه بیگانه اند؟

اینها دانش چه چیزی را می‌گویند؟ اگر دانش تنها ریاضیات، طبیعیات، تاریخ و جغرافیه است، ما می‌پرسیم: آیا کدام یک از اینها کاری را که ما می‌کنیم تواند کرد؟ کدام یکی آمیغ‌های زندگی را بردم تواند آموخت؟

و اگر دانش هر آن چیز است که راست باشد و از روی دلیل بدست آید، در آن حال سخنانی که ما می‌گوییم خود دانش است. که تواند گفت که اینها دانش نیست؟. آنها معنی دانش را نیز نمی‌فهمند و چنین می‌پندارند که دانش، آنست که از اروپا بیاید و یا آنرا یک استاد به انگلیسی بیاموزاند. اگر این سخنانی که ما می‌گوییم از اروپا آمده بود، آنگاه می‌دیدید که آنها چه تکاپویی میکنند و با چه آب و تابی آنها را می‌پذیرفتند. و به رخ مردم نیز می‌کشیدند.

وقتی ما می‌گوییم آدمی در بدن خود دارای دو دستگاه است، یکی جسم و دیگری جان که هر کدام آن داری خصوصیات علحیده میباشد و یا اینکه می‌گوییم آدمی دارای نیرویی بنام خرد است که داور نیک و بد و شناسنده سود و زیان است. آیا اینها دانش نیست؟ آیا اینها چه تفاوتی با آنچه در روانشناسی گفته آمده است دارد. انسانها باید به عوض نبرد مسایل را به گفتگو در بین هم مطرح کنند که در غرب به آن دیالوگ می‌گویند و همین گفت و گوهاست که چه بسا از نبرد‌ها را جلوگیری کرده است همچنان است در مورد حقیقت دین، ما میتوانیم از طریق گفتگوها و تبادل افکار و علوم بچیزهای غیر قابل شناختی دست یابیم و آن را در ضمیر خود کشف کنیم که این کشفیات در مجموع باعث شناخت ما از حقایق اشیاء و انکشاف ذهنیت‌های ما در مقابل مسایلی میگردد که ما را قادر میسازد تا آن را قلباً پذیرا شویم. وقتی ما در براره آسمان و کیفیاتی از این قبیل بحث می‌کنیم باید مطالعه گسترده‌ای در زمینه‌های شناخت از ماهیت

فضا و اجرام و کواکب آن داشته باشیم و وقتی هم آنها بخواهیم از طریق آیات قرآنی توجیه کنیم ضرورت است تا ما علم لسان و ملزومات آنها بفهمیم و به قرآن کتاب خداوند استیلا و آشنایی کامل داشته باشیم که همین ممارست در قرآن گنجینه های دانش معنوی و فیزیکی را در سرچشمه های دانش و تفکر ما نه تنها در مورد آسمان و حرکت ستارگان می آموزاند بلکه هزاران راز کشف نشده را بما نشان میدهد . آیا این خود يك تجربه علمی نیست ؟

ما میخواستیم در این مفصل در مورد سخن ثواب و ناه ثواب حرفی داشته باشیم اما این بحث آنقدر میدان دارد که به آسانی نمیتوان از يك کوچه آن به سهولت و تندی عبور کرد . ما در اخیر این بحث مسایلی را که در فوق به آن پرداختیم جمع بندی میکنیم:

نباید باور های مردم را مقتضایه زیر سوال برد در آن صورت مردم و حتی خود مان در مورد باور های اصیل خود شك خواهیم کرد .

کسانی که میخواهند ساختمانهای را که بر منبای آن بنیاد فرهنگی مان از صد ها سال به اینطرف استوار است برهم اندازند هرگز به این فکر نیستند تا آن را دوباره بهتر و خویتر بما بسازند ، فقط این منظومه های اجتماعی هر جامعه است که نظم جامعه خود را کامل و شگوفا میسازد، لذا فرهنگ های وارداتی در کوتاه مدت باعث هرج و مرج دایمی در منظومه های فکری و اجتماعی میگردد . و در دراز مدت ملت و فرهنگ آنها میمیراند .

وقتی موضوعی را در برابر مردم نفی میکنیم کوشش کنیم تا مفاهیم قوی و عادلانه ای را که بر پایه های استدلال استوار باشد بخورد مردم بدهیم تا مورد قبول واقع گردد .

هر ذهنیتی که ما را بطرف کمال میبرد آنها میتوان منحیث يك پدیده علمی کار بست و قبول کرد .

ما وقتی میتوانیم تغییر مثبت را در زندگی و طور برخورد اشخاص ایجاد کنیم که با آنها مسایل را بصورت سیستماتیک و بدون آنکه تسلسل آن قطع گردد بصورت دوامدار کارگزاری کنیم. و این کار هم ما را و هم کسانی را که میخواهیم اندیشه های شان بطرف تعالی کشانیده شود به شناخت از جهان و انسان موفق خواهد ساخت.



## کلوپ قلم افغانها

بدوستان و آشنایان قلم در قلمستان افغانستان (کلوپ قلم)

با اظهار مطایبات گرم و صمیمی از کشور ویران ما افغانستان به سرزمین نیمه نور و نیمه تاریکی نیمه سرمایش و نیمه فرحایش . خوشم که دوستانم را در این سطور گرم و صمیمی ملاقات و تعاطی داریم . در سابق میگفتند دنیا آنقدر کلان است که اگر بر سر بام خانه هایمان بر آئیم هر قدر هم که بکوشیم آخر آن را دیده نمیتوانیم . اما با آمدن تکنالوژی و صناعت این فرض به حقیقت پیوست که دنیا واقعاً کلان است بر فرض که کلان هم باشد میشود از آن گوشه آن به این گوشه آن دوستان و همدگران را دید و حرف حرف همدگر را شنید . جای اعجاب است بما باور کردن آن زیرا نیمه از عمر ما بطریقی گذشت که در ارتباط بستن از مزار شریف بکابل مجبور بودیم به سمنگان داخل شویم و اگز سیم های تلفون جور میبود ما را به پلخمري و پلخمري به دوشی و دوشی به تاله و برفه و بلوله و بلوله به چاریکار و اگر بخت و اقبال یار می بود و تلفونی چاریکار سر حال میبود ما را بکابل وصل میکرد . ولی حالا ما شاالله در هر گوشه وطنم به دها تلفونهای کوچک موبایل وجود دارد که هر روز مانند جیب بران پول مردم را از جیب های شان قپ میرند . بهر حال مطلب سختم این بود که بمن سعادت اینچنینی دست داد تا به بهانه یی با آن فرزنانگان که زمانی مشعلداران کاخ رفعت ادب افغانستان در داخل وطن بودند یعنی قلمستان یا کلوپ قلم افغانها حدیث داشته باشم و از بخت نیکو هفته قبل با يك یار دلنواز جناب نگار گگر سر خوردیم در يك تار نمای روشن نگر او مرا بخود وا خواند به بهانه حدیث عشق، و من به دنبال او رفتم و آن واقعه پیش در آمدی داشت که من آنرا منحیث يك سنگ لاقیمت و يك خذف حقیر از کشورم به آن دالانهای نور کلوپ قلم تقدیم میدارم تا از بی ترکیبی آن آزرده نشوند که گویا این خذف نا قابل را در تار نمای روشن گگر فردا آذین بندند . به امید یافتن لحظه های گرم

روحانی و عشقینی که لجه های آن برای هر عشقی رهکشا و برای هر خردمندی چراغی و عصایی تکیه

گاهی باشد . پدرود

مکئی پیرامون طرح وحید الله وحید باز یافته از نوشته خلیل رمان

آیا بصورت واقعی میتواند این طرح مورد انطباق قرار گیرد؟

آیا مادر این طرح ، بر نامه نشست بن نیست؟

چرا فیصله های نشست بن شکست و به بن بست انجامید؟

این حامد کرزی کی هست که از بن تا به بن بست توانسته است خودش را در اریکه قدرت نگاه دارد؟

قبل از اینکه به اصل موضوع که نوشته آقای رمان در نوشته شان که پشتیبانی از طرح آقای وحید وحید الله میباشد پردازیم، باید به این سوالات بی جواب پاسخ گفته شود.

ما در گذشته هم به توافقات تاریخی دست یافته بودیم اما هیچ کدام آنرا جامه عمل نپوشانیدیم . افغانستان در ظرف اضافه تر از نیم قرن لاف بی طرفی زد اما در پشت پرده دولت مردان ما با کمونیزم جهانی در زد و بند بودند ، همه میدیدند که دولت مردان ما در زمان زعامت ظاهر شاه با سران اتحاد شوروی سرو سری داشتند . اتحاد شوروی در موافقتنامه های خود همیشه سخن از همزیستی مسالمت امیز با کشورها میزد ، اما دیده شد که چطور زیست مسالمت امیز کشور ما را تا امروز با انواع خون های شرقی و غربی و شمالی و جنوبی اعم از کمونیست و سوسیالیست و سرمایه دار و تکنوکرات و هندو و مسلمان و درز و دهشتگرد را بر باد داد . امریکا که از هر کشوری بیشتر و بیشتر آهنگ و دهل دیموکراسی را از جنگ جهانی دوم تا امروز سر داده و تقاره زده است دیدیم که بدون خبر و مجوز از کدام مرجع قانونی بین المللی در یک شب سیاه از خلیج فارس يك کشوری را زیر آتش کروزهای ویرانگر خود قرار داد و فردای آن با آتش هوا پیما های بی 52 خود دمار از روزگار این کشور بر آورد آیا واقعاً متعهد بودن به هدف منشوری که امریکا اولتر از هر کشورهای دیگر در اعلامیه

جهانی حقوق بشر مهر گذاشته و متعهد بود این تجاوز آشکار، آیا دیموکراسی امریکا را با آزاد منشی مردم و دولت آن زیر سوال قرار نمی دهد .

در بن آیا همین کسانی که حالا اهنگ و صدای شان از بی رویگی آقای کرزی از همه رسا تر است نبودند که در پای يك موافقتنامه امضا کردند که آقای حامد کرزی رئیس موقتی و بعداً انتقالی و بعدش هم در دو دوره او را در انتخابات سرپا تقلب منحیث رئیس جمهوری انتخابی بر گزیدید چه مفهومی را در اصل صداقت معاملات خواهد رسانید ؟ . آیا تجدید توافقات چه پیامهای را میتواند ب مردم و به آینده این کشور تداعی کند .

آقای رمان میتواند توجیه گری برای حضور این همه نیروهای نظامی اعم از امریکایی و سوئیدی و جرمن و هرمزی و ترسا و ترك و فرانس و انگریزو غیره (سایر کشورهای حاضر را) را چطور توجیه میکنند . اینها که در ظرف هشت سال از نقطه ای که در يك دایره بسته در میعان بودند آیا هنوز هم در همان نقطه اولی در افغانستان و حتی بد تر و تنگتر از دایره اصلی ای که در ابتدا قرار داشته اند قرار ندارند . اینها حافظ چه هستند ؟ اگر حافظ خود هستند خود هر روز کشته میدهند کشته می شوند . اگر عاشق دیدن روی ما مردم بیچاره هستند که این دیدنی ندارد . لابد اینها روی اهدافی به افغانستان آمده اند که بعضاً از طریق مطبوعات تداعی گردیده است اما آقای خلیل رمان آنرا قبول ندارند .

ملل متحد که اینهمه آوازه اداره امنیتی آن در تمام دنیا پیچیده بود در افغانستان هیچکاره از آب درآمد او حتی که در مورد ثبات صلح قدمی گذاشته توانست حتی جلو مامورین اخاذ خود را در برنامه های عمرانی افغانستان نیز گرفته توانست که همه این را می فهمند . وقتی ما به این ماموریت ملل متحد ادعان میداریم که هشت ساله فساد اداری دوره مامورین خود را با انجوها و دونر های بین المللی یکجا تصفیه کند و افغانستان را از شر این معامله گران که خود شان هم در /ان اشتراك دارند خلاص کند بعد از آن مردم حاضر خواهند شد در هر طرح جدیدی اشتراك کنند . مشروط بر آنکه تضمینی بخاطر صداقت و کار آیی آن موجود باشد .

ما از اداره ملل متحد که تا ختم سال 2009 رسماً متعد به تطبیق برنامه های نشست بن است می پرسیم که چرا گذاشت تا در افغانستان يك جامعه فاسد و آغسته بفساد رویکار آید که رویکرد دولت کنونی را ساخته است . چرا زمانیکه نیروهای امریکایی تمام کشور را تا حد توره بوره از وجود ایادی پاکستانی و طالبان پاک کرد گذاشتید که آنها دوباره به این جو حاکم شوند . این چه پیامی را میتواند به مردم افغانستان برساند ؟

من از قلم بدستان عناصر واقعاً وطن پرست و همه چیز فهم تقاضا میکنم که اگر نوشته ام را بر حسب تصادف خوانند به این سوالهای که ذهنیت تمام مردم افغانستان را بطرف خود می کشاند جواب بدهند ، وهم این را به ملت واضح بسازند که آقای وحید وحید الله که مانند سابقه آقای کرزی در افغانستان شناخته نیست که است و چه نوع تضمینی را میتواند دال بر ثبات این طرح جدید که بهتر است آن را بازی جدید خواند و همشیره خورد و یا دختر نشست بن دانست آیا در آینده از خون و گوشت و پوست مردم افغانستان کدام طبقه مردم دیگر را به هوا و نوا جدید میرسانند .

---

<sup>i</sup> -از افغانستان بسوی آسیای میانه ، رابرد دری فوس ، ترجمه فروزند فرزند قسمت بیستوشش

<sup>ii</sup> - دید گاه های متعارض در مورد نظام جهانی ، نوشته نوام چامسکی ترجمه ناصر بلیغ

<sup>iii</sup> -افغانستان مثل طوپ فتنال ، قسمت دوازدهم جنگ و جهانی شدن

<sup>iv</sup> پایپ لاین افغانستان ، دکتر عبدالحنان روستایی، ص، 9

<sup>v</sup> -افغانستان مثل طوپ فتنال، جنگ و جهانی شدن، فصل دوازدهم،

<sup>vi</sup> - همان ماخذ.

<sup>vii</sup> -چون مسایل رویداد های پشت پرده افغانستان به ارتباط تاثیر شرکت های نفتی در نا آرامیهای افغانستان و جنگ سرد از کتابواره دوازده فصله جنگ و جهانی شدن بعضاض اخذ گردید.

<sup>viii</sup> -از افغانستان بسوی آسیای میانه ، رابرد دری فوس ، ترجمه فروزند فرزند قسمت بیستوشش